

زندگی روحانی در سنت سریانی

سباستین بروک

فهرست

۵	پیشگفتار
۷	۱- جهان و رسوم مذهبی در نوشته‌های پدران سریانی
۲۱	۲- کهانت تعمید یافتگان: بعضی دیدگاه‌های سریانی
۳۰	۳- سرود سه‌گانه مقدس در آیین نیایش
۴۱	۴- مریم و راز نان و جام: یک دیدگاه شرقی
۵۳	۵- نیایشهای قلبی در سنت سریانی
۶۷	۶- شاعر الهیدان: مارا پرم
۷۷	۷- رازهای مخفی شده در پهلوی مسیح
۸۹	۸- یعقوب سروق درباره نقاب موسی
۱۱۰	۹- سرودهای محاوره‌ای در کلیساهای سریانی
۱۲۰	۱۰- اسحاق قدیس نینوایی و روحانیت سریانی
۱۳۰	۱۱- اسحاق قدیس نینوایی: بعضی آثار تازه کشف شده
۱۳۵	۱۲- اسحاق قدیس نینوایی (اسحاق قدیس سریانی)

پیشگفتار

در گذشته فقط دو رشته اصلی در تاریخ سنت مسیحیت در نظر می گرفتند: «شرقی یونانی» و «غربی لاتین». چنین دیدگاهی به طرز تأسف آوری جزء بسیار مهم سنت مسیحیت را که می توانیم آن را «شرقی سربانی» بنامیم نادیده می گیرد. دو دلیل اساسی مبنی بر اهمیت شرقی سربانی وجود دارد- نه فقط برای سنت نیایشی کلیساهای سربانی، بلکه برای تمام سنت مسیحیت.

اولاً: مسیحیت سربانی در دنیای سامی که انجیل و مسیحیت از آن به وجود آمده ریشه دارد. کلمات نیایش خداوند آن گونه که امروزه در سربانی ادا می شود با کلمات این نیایش در (زبان) آرامی جلیلی، که مسیح خود از آن استفاده می کرده، تفاوت چندانی ندارد. اما موضوع مهمتر این است که، دیدگاه و طرز تفکر مخصوصاً نویسندگان اولیه سربانی ریشه خود را مستقیماً در محیط فرهنگی نویسندگان انجیل دارند.

ثانیاً: مسیحیت سربانی نشان دهنده یک سنت مسیحی است که از همان ابتدا آسیایی بوده است. این واقعیت حتی شاخص تر می شود هنگامی که ما این دو نکته اول و دوم را به هم مربوط کنیم. چون مسیحیت سربانی خود از قرن پنجم به بعد به مرور تحت تأثیر روزافزون مسیحیت یونانی زبان قرار گرفت، نویسندگان اولیه- بالاتر از همه الهیدان و شاعر بزرگ، مارا پرم (وفات ۳۷۳)- اهمیت خاصی پیدا می کنند، زیرا آنها نماینده سنتی از مسیحیت هستند که هنوز هم، در جوهره خود، غیر یونانی، یا بهتر بگوییم غیر اروپایی است. بدین معنی که مسیحیت اولیه سربانی امروزه توجه زیادی را به خود جلب نموده، زیرا ثابت می کند که مهمترین شاهد برای یک سنت بومی مسیحیت آسیایی است که عاری از فرهنگ اروپایی و تجملات فلسفی سایر سنتهای مسیحیت می باشد. و برای مسیحی معمولی تجسمی از مسیحیت را ارائه می دهد که همزمان شاخص، تازه و هیجان آور است.

در این کتاب سعی کرده ام بعضی جنبه های این سنت سربانی را که به نظر من امروزه مناسبیت قابل توجهی دارد ترسیم نمایم. پنج فصل به بحث درباره موضوعات خاص می پردازد، درحالی که فصول باقی مانده نگاهی اجمالی به پدران مهم سربانی و نوشته های آنان می باشند.

قسمت اعظم مطالب این کتاب از سخنرانیهایی که در کنفرانسهای سالیانه Fellow-ship of St. Alban and St. Sergius در انگلستان ارائه شده منشأ گرفته است. هدف این انجمن (مستقر در لندن، اما با شعبه‌هایی در سایر نقاط بریتانیای کبیر، اروپا و آمریکای شمالی) تغذیه تفاهم و درک مابین سنتهای شرقی و غربی مسیحیت است و رساله‌های جمع‌آوری شده در این زمینه در اصل به منظور معرفی سنت غنی کلیساهای سریانی به مسیحیان غربی بوده است (اجباراً این بدان معنی است که گاهی اوقات مابین فصلها قدری تداخل وجود دارد). از آنجا که کتابهایی درباره سنت سریانی، که به زبان انگلیسی و برای استفاده خوانندگان معمولی طراحی شده باشند نادرند، امیدوارم این مجموعه مقالات، که در کراالا به چاپ رسیده به مسیحیان هندی کمک نماید تا درک خود را در مورد میراث روحانی غنی سریانی که جزء لاینفک مسیحیت هندی می باشد عمیق تر نمایند.

موقعیت را مغتنم شمرده تشکرات صمیمانه خود را به عالیجناب دکتر Jacob Vellian به خاطر مراسم ایشان در دعوت از اینجانب جهت تهیه، بازبینی، چاپ و انتشار این مجموعه ابراز می نمایم.

آکسفورد، انگلستان

۱- جهان و رسوم مذهبی در نوشته‌های پدران سریانی

در طول تاریخ مسیحیت یکی از وسوسه‌های دائمی مسیحیان این بوده که دنیا را به عنوان اساساً شربرها کنند، در سطح جهان بسیار کوچک یک انسان این همان روحیه‌ای است که به جسم به عنوان قبر می‌نگرد- یا *Soma-Sema* مشهور افلاطونی. این نوع نگرش نه تنها در عقیده دوگانه درباره آفرینش، که جهان را عمل دست یک موجود پست تر الهی و نه خدای برتر می‌داند یافت می‌شود، بلکه همچنین در آن تعلیمات تن‌گیری خدا که مسیح را چیز دیگری غیر از اتحاد کامل خدا با انسان می‌داند. «مولود از روح القدس و مریم باکره»، آن طوری که قانون ایمان نیقیه می‌گوید- همکاری کامل روح القدس و ماده. برهم زدن این تعادل حساس مابین دنیای مادی و روحانی بسیار آسان است، و آگاهی از تنش مابین این دو، به تجربه معمولی هر مسیحی مربوط می‌شود. در این مقاله سعی خواهیم کرد که از پدران سریانی چیزی درباره روند تقدیس این جهان در زندگی مسیحی، توسط رسوم و آیین مذهبی، تعمید و شام خداوند ارائه نمایم. نویسنده‌ای که از او به طور عمده نقل خواهیم کرد یعنی ماراپرم، با وجودی که به قرن چهارم تعلق دارد با چنان تازگی و تعمقی صحبت می‌کند که سخنان وی امروزه نیز مانند زمان خود او ارزشمند به نظر می‌رسند.

همانند پدران یونانی، پدران سریانی نیز نسبت به جهان دارای دیدگاهی بودند که آفرینش اولیه را کامل می‌دید، و بعدها توسط زیاده‌طلبیها و سوءاستفاده انسان به انحطاط کشیده شد ولی نهایتاً توسط کار مسیح، به کمال اولیه اش احیا گردید. تمام اینها در عبارات «افسانه‌ای» آشنا درباره بهشت، سقوط و بازگشت مجدد انسان به بهشت- به وسیله تعمید، چنان که بعداً خواهیم دید بیان شده است. عبارات روایت پیدایش، «افسانه‌ای» (به معنی خوب دنیا) راحت، یا شیوه بیان استعاره‌ای را که توسط آن منشأ انسان آشکارا «سقوط کرده» در این جهان را شرح می‌دهد، در اختیار ما می‌گذارد. پدران یونانی و سریانی کتاب پیدایش را همانند یک سند تاریخی مطالعه نمی‌کردند (کاری که اصول‌گرایان معاصر اکثراً انجام می‌دهند)، و ماراپرم به طور خاص دقت می‌کرد تا به طبیعت خالص استعاره‌ای این طرز بیان، که به دلیل روانی آن به سادگی مورد استفاده قرار می‌گرفت تأکید کند تا آنچه را که به طور اصولی در ماورای حیطه درک

دقیق بشری است توصیف نماید. در این جا به طور مثال به نحوه توصیف بهشت در یکی از غزلهایش اشاره شده است.

اگر کسی فقط توجهش را

بر استعاره هایی که در مورد عظمت خدا استفاده شده تمرکز دهد،

او از آن عظمت سوءاستفاده و آن را غلط معرفی می نماید.

توسط آن کنایه هایی که خدا خود را به خاطر منفعت بشر با آنها ملبس ساخته،

و بشر نسبت به آن فیض ناسپاسی می کند

فیضی که قامت خود را تا به سطح کودکانه انسان خم نمود:

خدا با وجودی که هیچ چیز مشترک با آن نداشت،

خود را به شباهت انسان ملبس ساخت.

تا انسان را به شباهت خود درآورد.

مگذار ذکاوت تو توسط اسامی زیبا مختل گردد،

زیرا بهشت خود را به گونه ای آشنا برای تو، ملبس ساخت:

شباهت تو را بر خود نگرفت به این دلیل که فقیر است،

زیرا طبیعت تو ضعیف تر از آن است که بتواند

همدوش عظمت آن شود، و زیباییهای آن بسیار کم فروغ است

هنگامی که در رنگهای پریده ای که تو به آنها خو گرفته ای نمایش داده می شوند.

(67, XI سرودهای روحانی درباره بهشت).

در انجیل یوحنا قدیس عیسی به این موضوع اشاره می کند که شهادت مضاعف که

شریعت یهود طالب آن است توسط او و پدرش داده شده (یو ۸: ۱۷). اپرم در یکی دیگر

از سرودهایش درباره بهشت اعلام می دارد که خدا در حقیقت هم اکنون شاهدی مضاعف و

شبیبه، یعنی کتب مقدسه و دنیا، برای خودش به انسان داده است:

موسی در کتابش

خلقت دنیای طبیعی را توصیف کرد.

تا هر دو هم دنیای طبیعی و هم کتابش

بتوانند به خالق شهادت دهند:

دنیای طبیعی، توسط استفاده انسان از آن.

کتاب، توسط مطالعه او از آن.

اینها شهودی هستند که

به همه جا دسترسی دارند.

اینها در تمام زمانها یافت می شوند،

در هر ساعت حاضرند،

بی ایمانانی را که خالق را نفی می کنند توبیخ می نمایند.

(سرودهای روحانی درباره بهشت، 2، V)

اپرم بارها و بارها دنیا را به عنوان شاهد جنبی به خدا در کنار انجیل قرار می دهد، و مصرانه از انسان می خواهد که به خالق ایمان داشته باشد. نحوه شهادت هر دو آنها اساساً توسط سمبولها و نمونه ها و اشارات پوشیده بی شماری به پنهان بودن خداست. آنها شیوه های مکاشفه خدا از خود به انسان هستند، مکاشفه ای که به یک معنی در تن گیری خدا به اوج می رسد، اما به معنی دیگر تا آمدن ثانویه (خداوند) در انتظار رسیدن به کمال نهایی خود باقی می ماند- یک تلون عقیده مابین دیدگاه دنیوی و آخرتی که مخصوصاً در طرز فکر مسیحیان اولیه یافت می شود.

راز تعمید برای درک صحیح مسیحی از جهان خلقت مرکزیت قاطعی دارد. شاید این اظهار نظر با توجه به فقر تأسف بار در محتوای سمبولیک بسیاری از مراسم تعمید، امروزه ظاهراً عجیب به نظر برسد، گرچه امیدوارم که با تعمق بیشتر در آن این احساس از بین برود. ماراپرم و پدران سریانی همانند معاصرین یونانی خود مطالب فراوانی درباره اهمیت راز تعمید گفته اند، که چکیده تمام آنها تأکید بر این است که تعمید به منزله ورود مجدد هر فرد مسیحی تعمید یافته به درون بهشت است که توسط روح القدس موجب دگرگونی زن یا مرد تعمید یافته و بازگشت مجدد خلقت سقوط کرده به حالت بهشت گونه اولیه آن می شود. به کلامی دیگر فرد مسیحی تازه تولد یافته به شرطی که اجازه دهد تا روح القدس در او عمل کند به سطحی بر افراشته می شود که روح القدس دنیای مادی اطراف او را نیز تقدیس می نماید.

این حقیقت اسرارآمیز، ورود مجدد فرد مسیحی به درون بهشت به هنگام تعمید، توسط شیوه های گوناگون و فراوانی در متون نیایشی سریانی بیان شده که من فقط بر معدودی از مهمترین آنها تکیه خواهم کرد. شاید شاخص ترین آنها در نظر ما تجسم راز تعمید به عنوان «خلقتی نوین» باشد. فرد مسیحی فقط به سادگی در «بطنی روحانی» در آب تعمید «تولد نوین» نمی یابد، بلکه این تولد مجدد در رابطه ای با خلقت اولیه جهان قرار دارد. این راز در طی نیایش مارونیت برای تقدیس آب تعمید به خوبی آشکار می شود- نیایشی که به طور مسلم قدمتی بسیار طولانی دارد:

به جای بطن حوا که فرزندان به وجود آورد که فانی و فسادپذیر بودند، باشد که این بطن آب فرزندان به وجود آورد که آسمانی، روحانی و فناپذیر باشند، و همچنان که

روح القدس به هنگام بنای آفرینش بر فراز آب به پرواز درآمد، تو، ای خداوند، در این آب تعمید که بطن روحانی است و به موجودات روحانی تولد می بخشد حاضر باش، تا باشد که به جای آدمی که از خاک ساخته شد آدم آسمانی به وجود آورد، و باشد که آنهایی که در آن تعمید یافته اند در تو آن تغییرات باقی را بیابند تا بی ثمر نمانند: به جای مادی بودن روحانی باشند، به جای دیدنی با نادیدنی شراکت نمایند، و به جای نفسی ضعیف روح قدوس تو در آنها ساکن گردد. روح القدسی که در این جا آب تعمید را تقدیس می کند همان روح القدسی که در ابتدای خلقت بر فراز آبهای اولیه قرار گرفته بود (پیدا: ۱: ۲). آب سمبولی مبهم است و می تواند مرگ یا زندگی به همراه بیاورد. در راز تعمید هر دوی این عناصر حضور دارند، و روح القدس موجب انتقال از مرگ به حیات می شود- به زندگی در بهشت، از آن آدم آسمانی.

طریق معمول دیگر بیان این بازگشت به بهشت موضوع ورود به سرزمین موعود است. گذر از دریای سرخ و رود اردن را پدران سریانی معمولاً به عنوان نمونه هایی از راز تعمید می بینند. بنابراین به طور مثال فرار از اسارت در مصر برای اپرم فرار فرد مسیحی به هنگام تعمید از سلطه هر دو، شیطان و مرگ، است. در واقع در نگرش نسبت به تعمید به عنوان گذر از هم دریای سرخ و هم رود اردن یک ابهام عمده وجود دارد. برحسب دیدگاه اول، زندگی مسیحی بر روی زمین مطابقت دارد با زندگی قوم اسرائیل در بیابان، تغذیه شدن با غذای روحانی در شام مقدس - مکرراً به عنوان مَثَل توصیف شده. برحسب دیدگاه آخر، فرد مسیحی فوراً وارد سرزمین موعود شده شریک در «شیر و عسل» می گردد. درون این تضاد ظاهری در واقع ما پیوستگی اسرارآمیز مابین مادیات و مسائل آخرتی که در آیین نیایش به وقوع می پیوندد را منعکس نموده ایم.

مسیحی تعمید یافته بدین جهت در وضعیت قیاسی ضد و نقیضی قرار می گیرد، که از یک طرف توسط راز تعمید از هم اکنون وارد بهشت شده اما در عین حال، چون در میان مردمی زندگی می کند که در بسیاری از آنها هنوز کار مسیح به ثمر نرسیده، بهشت را نمی تواند به طور کامل تجربه نماید. اما او به هر حال بر طبق گفته پولس «تضمین» آنچه را که خواهد آمد دریافت داشته است. به نحوی متفاوت، تا آن جا که فرد مسیحی، در نور روح القدس، از رابطه صحیح دنیای خلق شده به خالق آن (به قول اپرم: «آئینه ای» از جلال خدا) اطلاع یافته، مسیحی از هم اکنون در بهشت است. اما تا آن جا که دنیای مخلوق، به دلیل سوءاستفاده انسان از آن، از تواناییهای واقعی خود محروم است، فرد مسیحی با آگاهی شخصی خود از آن تواناییها، فقط «تضمین» آنچه را که خواهد آمد دارد. برای مسیحی، مراسم شام خداوند، که نمایش مجدد و دائمی آن واقعه ای است که

تولد نوین او را در تعمید ممکن ساخته، وسیله ای است که با آن این آگاهی زنده نگاه داشته شده و توسط روح القدس تغذیه می گردد. بنابراین اپرم مراسم شام خداوند را با این موضوعات راز تعمید، «ورود به بهشت» و «خلقتی نوین»، در رابطه ای خاص قرار می دهد.

نان روحانی برمی خیزاند و پرواز می دهد...
توسط این نان روحانی همه به عقابی تبدیل
می شوند که به سوی بهشت در سفر است.

(سرودهای روحانی درباره نان بدون خمیرمایه، XVII, 9f)

و در سرودی دیگر:

هنگامی که خداوند به میان فناپذیران به روی زمین آمد
او برای آنها، همانند فرشتگان، خلقتی نوین ساخت،
او آتش و آب را در آنها مخلوط نمود
تا آنها را در درون، آتش و روح سازد.

اپرم در ادامه این سرود روحانی، مسیح را مستقیماً مورد خطاب قرار می دهد:
بین، آتش و روح قدوس را در آن بطنی که تو را مولود ساخت،
بین، آتش و روح قدوس را در رودی که در آن تعمید یافتی،
آتش و روح قدوس را در راز تعمید ما،
در نان و جام، آتش و روح القدس را.

(سرودهای روحانی درباره ایمان X,9 & 17)

اگر تعمید ورود مجدد به بهشت است، پس نتیجه عقلانی آن این است که کلیسا خود سمبلی از بهشت می باشد. بدین جهت در نیایشی دیگر در مراسم تعمید مارونیت می یابیم که به طور اخص از تعمید به عنوان «آوردن فرد تعمید یافته به درون بهشت باشکوه، یعنی، کلیسای باوفای او» سخن رفته.

نظر متفق پدران این بود که فقط تعمید یافتگان، که به عنوان «پسران خدا» مجدداً تولد یافته اند، این حق را دارند که خدا را «پدر» خطاب کنند و نیایش خداوند را به کار برند، و در این راه خود را بر اساس تعلیمات پولس در (روم ۸: ۱۵) قرار می دادند. به عنوان «پسران خدا» آنها اینک در وضعیتی هستند که به موجودات الهی ملحق شده و خدا را ستایش کنند (واژه «پسران خدا» در عهدعتیق در واقع اغلب به موجودات الهی اطلاق می شده)، و اپرم ستایش خدا را، عنصر اصلی در زندگی یک مسیحی می بیند. و

بدین جهت می نویسد:

تا زمانی که زنده ام، ستایش خواهم کرد، و به گونه ای نخواهم بود که گویی موجودیت ندارم، من در تمام طول زندگی حمد و ثنا خواهم گفت، و انسان مرده ای در میان زندگان نخواهم بود.

(سرودهای روحانی درباره 1, Nisibis)

به کلامی دیگر، ستایش بیان حقیقی و صحیح زندگی است.

این آزادی جدیداً به دست آمده برای ستایش، اغلب با واژه استعاری «ردای جلال» یا «ردای حمد و ثنا» بیان گردیده، که آدم و حوا بر طبق افسانه یهودیان در بهشت با آن ملبس بوده اند، اما در هنگام سقوط و لغزش آن را از دست دادند. این ردا که اشعیا «ردای تسبیح» نامیده (۳:۱۶)، توسط فرد مسیحی در هنگام تعمید مجدداً به دست می آید. بدین جهت یعقوب سروق شاعر اواخر قرن پنجم می گوید:

ردای جلال که در میان طره بهشت دزدیده شده بود (توسط شیطان)
من در آبهای تعمید دربرکرده ام.

به همین گونه در سرودی منسوب به اپرم می یابیم که:

به جای برگهای انجیر، خدا انسان را با جلال در آب تعمید ملبس ساخت

(سرودهای روحانی تجلی XII,4)

ستایش خدا اساساً به عنوان عطیه ای از خدا دیده می شود، و این مطلب در سرودی از اپرم درباره جشن عروسی در کنعان به زیبایی نشان داده شده (در این جا با مراسم شام خداوند مقایسه گردیده)، که ارزش نقل کردن دارد:

من تو را، ای خداوند، به جشن عروسی سرودها دعوت کردم،
اما شراب- غایت ستایش- در جشن ما کم آمد.
تو آن میهمانی هستی که خمره ها را با شراب خوب پر ساختی،
دهان مرا نیز با حمد خود پر ساز.

شرابی که در خمره ها بود منسوب و شبیه این
شراب عالی است که موجب ستایش می شود،
از آنانی که شراب را نوشیدند و اعجاب را دیدند
دانستیم که شراب به ستایش تولد می بخشد.

تو که این قدر عادل هستی، اگر در یک جشن عروسی که مال خود تو نیست

شش خمره را با شراب خوب پر می کنی،
آیا در این جشن علف هرزه چینی، نه فقط خمره ها را از شراب
بلکه ده هزار گوش را با شیرینی آن پر نخواهی ساخت؟

عیسی، تو به جشن عروسی دیگران دعوت شده بودی،
این جا جشن عروسی پاک و زیبای توست: امت
جوان گشته خود را شاد ساز،
زیرا ای خداوند، میهمانان تو نیز
به سرودهای تو محتاجند، بگذار چنگ تو صدا کند.
روح، عروس توست و جسم، حجله عروسی تو،
میهمانان تو احساسات و افکار هستند.
و اگر یک جسم برای تو جشن عروسی است،
ضیافت تو برای تمام کلیسا چقدر عظیم خواهد بود

(سرودهای روحانی درباره ایمان، 5-1 XIV)

دنیای مادی مثلی به انسان ارائه می دهد: منظور این بوده که زمین حاصلخیز باشد و گیاهان به بار آورد، و زمین بی ثمر و خشک که میوه ای به بار نمی آورد باعث سرشکستگی زارعی می شود که مالک آن است: بنابراین در اصل هدف این بوده که انسان میوه ستایش برای خالق خود بیاورد، و کسی که چنین نمی کند از زمینی خشک و بی ثمر بهتر نیست. یک خاخام یهودی از معاصرین پیر اپرم، به نام R. Hannima ben Papa همین تفکر را به شیوه ای بسیار زنده بیان داشته و می گوید «کسی که از ثمر هر چیز در این دنیا بهره می برد بدون این که شکر آن را به جا آورد همانند کسی است که از آن قدوس سرقت کرده است».

برای اپرم، مسیح خود «اولین بافه گندم» زمین است (لاو ۲۳: ۱۱)، که به پدر تقدیم شده. منطبق با این طرز فکر است که عشای ربانی به عنوان «قربانی حمد و ثنا» توصیف گردیده است.

اپرم اغلب به این اشاره دارد که دنیای مخلوق دائماً انسان را به ستایش خالق تشویق می کند. او در سرودی به صید معجزه آسای ماهیها توسط آن دو قایق در لو ۵: ۷ اشاره می کند: (سرود خطاب به مسیح است).

آن دو قایق از مثلها پر بودند
سمبولهایی از دستها، پاها، گوشها، و چشمها،

نشان می داد که چگونه گوشها می باید در تمام اوقات با حقیقت پر باشند،
و چشمها از پاکی مملو.
چگونه دستها باید جسم تو را نگاه دارند،
و پاها در خانه تو قدم بردارند،
و چگونه تمام آنها باید برای ستایش تو باشند.

دریا با آن صیدی که به تو تقدیم داشت تاجی بر سرت نهاد،
همه گونه ماهی را درهم آویخت و آنها را مانند گلهایی به تو تقدیم کرد،
دو قایق را، به عنوان سمبول گردآوری، مملو ساخت
و تور شاگردان، با سمبول ۱۵۰ ماهی،
به چنگ پیامبران شباهت دارد،
که تاج پر چین و شکن
۱۵۰ مزمور را بافت.

(سرودهای روحانی درباره بکارت XXXIII, 7:8)

حضور مسیح در کنار دریاچه جلیلیه، یا در زندگی یک مسیحی، این تبدیل
شگفت انگیز را به ارمغان می آورد. هر غنچه ای که می شکفت دیگر فقط یک غنچه گل
نیست بلکه همچنین سمبولی است از رستاخیز. هر چیز در آفرینش، توسط روح القدس با
معنی تازه ای پوشیده شده. ما در واقع یک بار دیگر به دیدگاه ابرم از دنیا به عنوان هم-
شاهد با انجیل، به خدای خالق، بازگشته ایم.

به همین جهت سمبولها هم در این دنیا و هم در کتب مقدسه که در ابتدا شخص را به
سوی تعمیم هدایت می کردند، با مسیحی شدن وی به هیچ وجه اهمیت خود را از دست
نمی دهند. بلکه به دلیل روند دائمی روشنگری توسط روح القدس مفهوم آنها عمیق تر نیز
می شود. ابرم با شادی توصیف می کند که چگونه کتب مقدسه مسیحیان را در طی حیات
بر روی زمین هدایت می کند، همان گونه که صخره حرکت کننده اسرائیلیان را در بیابان
همراهی می کرد (۱- قرن ۱۰:۴). برای غیرمسیحیان آن صخره شاید بیش از یک سنگ
معمولی نبود اما برای تعمیم یافتگان روح القدس سبب می شود که نهرهای آب از آن جاری
گردد- و می توان گفت، که روح القدس همه گونه معانی تازه به کتب مقدسه عطا می کند:

من درباره دنیای خالق اندیشیدم،
آن را با آن صخره ای
که با قوم اسرائیل

در بیابان پیش می رفت مقایسه کردم.
از خزائن آب موجود در آن
نبود که برای آنها چشمه های با شکوه جاری گشت:
هیچ آبی درون آن نبود،
با وجود این اقیانوسها از آن به وجود آمد.

(سرودهای روحانی دربارهٔ بهشت: V,1)

«صخره» لفظ کتاب مقدس است، به خودی خود بی جان می باشد اما روح موجب می گردد که رودهای آب از آن جاری شوند.
برای فرد غیرمسیحی سمبولهای مسیح هم در خلقت و هم در کتب مقدسه در واقع استتار شده اند، اما هرگاه این شخص تعمید یابد و دوباره وارد بهشت شود، روح القدس چشمان ایمان او را می گشاید تا این سمبولها را استتار نشده در هر جا ببیند.
در باغ عدن و دنیای زمینی
سمبولهای خداوند ما خود را تکثیر می کنند.
چه کسی می تواند تمام تصاویر این راز را جمع آوری نماید؟
در هر کدام از آنها مسیح به پُری نشان داده شده است.
چیزهای دیدنی در انتظار تو هستند، ای خداوند،
نمونه ها تو را جستجو می کنند،
سمبولها تو را از پیش ترسیم می نمایند،
مثلها در تو پناه می جویند.

(سرودهای روحانی دربارهٔ بکارت 8, V)

در جای دیگر اپرم از مسیح به عنوان «خداوند سمبولها» و «بندری» که در آن همه راه برگشت به خانه را پیدا کرده و در آن به استراحت می پردازند، صحبت می کند.
در طی این روند بازگشت به خانه، معنی سمبولها به جای این که تضعیف شوند، شامل خود مسیح می گردند. اپرم از شباهت نان و شراب شام خداوند و روغن تعمید استفاده می کند:

در نان ما قدرتی را می خوریم که نمی تواند خورده شود،
در شراب آتشی را می نوشیم که نمی تواند نوشیده شود،
ما با روغن، توسط قدرتی که در ورای درک ماست، تدهین می شویم

(سرودهای روحانی دربارهٔ ایمان 4, VI)

نان و شراب گرچه به ظاهر نان و شراب باقی می مانند، اما توسط نزول روح القدس به

جسم و خون مسیح تبدیل گردیده اند. بنابراین سمبولهای مسیح در دنیای مادی به صورت ظاهر بدون تغییر باقی می ماند، اما در باطن برای مسیحیان معنی جدید و عمیق تری یافته اند.

این رابطه مابین سمبولها در دنیای مخلوق و در کتب مقدسه، و واقعیت مخفی آنها در مسیح کاملاً مترادف با رابطه ای است که در مراسم شام خداوند مابین نان و شراب تقدیس نشده که در برگزاری عشای ربانی مارونیت هنوز به عنوان «سمبولهای بدن مسیح و خونی که از پهلوی او جاری گشت» توصیف می گردد و حالت تقدیس شده آنها، هنگامی که، طبق کلمات نیایش بزرگداشت یعقوب قدیس، از طریق سایه افکندن روح القدس تبدیل به جسم و خون بخشاینده- تن و خون خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح- شده اند که روح و جسم ما را آزاد می کند، وجود دارد.

شام خداوند همچنین بیان کننده رابطه صحیح دنیای مخلوق نسبت به خالق است، نان و شراب- «میوه زمین و زحمت دستهای انسانی»- توسط روح قدوس به جسم و خون نجات بخش مسیح تبدیل می شود. این نمونه ای است از قدرت تبدیل کننده روح القدس، قدرتی که همیشه و در هر شرایطی تحت اختیار مسیحیان قرار دارد. نکته شاخص این است که در اغلب نیایشهای شام خداوند شرقی بعد از نیایش طلب نزول روح القدس و استغاثه به روح القدس بلافاصله نیایش شفاعت بزرگ می آید. در نیایش طلب نزول روح القدس نه تنها برای تقدیس تقدیمیها بلکه همچنین برای تمام کسانی که در مراسم نیایشی حضور دارند نیایش می شود، و شفاعت بزرگ بعد از آن را می توان به سادگی به عنوان بسط این استغاثه دانست، که به وسیله آن کلیسا تمام نیازهای جهان را بلند می کند، با این ایمان که روح القدس قدرت دارد که هر کس و هر چیز و هر وضعیتی را تبدیل نماید.

اما روح القدس برای این که بتواند در این جهان مخلوق کار کند نیازمند همکاری انسان خواهد بود- انسان با «اراده بدون سپاسگزاری» آن گونه که ایزد می نامد. این همکاری مابین دنیای مخلوق و روح القدس پایه ای است برای سرودی شاخص و فشرده درباره روغن تعمید (*meshha*)، که خود سمبولی از مسیح (*meshiha*) می باشد. ابیات آغازین این سرود تأکید بر این دارند که انسان مقیم دو جهان است، و باید برای هر دوی آنها زحمت بکشد: زحمت دنیوی او در هنگام درو در ماه اکتبر و نزول اولین باران بعد از ماههای گرم تابستانی پاداش داده می شود، درحالی که رنج روحانی او در ماه آوریل پاداش می گیرد، در موسم عید پاک، زیرا در ماه اکتبر با برداشت محصول زیتون، روغن تعمید برای تدهین در ماه آوریل فراهم می شود. (در کلیسای اولیه سریانی دو جزء اصلی در

مراسم تعمید، تدهین و به دنبال آن تعمید با آب بود). اپرم فراتر رفته و بر مَثلهایی از زندگانی ایلیای نبی و الیشع نبی تأکید می کند که چگونه رفتار سوء اخلاقی در عمل کره زمین نتایج بسیار جدی به همراه دارد که فقط با تأثیر روغن می توان آنها را اصلاح نمود- کوزه های اعجاز انگیز روغن در مورد ایلیا و الیشع، و روغن تعمید در مورد مسیحیان. روغنی که تکثیر و فروخته شد تا پسران آن بیوه زن را از بار قرض آزاد نماید، در معجزه ای که توسط الیشع به انجام رسید، یک سمبول آشکار از کار نجات بخش خود مسیح را به اپرم نشان می دهد. اپرم این را این گونه توضیح می دهد:

توبه و تلاش نیازهای زندگی در هر دو جهان هستند

برای کار زمین، تلاش لازم است و برای محصول زحمت روحانی، توبه.

کوشش کننده گرچه ممکن است غنی نشود، اما تلاش او به قوت خود باقی است،

و توبه کننده با وجودی که ممکن است بار دیگر گناه کند، باز هم در زمره کسانی است که پیروز شده اند،

درحالی که انسانهای تنبل و گناهکار خود را با نامی به اعلی درجه شیطنی ملبس ساخته اند.

ملامتی برای بیکاره هست و سرزنتی برای گناهکاران.

اکتبر به خسته شدگان، پس از گرد و خاک تابستان، استراحت می دهد،

بارانهایش می شوید و شبنمهایش درختان و میوه آنها را تدهین می کنند.

آوریل به روزه داران استراحت می دهد، آنها را تدهین نموده تعمید می دهد و به جامه سفید ملبس می سازد.

و چرک گناه را از نفس ما می زداید.

اکتبر موسم روغن گیری است، آوریل بخشش را برای ما افزون می گرداند.

در اکتبر میوه ها جمع آوری می شوند، در آوریل گناهان بخشوده می گردند.

چون که ایزابل حقیقت را فریب داد^۲، زمین از دادن محصول خودداری کرد:

بطن زمین، به عنوان ملامت، از پرورش دانه ای که زارعین کاشته بودند امتناع ورزید. زمین دانه ها را در خود خفه نمود، زیرا ساکنین آن با نیرنگ از بیان حقیقت ممانعت می کردند

زمین بر خلاف طبیعت حاصلخیز خود عقیم شد،

درحالی که کوزه و دبه روغن برخلاف طبیعت خود زایید و میوه آورد^۳.

همان صدای پیامبر که زمین را بی بهره ساخته بود^۴، موجب شد که رحمهای نازا بارور گردند.

روغن، خود را به جای طفلی یتیم به فروش گذاشت، تا از فروش آنها جلوگیری نماید.^۵ روغن همانند ستونی برای بی پدران عمل می کند، و سرنوشتی را که سعی کرده بود سخت باشد، مانع می شود.

دو برادر، همانند جوانه هایی، از درخت آزادی به تنه درخت بردگی^۶ پیوند خوردند.

بهای روغن به قیود دینی که بردارندگان خود فریاد برمی آورد پایان بخشید. زنجیرهایی را که مادر را از فرزندانش محروم ساخته بودند پاره کرد. روغن در محبت خود، همانند مسیح،^۷ دیونی را می پردازد که از آن او نیست. گنجی که به میل خود برای بدهکاران در ظروف گلی پدیدار شد همانند گنجی است که برای امتهای در جسمی خاکی به وجود آمد.

روغن برای مدتی برده شد تا آنهایی را که به بردگی گناه کشیده شده بودند آزاد کند: (سرودهای روحانی درباره بکارت 11-12، 3-1 VII)

شاید کلید برای درک منظور ابرم از جهان به عنوان رازی مقدس، تکرار مکرر مبحث «معجزه» است. ابرم دائماً متحیر است، نه فقط به خاطر اعجاز تن گیری خدا و مراسم شام خداوند، بلکه همین طور از اعجاز دنیای مخلوق. تعدادی سرودهای زیبا با عنوان «درباره خوان خداوند» وجود دارند که در حیرت «اعجاز» غذای روزانه سروده شده اند:

ما نیز باید متحیرانه سپاس گوئیم،
که از ساقه خشک گندم، به فراوانی نان به دست می آید،
که از ساقه های تاک شراب جاری است،
که از هر درخت، همه نوع لذتهای گوناگون-
این نیز معجزه ای بزرگ است، به بزرگی معجزه قانا.

(سرودهای روحانی درباره سفره، III)

یا در سرودی دیگر:

برادران من، در نان ما منع اعجازی وجود دارد،
و سرچشمه حیرتی در آنچه می نوشیم.
وقتی که دهان به ظاهر نان و شراب را مزه می کند،
بگذار قلب در نهان در اعجاب آفرینش نان و شراب بماند.

(سرودهای روحانی درباره خوان خداوند V)

این سنت «اعجاب» در رهبانیت بعدی سریانی در مجموعه ای از قرن ششم تحت عنوان «زندگانی قدیسین شرقی» در داستانی که توسط تاریخ نویس کلیسا، یوحنا

افسسی به رشته تحریر درآمده، نشان داده شده یوحنا تعریف می‌کند که در صومعه‌ای که اقامت داشته روزی از یک راهب دوره‌گرد، یا یک «بیگانه»، طبق واژه نامه سریانی، پذیرایی می‌کردند. او به قدری آهسته و با تامل غذا می‌خورد که در برابرده لقمه دیگران فقط دو لقمه برمی‌داشت و این موضوع باعث تحریک حس کنجکاوی یوحنا شد. پس از اتمام غذا در خلوت از راهب میهمان در این باره سؤال کرد و این جواب را شنید:

من امیدوارم که خدا بر من داوری نکند که چرا دهانم را به روی غذایی باز کردم که از عطیه خدا به دست آمده بود بدون این که افکارم را برای وفور نعمت بسط داده و ستایش کرده باشم. امیدوارم در نام او محکوم نشوم زیرا دستم را به طرف دهانم دراز کردم بدون این که هر بار به همان گونه زبانم را برای ستایش او دراز کنم و ذهنم را به نیایش برای آنهایی که زحمت کشیده، عرق ریخته و رنج برده‌اند تا نیاز مرا برطرف کنند وادار سازم. چنین دیدگاهی از اعجاب و ستایش همه چیز را مقدس می‌گرداند. همان‌گونه که در اول تیمو ۴:۴، ۵ گفته شده «هر مخلوق خدا نیکوست، و هیچ چیز را رد نباید کرد بلکه باید با شکرگزاری استفاده نمود». تقدس یا هر صفت دیگر یک غذای مشخص، به طور مثال بستگی به طبیعت آن ندارد، بلکه به این که آیا با سپاسگزاری صرف می‌شود یا نه. البته در این مثل، به خوبی می‌توانیم «شی» ای را با «غذا» و «استفاده کردن» را با «خوردن» تعویض نماییم. ما دقیقاً همین چیز را در مناظره‌ای از قرن هشتم مابین یک دیرنشین به نام سرگیوس (Sergius) و یک یهودی می‌یابیم: «برای ما مسیحیان همه چیز توسط محبت خداوند ما عیسی مسیح پاک است. ما چیزی به عنوان نجس نداریم».

اعجاب اperm از دنیای مخلوق در واقع با حس اعجاب او از تمامیت دانش ما از تن‌گیری خدا در رابطه نزدیک است. این مطلب در قطعه‌ای از سرودهای روحانی درباره بکارت به زیبایی نشان داده شده. در جایی که اperm تأکید می‌کند که همان‌گونه که همکاری کامل مریم با روح القدس به تن‌گیری خدا انجامید، به همین شکل نیز خود آفرینش می‌تواند برای مسیحیانی که به خود اجازه می‌دهند توسط روح القدس هدایت شوند، به سمبولهای مسیح تولد دهد:

آفرینش سمبولهای مسیح را دنبال کرد: مریم اجزاء بدن او را شکل داد.

بطنهای زیادی تنها - پسر مولود را تولید کردند

زیرا که رحم مادرش به بشریت او تولد داد،

در حالی که خلقت، تولد سمبولیک به او بخشید.

(سرودهای روحانی درباره بکارت V,6)

مریم در این جا به وضوح به عنوان کامل‌کننده نقش آفرینش به شیوه‌ای خاص، نشان

داده شده است. با وجودی که اپرم قاطعانه چنین نمی گوید، شخص می تواند استنباط کند که پایان واقعی هر مسیحی به عنوان جزئی از آفرینش، تولد دادن بر تصویری از تن گیری مسیح است- شمایی که در آن او تولد یافته و روح القدس آن را (استعاره ای از سرودی دیگر از این مجموعه)، با روغن تدهین در هنگام تعمید «دوباره نقاشی» می کند.

یادداشتها

- ۱- این موضوع رساله مشهوری است از یعقوب سروق (وفات ۵۲۱)، که در فصل هشتم ترجمه شده.
- ۲- ۱- پاد ۵:۲۱
- ۳- ۱- پاد ۱۶:۱۷
- ۴- ۱- پاد ۱:۱۷
- ۵- ۲- پاد ۷-۱:۴
- ۶- روم ۱۷:۱۱
- ۷- کول ۱۴:۲

* * *

۲- کهنات تعمید یافتگان: بعضی دیدگاه‌های سریانی

در آغاز یادآور می‌شویم که کهنات تعمید یافتگان به تمام قوم خدا مربوط می‌شود، *Laos tou theou*، هم به غیر روحانیون و هم به روحانیت دستگذاری شده. اما به این ترتیب نیست که مردم غیر روحانی یک نوع کهنات داشته باشند و کشیشان دستگذاری شده نوعی دیگر. بلکه تمام ایمانداران اعم از عامی یا در کسوت روحانیت یک کهنات مشترک را اعمال می‌کنند، اما کشیش دستگذاری شده علاوه بر آن، مسئولیت خاصی نیز در درون جامعه ایمانداران به عهده دارد. این دو نوع کهنات می‌باید مکمل یکدیگر باشند و نه رقیبی برای یکدیگر. اما منظور از کهنات افراد تعمید یافته چیست؟ چگونه عمل می‌کند؟ در تلاش برای پاسخگویی به این سؤالات به موضوع شهادت مسیحیان شرقی - و به طور خاص - در سنت اولیه سریانی رجوع می‌نماییم. زیرا این سنت به دلیل نا آشنا بودن آن می‌تواند نوری تازه و مؤثر بر موضوعاتی بیفکند که معمولاً فقط بر اساس سنتهای مسیحیان یونانی یا لاتین مورد تعمق قرار می‌گیرند. بحث ما به سه قسمت تقسیم می‌شود: ۱- بر مبنای انجیل با استفاده از آیه ای از رساله اول پطرس ۹:۲ به عنوان آیه کلیدی، باز مینه آن در کتاب خروج ۶:۱۹، ۲- نحوه نگرش بر راز تعمید که کهنات را می‌بخشد، ۳- قوم خدا چگونه باید وظیفه کهنات را که در هنگام تعمید بر هر کدام از آنها محول شده انجام دهد.

پایه و اساس کتاب مقدسی

از آن جا که در ترجمه و تفسیر باب دوم از رساله اول پطرس بعضی مشکلات وجود دارد، سودمند خواهد بود اگر سه آیه مهم آن را مورد تعمق قرار دهیم. این آیه‌ها به احتمال زیاد خطاب به افراد تازه تعمید یافته است.

۴- نزد او بیایید، نزد آن سنگ زنده، آن رد شده توسط انسانها لکن در نظر خدا برگزیده و ارزشمند. ۵- و خودتان همانند سنگهای زنده باشید، بنا شده به عمارتی روحانی (یا معبد)، تا کهناتی مقدس باشید و قربانیهای روحانی که تقدیم می‌کنید، از طریق عیسی مسیح مقبول خدا گردد. [آیات ۶-۸ اشاره دارد به کتاب

اش ۱۶:۲۸؛ مز ۸:۱۴، ۱۵؛ ۲۲:۱۱۸؛ درباره سنگ زاویه]. ۹- اینک شما قوم برگزیده و کهناتی ملوکانه، امتی مقدس و قوم خاص خدا هستید، تا فضائل او را که شما را از ظلمت به نور عجیب خود خوانده است اعلام نمایید.

در این آیات می باید مخصوصاً به نکات ذیل توجه کنیم:

— تعمید یافتگان «کهناتی ملوکانه» هستند برای هدفی، یعنی اعلام اعمال عجیب خدا.
— آنها باید به «عمارتی روحانی» بنا شوند. واژه یونانی *Oikos* (عمارت) همین طور می تواند، برحسب استفاده هفتادتنان، «معبد» نیز ترجمه شود. این واژه در چندین ترجمه اولیه عهدجدید نیز یافت شده است، منجمله در سریانی، که در آن خوانده می شود «... و معبدی روحانی و کهناتی مقدس شوید تا بتوانید قربانیهای روحانی را تقدیم کنید». علاوه بر اینها، واژه «روحانی» (*Pneumatikos*) در این مضمون احتمالاً به معنی «پر شدن توسط حضور روح القدس است».

— جدیدترین ترجمه ها *basileion hierateuma* را به عنوان «کهنات ملوکانه» ارائه می دهد. اما دلیل خوبی وجود دارد برای این که این جمله را به عنوان دو اسم و نه یک صفت در نظر بگیریم: «یک پادشاهی (یا قصر سلطنتی)، یک جسم کهناتی» (با مکا ۶:۱ مقایسه کنید). ترجمه سریانی شیوه ای دیگر از درک این جمله را ارائه می دهد: «شما قوم برگزیده هستید که به عنوان کاهن برای ملکوت عمل می کند».

— جمله یونانی که «کهنات ملوکانه» ترجمه شده از ترجمه یونانی (هفتادتنان) از کتاب خروج ۶:۱۹ گرفته شده که در آن جا عبرانیان «مملکت کهنه» داشتند ۴. در آن جا احتمالاً «مملکتی مقدس همچون کهنه» بوده که رابطه ای خاص با خدا دارد. باید توجه کنیم که این کلمات در مضمون عهدی که بر کوه سینا مابین خدا و قوم اسرائیل بسته شد آمده، به صورت جمله ای شرطی «اگر شما صدای مرا اجابت کنید و عهد مرا نگاه دارید [...] شما برای من مملکت کهنه و امت مقدس خواهید بود». به کلامی دیگر، این چیزی نیست که به طور اتوماتیک بخشیده شود، بلکه مشروط بر قبول عهد و شرایط آن است. در اول پطرس شرطی وجود ندارد ولی این فقط بدان دلیل است که از قبل فرض بر این قرار گرفته که افراد تازه تعمید یافته خودشان را متعهد به عهدجدید می دانند. انسان می تواند بگوید که شرایط مطروحه در کتاب خروج در اول پطرس به طرز دیگری عنوان می شود، توسط بیان منظور: «تا این که بتوانی اعلام کنی...». اگر این وظیفه اعلام اعمال عجیب خدا انجام نشود، جامعه تعمید یافتگان را به طور جمع یا به صورت انفرادی، نمی توان به عنوان «کهنات ملوکانه» توصیف نمود، یا آن گونه که انجیل سریانی بیان می دارد، این «رفتار کردن به عنوان کاهنی برای پادشاهی خدا» نیست.

«کهنانت ملوکانه» و راز تعمید

رابطهٔ مابین کهنانت ملوکانه و راز تعمید، مطلب پیچیده در اول پطرس، در سنت مسیحیان بعدی صراحت می‌یابد و در نوشته‌های لاتین، یونانی و سریانی به شکل واحدی در کلیسای اولیه ارائه می‌شود. به ندرت، از این کهنانت در مراسم حقیقی تعمید نام برده شده. این سکوت احتمالاً به دلیل رفع هر نوع سوء تفاهم و سردرگمی مابین این نوع کهنانت و روحانیت دستگذاری شده بوده است. از سوی دیگر در سنت تعالیم دینی، این جنبه به فراوانی مورد بحث قرار گرفته. بدین جهت به طور مثال در قرن هفتم پاتریارک ارتدکس سریانی، ژان اول (John I) دربارهٔ میرون که تعمید یافته‌ها با آن تدهین می‌شوند می‌نویسد:

با نشانهٔ این روغن مقدس تو به فرزندى پدر آسمانى نشانه گذارى مى‌شوى،
توسط این علامت یا نشانهٔ این روغن آسمانى تو به گوسفند، مسیح، کهنانتی
ملوکانه و قومى مقدس تبدیل مى‌گردى [...].

ارتباط با تدهین نیز در موارد نادر جایی که کهنانت ملوکانه در مراسم حقیقی تعمید یاد شده، یافت می‌شود. بدین جهت در نیایش قبل از تدهین بعد از تعمید در بعضی مراسم تعمید در سنت نیایشی دایرهٔ پاتریارکی انطاکیه می‌یابیم که:

ای خدا، که عطایای تو عظیم هستند، پدر خداوند و نجات دهندهٔ ما عیسی مسیح،
که این افراد را برخیزاندى تا با خودت وفق دهی، اینها را با بوی خوش مسیح ات،
که سمبولی از او را در این میرون داده‌ای و توسط قدرت نادیدنی ات تقدیس
می‌کنی، ببخش تا به وسیلهٔ این نشانه اتحاد روح قدوس و زندهٔ تو و افتخار
کهنانت و ملکوت آسمانى تو بر همهٔ آنانی که تقدیس شده‌اند قرار گیرد [...].

عنصر دیگری نیز گاهی اوقات در رابطه با تدهین بعد از تعمید مورد استفاده قرار می‌گیرد. آفراهات (Aphrahat)، نویسندهٔ قرن چهارم، با اشاره به این تدهین می‌گوید: «مسیحیان به عنوان کاهنان، پادشاهان و انبیاء به کمال می‌رسند». البته این طرز فکر به هیچ وجه مختص نویسندگان سریانی نیست. به طور مثال در رسم لاتین برای تقدیس شخص تعمید یافته در پنج شبهٔ مقدس جایی که در نیایش درخواست می‌شود که شخص تعمید یافته که تدهین گردیده «باشد که وقار پادشاهان، کهنه و انبیا را کسب نماید»، نیز یافت می‌شود. در اول پطرس این اشاره به انبیا دیده نمی‌شود، اما مثلث پادشاه، کاهن، نبی به زمانهای قدیم، به عادت اسرائیلیان باستان برمی‌گردد که نه فقط پادشاهان و کهنه بلکه انبیاء نیز تدهین می‌یافتند (کتاب ۱- پاد ۱۶:۱۹).

حلقه میانجی ما بین تدهین در عهدعتیق و تدهین بعد از تعمید البته تدهین خود مسیح (Messias Meshiha و Christos)، هر دو به معنی «مسح شده» است) در هنگام تعمید او می باشد. بدین جهت مار اپریم در قرن چهارم نوشت:

روح قدوسی که به هنگام تعمیدش بر او قرار گرفت شهادت داد که او شبان (طبق رسم عهدعتیق به معنی پادشاه) است، و این که او وظایف یک پیامبر و کاهن را از طریق یحیی دریافت کرده است.

چون که تعمید مسیح (مرتبط با موضوعات مرگ و رستاخیز او) سرچشمه تعمید مسیحیان است، آنچه که او به حق دریافت نمود ما به هنگام تعمیدمان، توسط فیض به دست می آوریم.

سنت سریانی بعدی دیگر هم، با استفاده از نمونه آدم/مسیح، اضافه می کند. مسیح آدم ثانویه به عنوان برپا دارنده آدم اول (که همان انسانیت است)، تا به مرحله قبل از سقوطش، دیده می شود: توسط آدم دوم که وارد بهشت شد همه به بهشت وارد شده اند، زیرا توسط آدم اول که بهشت را ترک کرده بود همه آن را ترک نمودند» (اپریم). بنابراین درک اپریم و بسیاری از نویسندگان سریانی، آدم و حوا در بهشت در حالت وساطت بودند. اطاعت از دستورات خدا برای آنها ابدیت را به همراه می آورد و آنها را از فساد دور می داشت اما نافرمانی، به هر حال برای آنها فناپذیری و فساد را در پی داشت. تعمید با این معنی ما را در آن حالت قبل از سقوط قرار می دهد، جایی که ما هم همان انتخاب را خواهیم داشت. گوش فرا دادن به خدا ما را به سوی زندگی الهی هدایت می کند، و عدم فرمانبرداری یا قصور در گوش فرا دادن به خدا مرگ ما را سبب می شود.

برحسب سنت یهود، سنتی که بعضی قسمتهای سنت اولیه مسیحیت از آن اقتباس شده، آدم در بهشت هم پادشاه و هم کاهن، هر دو، بود. این مطلب گاهی به وسیله تجسم آن «ردای جلال/ستایش» بیان گردیده که آدم و حوا قبل از سقوطشان به آن ملبس بودند، زیرا این ردا، علاوه بر چیزهای دیگر، یک ردای کهانت و ردای ملوکانه نیز هست. در سنت سریانی این تجسم اختیار شده تا بدین وسیله بتوان تمام دوران تاریخ نجات را توصیف نمود. در بهشت قبل از سقوط، آدم و حوا در جلال ملبس هستند. اما در هنگام سقوط آنها از این جلال محروم شده و از بهشت رانده می شوند. از آن جا که تمام هدف تن گیری خدا اطمینان یافتن از بازگشت آدم و حوا (بشریت) به بهشت است، خدای جهان «جسم آدم» را در تن گیری خود در بر می کند، و در تعمید مسیح، آدم ثانویه، ردای جلال را در رود اردن آماده قرار می دهد (سرچشمه آب تعمید) تا مسیحیان به هنگام تعمید در بر کنند. بنابراین مسیحیان در تعمید خود این ردای جلال را بالقوه در بر

می‌کنند. واقعیت کامل آن فقط در رستاخیز تجربه خواهد شد- به شرطی که ردا بدون لکه حفظ شده باشد. از آن جا که این ردا جلال تعمید همان طوری که دیده ایم ردا پادشاهی و کهنات نیز هست، تجسم ملبس شدن این موضوع اساسی را در ما تقویت می‌کند که تعمید ورود به نقش کهنات برای تمام مسیحیان است.

وظیفه کهنات قوم خدا

یکی از وظایف اساسی کاهن در هر مذهبی تقدیم قربانی به الوهیت است، و پیش شرط این وظیفه معمولاً «مقدس بودن» کاهن می‌باشد (به هر شکل که «مقدس بودن» درک شود). رساله ۱- پطر ۲:۵ نشان می‌دهد که این ایده‌های تقدیم قربانی و مقدس بودن به همین گونه در درک وظایف کهنات تمام مسیحیان تعمید یافته مرکزیت دارند: «بنا کرده شوید به معبدی که به روح القدس تعلق دارد، تا کهنانتی مقدس باشید، تا قربانیهای روحانی بگذرانید، مقبول خدا توسط عیسی مسیح».

پس چگونه افراد تعمید یافته این کهنات را در شرایط قابل اجرا اعمال می‌کنند؟ دو بُعد را باید در این جا تشخیص داد، اجتماعی و انفرادی (در رابطه با بُعد اجتماعی باید اشاره شود که دنیای یونانی *hierateuma* در واقع به معنی «جامعه‌ای از کاهنان» است). هر دو بُعد دارای اهمیت حیاتی هستند. ما ابتدا بُعد انفرادی را در نظر می‌گیریم و سپس بررسی خواهیم کرد که چگونه با بُعد اجتماعی ارتباط پیدا می‌کند. این به ما امکان خواهد داد تا دریابیم که چگونه نقش کهنات تمام ایمانداران نیز به همین شکل، اما کاملاً واضح، با نقش اضافی کهنات دستگذاری شده در ارتباط است.

جنبه‌های انفرادی کهنات

در مسیحیت اولیه و در یهودیت که مسیحیت از آن سرچشمه گرفت جریانی قوی وجود داشت شامل این ایده که نیایش نوعی دیگر از تقدیمی است که می‌تواند (و می‌باید) به خدا داده شود. از آن جا که برای تقدیمی و قربانی احتیاج به مذبحی است تا تقدیمیها و قربانیها را بر آن به الوهیت پیشکش کرد، بنابراین لازم بود مذبحی را پیدا نمود که بر آن بتوان این نیایش تقدیمی را انجام داد. این کجا بود؟ پدران یونانی، لاتین و سریانی همگی برای یافتن جوابی بر این سؤال به متی ۶:۶ رجوع می‌کردند: «هنگامی که تو عبادت کنی، به حجره داخلی خود برو و به پدر خود که در نهان است عبادت کن» و آنها متفقاً «حجره داخلی» را به عنوان قلب- نه قلب فیزیکی، بلکه قلب به معنی آن در کتاب مقدس، به عنوان مرکز موجودیت (هوشمندی و نیز اساسی) کل شخصیت انسانی

شناسایی نمودند. بنابراین، یک راه برای ادای نقش کهانت که در هنگام تعمید به ما تفویض شده، تقدیم نیایش در مذبح قلبمان می باشد. به هر حال عهدعتیق توصیفهای گوناگونی از تقدیمیها و قربانیها دارد که خدا آنها را مردود دانسته. رساله ای از آفراهات مربوط به قرن چهارم درباره نیایش بر این جنبه تأکید می نماید: خدا یک تقدیمی نیایشی را که کیفیتی درجه دو یا سه دارد نمی پذیرد همان گونه که قربانی حیوانی معیوب را درحالی که حیوانات بهتری در دسترس هستند نخواهد پذیرفت. بدین جهت اگر نیایش تقدیمی بخواهد مورد پذیرش خدا قرار گیرد، باید همراه با خلوص و پاکی قلب باشد.

همین نویسنده سریانی توجه ما را به قطعاتی از عهدعتیق جلب می کند که در آنها توصیف شده که چگونه گاهی تقبل قربانی از جانب خدا به صورتی مرئی به شکل نزول آتش الهی و بلعیده شدن قربانی مشاهده شده. این نزول آتش الهی می توانست بعداً به صورت تصویری از نزول روح القدس بر نیایش تقدیمی دیده شود. بدین سبب دوباره باید به رساله اول پطرس، باب دوم بازگردیم که می گوید «قربانیهای روحانی تقدیم نمائید»، اینها قربانیهایی هستند که در آنها روح القدس شرکت دارد، که گاهی اوقات در تعمید ما «توسط مسیح» ممکن می شود. ضمناً، آفراهات از آنچه که نیایش را تشکیل می دهد تعریفی بسیار گسترده دارد: او به طور خاص نمونه ای می آورد از کسی که به شخصی نیازمند جامی آب می دهد.

اگر تقدیمی کهانت ما بر مذبح قلبمان انجام گیرد، آسان خواهد بود که قدرت کلمات پولس قدیس را در ۱- قرن ۱۹:۶، «بدنهای شما معابد خداوند است، و مسیح در شخص درونی شما سکونت دارد» ببینیم. به همین جهت بدنهای ما معبد هستند و قلبهای ما مذبحی که بر آن باید وظیفه کهانتی خود را انجام داده و قربانیهای روحانی خود را به خداوند تقدیم داریم - چه اینها به شکل نیایش به مفهوم عادی آن باشند، یا به صورت اعمالی که بتوان گفت تشکیل نیایش می دهند.

بسیاری از نویسندگان سریانی به این شباهتهای مابین این قربانی درونی و مراسم شام خداوند توجه کرده اند، همچنین عبارات شگفت آوری درباره نیایش اسرارآمیزی وجود دارد که نزول روح القدس بر مذبح درونی قلب ما و تأثیر تبدیل کننده آن را توصیف می نماید. بدین جهت در قرن هفتم مارتیریوس در نوشته های خود توضیح می دهد:

بنابراین، اگر آغاز نیایش ما با توجه و بیداری باشد و گونه های خود را با اشکهای فرو ریخته از احساسات قلبی امان خیس کنیم، نیایش ما بر طبق خواسته خدا کامل، بدون عیب، و در حضورش مقبول خواهد بود و خداوند از ما خوشنود گشته از تقدیمی ما لذت خواهد برد. او هنگامی که عطر خوشبوی قلب ما را دریافت

کند، آتش روح القدس خود را خواهد فرستاد تا قربانی ما را بلعیده و ذهن ما را همراه با آنها در آتش به آسمان بلند کند. آنگاه خداوند را خواهیم دید برای خوشی و نه هلاکت، و هنگامی که سکوت مکاشفه او بر ما قرار گیرد چیزهای مخفی از شناخت او برایمان به تصویر کشیده خواهد شد: به قلبهای ما شادی روحانی همراه با رازهای مخفی داده خواهد شد که من نمی توانم آن را توسط کلمات برای ساده دلان افشا کنم. بدین ترتیب ما بدنهای خود را به صورت قربانی زنده، مقدس و قابل قبول درمی آوریم، چیزی که خدا را در خدمت معقول ما راضی خواهد نمود.

کهنانت و جنبه‌های اجتماعی آن

برای مطالعه جنبه اجتماعی کهنانت ایمانداران می باید به مراسم شام خداوند مراجعه کرد. در این جا یادآوری می شود که در مراسم شام خداوند جماعت مسیحی قربانی کامل را که جسم و خون مسیح است تقدیم می دارد. این فقط کشیش دستگذاری شده نیست که این تقدیم را انجام می دهد. منظور از تأکید نمودن بر این موضوع نه کم اهمیت جلوه دادن نقش کشیشان دستگذاری شده می باشد و نه تداعی این موضوع که حضور او در مراسم زائد است بلکه درست برعکس، زیرا این کشیش دستگذاری شده است که جماعت مسیحی را قادر می سازد تا این قربانی کامل را انجام دهند. و بدون به کار گرفتن کهنانت دستگذاری شده او، جامعه مسیحی به هیچ وجه نمی تواند این قربانی را به انجام رساند.

همانند مراسم شام خداوند جامعه تعمید یافته مسیحی به عنوان یک کل نقش کهنانتی خود را به طرق مختلف انجام می دهد. اولاً، تقدیمی می آورد (کشیش دستگذاری شده آنها را قادر به انجام آن می سازد)، ثانیاً شراکت کامل در مصرف تقدیمی یا قربانی دارد (در حالی که در عهدعتیق این حقی بود که انحصاراً به کاهن تعلق داشت).

جنبه های فردی و اجتماعی این نقش کهنانتی تعمید یافتگان چگونه به یکدیگر مربوط می شوند؟ جواب قابل توجه در این مورد را در نوشته ای به نام کتاب گامها *Liber Graduum* که در سال ۴۰۰ میلادی توسط نویسنده ای ناشناخته درباره زندگی روحانی نوشته شده می یابیم. فصل دوازدهم این کتاب تحت عنوان «مأموریت پنهان و آشکار کلیسا» سه جنبه مختلف کلیسا را شرح می دهد. کلیسای قابل رؤیت - با قربانگاه فیزیکی و رسوم و قواعد مذهبی، کلیسای پنهان در هر فرد مسیحی - جایی که «جسم تبدیل به معبد پنهان شده و قلب به قربانگاه مخفی برای عمل روح القدس تبدیل می گردد»، و کلیسا در آسمان. کلیسای قابل رؤیت یا کلیسای مرئی توسط مسیح و

رسولانش بر طبق مدل کلیسای آسمانی پایه گذاری شد، کلیسای درونی مخفی چیزی است که هر فرد مسیحی خود می باید آن را در طی دوره آگاه شدن از واقعیت کلیسای آسمانی، که بر طبق آن کلیسای مرئی مدل برداری شده کشف نماید. زندگی مسیحی به صورت جاده ای برای اکتشاف مجسم شده. پیش روی از کلیسای مرئی، با کهنانت دستگذاری شده آن به سوی ما، از طریق کلیسای درونی مخفی هر فرد مسیحی، جایی که جسم به معبد تبدیل می شود و قلب دیگر فقط یک قربانگاه نیست بلکه همچنین «به عنوان کاهن در درون» عمل می کند، و سپس پیشرفت به سوی یک آگاهی از کلیسای آسمانی که «در برابر قربانگاه آن فرشتگان و تمام قدیسین خدمت می کنند، در حالی که مسیح به عنوان کاهن عمل کرده و موجب تقدیس می شود». این نویسنده ناشناس ادامه می دهد و تأکید می نماید که در این سه کلیسا، مرئی، پنهان و آسمانی، همان روح قدوس است که خدمت می کند. بدین سبب این سه کلیسا با یکدیگر ارتباطی صمیمانه دارند. کلیسای قلب بدون کلیسای مرئی نمی تواند به درستی عمل کند و رابطه کلیسای مرئی به کلیسای آسمانی را نمی توان به درستی درک کرد مگر با کمک کلیسای مخفی.

این کلیسای مخفی که برای آن جسم معبد و قلب هم قربانگاه و هم کاهن است، و جایی است که نیایش تقدیم می شود، دارای رابطه ای نزدیک با مراسم شام خداوند می باشد. رشد کردن در زندگی مسیحی یعنی فعال نمودن نقش کهنانت که در راز تعمید داده شده و آموزش این که چگونه باید جهان مخلوق را به عنوان پیمانی مقدس با خدا دید.

هم سنت سریانی و هم سنت مسیحیان شرق به طور کلی مشابهت نزدیکی مابین مراسم شام خداوند و راز تن گیری خدا می بینند، به کلامی دیگر، مابین نزول روح القدس بر تقدیمیها در شام خداوند و نزول وی بر مریم. آثار آن نزول در مورد مریم باروری فیزیکی او و وضع حمل وی بود. تأثیر آن بر فرد مسیحی که عشای ربانی را دریافت می دارد نیز به همین گونه گاهی به عنوان بارداری روحانی و تولد بخشیدن به مسیح دیده می شد.

بنابراین یوسف رؤیابین (Joseph the Visionary)، نویسنده قرن هشتم سریانی در برابر جمع ایمانداران این چنین نیایش می کند:

باشد که تو را ای مسیح دریافت کنم، نه در شکم خود که جزئی از بدن است، بلکه در بطن ذهنم، تا باشد که در آن جا نطفه بندی، همان گونه که در رحم باکره بستی. اگر این را به تصور از کلیسای سه گانه ترجمه کنیم، می توانیم بگوییم که یوسف رؤیابین درخواست می کند که، نزول روح القدس همان گونه که بر تقدیمیها به روی قربانگاه کلیسای مرئی نزول می نماید (و شراکت یوسف در آن تقدیمی تقدیس یافته)،

بر قربانگاه کلیسای مخفی در درون او نیز نزول کند، و این که نتیجه این نزول روح القدس در ماهیت به نزول روح القدس بر مریم شبیه باشد - به کلامی دیگر، باشد که نتیجه آن تولد بخشیدن باشد. مفهوم ضمنی همه اینها این است که این مریم است که مدلی برای عملکرد کهنات درونی در قلب فراهم می‌کند.

تحقق و واقعیت

ما می‌توانیم تحت سه عنوان رشته‌های مختلف را به یکدیگر نزدیک کنیم، ۱- کهنات تمام ایمانداران را باید به عنوان نقش کهناتی تلقی نمود که تمام مسیحیان تعمید یافته باید در آن رشد کنند. این تحقق یافتن و واقعیت معنی راز تعمید است. بنابراین این منصبی نیست که به افراد هنگام تعمیدشان عطا شود، و بدین جهت ماهیت آن همانند ماهیت کهنات دستگذاری شده نیست. ۲- این نقش کهناتی که برای تمام ایمانداران تعمید یافته در نظر گرفته شده چیزی است آشکار ولی فقط هنگامی شروع به عمل می‌کند که فرد مسیحی در قدوسیت رشد کرده باشد (کیفیتی که شاید در این رابطه بهتر درک شود، به عنوان روندی از تهی‌سازی شخصی و انطباق با خالی شدن شخصی مسیح، چیزی که پولس قدیس در باب دوم رساله به فیلیپیان از آن سخن می‌گوید). در این جا بار دیگر تفاوتی اساسی با کهنات دستگذاری شده مشاهده می‌شود، جایی که عملکرد آن به قدوسیت فردی کشیش بستگی ندارد. ۳- هنگامی که کهنات فرد تعمید یافته آشکار شد و شروع به فعال شدن و عمل کردن نمود، آن وقت است که اعلام اعمال عجیب خدا نتیجه خواهد داد - اعلامی به سوی خارج از کلیسا و به طور کلی به سوی دنیای تعمید نیافته، اعلامی که توسط مسیح کرده می‌شود - با اعمال و نمونه‌ها همانقدر که با کلمات. در این جا بار دیگر تفاوتی با کهنات دستگذاری شده وجود دارد، که مسؤولیت مذهبی او در درون کلیسا هدایت شده تا تمام ایمانداران، چه در کسوت روحانیت و چه افراد عادی را قادر سازد تا به وظیفه کهناتی خود به عنوان مسیحیان تعمید یافته، نقشی که همان طوری که دیدیم به سوی محیط خارج از کلیسا هدایت شده، عمل کنند. اگر ما به تصورات یوسف رؤیابین باز گردیم، این نقش کهناتی که برای همه تعمید یافتگان در نظر گرفته شده هنگامی تحقق می‌یابد که هر فرد مسیحی قادر باشد، با شرکت در آیینهای مذهبی و توسط همکاری با روح القدس، مسیح را در روح دریافت کرده و مولود نماید. این به منزله آن است که وظیفه کهنات دستگذاری شده در کلیسا را مشابه وظیفه یک قابل روحانی درک نمود.

* * *

۳- سرود سه بار قدوس در آیین نیایش

بیاید ما که رازگونه، نماینده کروبیان در سراییدن «سرود سه بار قدوس» به تثلیث اقدس حیات بخش هستیم هرگونه اندیشه زمینی را ترک گوئیم (...).

زمینه کتاب مقدسی

«سرود سه بار قدوس» یا Sanctus ویژگی است که برای نیایشگران شام خداوند هم در شرق و هم در غرب از قرن چهارم میلادی تاکنون مشترک می باشد. این سرود همانند عناصر بسیار دیگری در آیین نیایش در اشارات ضمنی به انجیل غنی می باشد و بدین سبب از همین ابتدا لازم است که به شرح مفصل کلمات آن توجه نماییم.

در آیین نیایش ژان کریزوستوم قدیس این سرود را به این صورت می خوانیم:

قدوس، قدوس، قدوس، خداوند صباوت،

آسمان و زمین از جلال تو مملو است.

هوشیانا در اعلی علیین.

مبارک باد آن که به نام خداوند می آید،

هوشیانا در اعلی علیین.

اینها، البته، دو جزء اصلی کتاب مقدسی این سرود شادی هستند، یعنی اش ۳:۶ (سخن سرافین در فراخوانی اشعیای نبی) و مت ۹:۲۱ (ورود به اورشلیم با عباراتی ساخته شده بر مبنای مز ۱۱۸ (۱۱۷): ۲۵، ۲۶). چون در این جا ما در درجه اول به عنصر نخست بر پایه اش ۳:۶، توجه داریم کافی خواهد بود که اشاره کنیم هوشیانا (Hosanna) و سرود زکریا (Benedictus) الحاقات بعدی به سرود مزبور می باشند. آنچه در این جا باید دقت کنیم این حقیقت است که اینها خطاب به مسیح هستند.

مقایسه با متن اش ۳:۶ به ما نشان می دهد که سرود سه بار قدوس (کلمات قدوس، قدوس، قدوس) یک نقل قول کاملاً دقیق نیست. زیرا اولاً، تمام متون ن سرود نیایشی به «آسمان و زمین» اشاره دارند، درحالی که در متن انجیل فقط «تمام زمین» آمده. ثانیاً، سرود مزبور مستقیماً خطاب به خداست. «آسمان و زمین مملو از جلال توست»، درحالی

که در اشعیا می‌یابیم که «تمام زمین مملو از جلال اوست». چنان که بعداً خواهیم دید، تردیدی در این زمینه وجود دارد که آیا در این سرود تثلیث اقدس، پدر، و یا پسر مورد خطاب قرار گرفته است. تمام فرمهای غربی سرود سه بار قدوس انشعاب سومی از اش ۳:۶ را در دسترس ما می‌گذارد که کلمه «خدا، خداوند خدای صباپوت/لشکرها» به آن اضافه شده. این الحاق احتمالاً به دلیل تأثیر مکاشفه ۸:۴ بر آن بوده است، که در آنجا چهار حیوان بالدار (که بعدها سمبولهای مبشرین انجیل شدند) چنین می‌خوانند: «قدوس، قدوس، قدوس، خداوند خدای قادر مطلق، که بود و هست و خواهد آمد».

الحاق با مکا ۸:۴ توجه ما را به راحتی به دو نکته جزئی جلب می‌کند، یکی هویت سرودخوانان (سرافین در اشعیا، اما کرویین بر طبق سرود کروبیان)، و دومی مشکلی که تمام مترجمین، هم در گذشته و هم امروز در مورد جمله عبری *Yahweh Saba,ot* داشته‌اند. ما ابتدا مسئله دشوار مترجمین را بررسی می‌کنیم.

در فرم یونانی و لاتین، سرود سه بار قدوس بر مبنای ترجمه یونانی عهدعتیق (ترجمه هفتادتنان) بنا شده و نه مستقیماً از اصل عبرانی اش ۳:۶. در ترجمه هفتادتنان نام الهی یهوه (*Yahweh*) که به موسی در بوته مشتعل (خروج باب سوم) افشا می‌شود منظم‌توسط لغت *Kyrios* نشان داده شده، که پیروی از نحوه خواندن یهودیان از کلمه مقدس و چهار حرفی (*Adonay*) به معنی خدا یا «خداوند من» (*my Lord*) است. برای عنصر دوم، به هر حال، مترجمین مختلف زبان یونانی ترجمه‌های گوناگونی ارائه نموده‌اند. مترجم کتاب اشعیا نبی ترجیح می‌داده که تلفظ کلمه را با حروف یونانی عیناً ارائه دهد و بنابراین واژه "Sabaoth" (صباپوت) از متون نیایشی یونانی و لاتین را به کار می‌گیرد، سایر مترجمین اکثراً ترجیح داده‌اند لغت *Pantokrator*، به معنی «قادر مطلق» (*Almighty*) را به کار برند و این در برداشت از اش ۳:۶ انعکاس یافته، که در مکاشفه ۸:۴ می‌توان یافت. در کتاب مزامیر ترجمه هفتادتنان نیز از برداشت سومی استفاده شده، «خداوند قدرتها». در اکثر ترجمه‌های انگلیسی کتاب مقدس، از قرن شانزدهم به بعد واژه «خداوند جماعت» آمده، که از نسخه قدیمی کتاب مقدس در اواخر قرن چهارم میلادی بر طبق ژروم قدیس الهام گرفته شده و «خداوند لشکرها» می‌باشد. ژروم نیز به نوبه خود این را از آکوئلا (*Aquila*)، عالم دینی یهود متعلق به قرن دوم میلادی که یک بازنگری اساسی بر ترجمه یونانی کتاب مقدس انجام داده تا آن را تا سرحد امکان به متن عبری نزدیک سازد، به عاریه گرفته بود.

مشکلی که این جمله برای مترجم متون نیایشی ایجاد کرده نیز به همان اندازه بزرگ و دشوار است. در کتاب «نیایش عمومی» (*Book of Common Prayer*) «خداوند

لشکرها» است که در برخی ترجمه‌های انگلیسی متون نیایشی ارتدکس نیز یافت می‌شود، گرچه دیگران ترجیح می‌دهند که «صبایوت» که تلفظ بیگانه کلمه است و در ترجمه هفتادتنان انعکاس یافته را به کار برند، چه به فرم «خداوند صبایوت» یا «خداوند صبایوت» (هم در عبری و هم در یونانی رابطه صرف و نحوی آن آشکار نیست). در چاپ جدید و اصلاح شده متون نیایش انگلیکن و کاتولیک رومی ترجیح داده شده که آن را به صورت «خدای قدرت و توانایی» بنویسند. نزدیکترین پیشینه این ترجمه به نظر می‌رسد در «قادر مطلق» باشد که در مکا ۸:۴ با آن برمی‌خوریم (که بعضیها شاید این را ترجیح می‌دهند).

سرایندگان سرود سه بار قدوس

در کتاب اشعیاء سرافیان هستند، و نه کروبیان، که این سرود تثلیث اقدس را می‌سرایند. نویسنده سرود کروبیان به طور وضوح از مکا ۸:۴ پیروی نموده و به درستی در آن چهار حیوان اشاره ای به رؤیای حزقیال نبی از چهار موجود زنده می‌بیند که او آنها را با کروبیان در کتاب حزقیال باب دهم یکی می‌داند. جالب توجه این که سنت نیایشی یهود، اش ۳:۶ را با جمله ای دیگر در حزق ۱۲:۳ مربوط می‌داند که می‌گوید «مبارک باشد جلال خداوند از مکان او».

هنگام معرفی «سرود سه بار قدوس» در اکثر نیایشهای شام خداوند، چه شرقی و چه غربی، ذکری از سایر طبقات موجودات آسمانی نیز به میان می‌آید که شامل سرافیان و کروبیان نیز هست. بنابراین نیایش ژان کریزوستوم قدیس دربرگیرنده «هزاران فرشته مقرب و دهها هزار فرشته» است که انعکاسی از واژه پردازی دان ۱۰:۷ می‌باشد، از رؤیای ایام قدیم. این ارتباط در درون سنت نیایشی مسیحی بسیار قدیمی است و می‌توان آن را در اولین نامه کلمنت قدیس از روم پیدا نمود.

اهمیت رؤیای اشعیاء

همان گونه که در ذیل خواهیم دید، ادغام اش ۳:۶ با مکا ۸:۴ و دان ۱۰:۷ از نقطه نظر دیگری نیز مهم می‌باشد، زیرا که اولی قاطعانه حدس می‌زند و آخری می‌تواند حدس بزند که مسیح و نه پدر در تثلیث اقدس شخصیتی است که مورد خطاب قرار گرفته. اما قبل از تعمق بر این مسئله نیاز داریم که به مفهوم رؤیای اشعیاء توجه کنیم، زیرا که این نوری امدادگر بر معنی نیایشی «سرود سه بار قدوس» می‌اندازد. ما می‌توانیم در طی رؤیای این نبی در معبد سه عنصر اصلی را تفکیک کنیم. قبل از

هر چیز او بر بی ارزش بودن خود معترف است. «وای بر من ... من مردی ناپاک لب هستم». سپس در واکنش به این گفته یکی از سرافیان لبهای او را با زغال گداخته لمس می کند و اعلام می دارد «گناه تو برداشته شد. گناهان تو آمرزیده گردید». نهایتاً مأموریت اشعیاء تعیین می شود، «چه کسی را خواهم فرستاد؟»، «مرا بفرست ...». ما در این جا حرکتی از اعجاب و حیرت به سوی اعتراف به بی ارزش بودن، و به دنبال آن تقدیس و بخشایش، و هدایت به مأموریتی داریم. این تسلسلی است که بعدها به آن رجوع خواهیم کرد. در این جا فقط کافی است اشاره شود که در شام خداوند مضمون «سرود سه بار قدوس» تا چه اندازه رفیع است. در واقع از قرن چهارم به بعد آن «زغال گداخته» که لبهای اشعیاء را لمس نمود با میزبان تقدیس شده شناخته شده بود. اولین شاهد برای این موضوع همان مار اِپرم است (وفات ۳۷۳) که می نویسد (در سرودهای روحانی درباره ایمان، بند برگردان ۸-۱۰):

در نان تو روح القدس پنهان است که مصرف نمی شود،
در شراب تو آتش ساکن است که نوشیده نمی شود،
روح القدس در نان توست، آتش در شراب تو
اعجابی آشکار که لبهای ما دریافت نموده اند.
هنگامی که خداوند به میان موجودات فناپذیر، به زمین، آمد
او آنها را در آفرینشی نوین دوباره آفرید، همانند فرشتگان،
آتش و روح را در درون آنها با هم آمیخت
تا بدین وسیله به طرزی مخفی آنها هم آتش و روح باشند.
اسرافیل نمی توانست زغال گداخته را با انگشتان خود لمس کند،
و او فقط دهان اشعیاء را لمس نمود.
اسرافیل زغال گداخته را نگاه نداشت، اشعیاء آن را فرو نداد،
اما در مورد ما، خداوند به ما اجازه داده تا هر دو را انجام دهیم.

اگر ما به تفسیرهای اولیه قدیسین و اولیا درباره اشعیاء رجوع کنیم در خواهیم یافت که پدران رؤیای اشعیاء را از پیش آگاهی تن گیری به دو شیوه جداگانه درک کرده اند. آنها سؤال می کنند که چرا متن کتاب مقدس از «تمام زمین» که مملو از جلال خداست صحبت می کند؟ آسمان جایی است که شخص انتظار خواهد داشت که از جلال الهی پر شده باشد، اما اشاره به حضور این جلال بر روی زمین، می باید اشاره ای باشد به حضور آینده خدا بر روی زمین - به کلامی دیگر، به تن گیری خدا. کنایه و اشاره ای دیگر به تن گیری خدا در تکرار سه باره کلمه «قدوس» مکشوف می گردد. این موضوع را پدران

کلیسا اشاره ای آشکار به تثلیث اقدس می دانند که در تعمیم مسیح به طرز باشکوهی آشکار شده.

«سرود سه بار قدوس» خطاب به چه کسی است؟

باتوجه به درک قدیسین و اولیا از اشارات ضمنی «قدوس» سه باره در اشعیا، حالتی که در سرود کروی بی که کروبیان می خوانند: «سرود سه بار- قدوس به تثلیث اقدس حیات بخش»، به نظر می رسد که به اندازه کافی آشکار باشد، و در واقع در اکثر نیایشهای شرقی و غربی مراسم شام خداوند این شناسایی در سخنان افتتاحیه نیایش بلافاصله به دنبال «سرود سه بار قدوس» اعلام می شود. به هر حال معما برانگیز این است که بعضی نیایشهای بزرگداشت (آنافورا) شرقی وجود دارند که در آنها «سرود سه بار قدوس» فقط خطاب به پدر است یا فقط به پسر. این مفهوم دوم مورد توجه خاص است، نه فقط به دلیل اضافه شدن سرود زکریا «متبارک باد خداوند، خدای بنی اسرائیل» (Benedictus)، بر «سرود سه بار قدوس»، که به وضوح به مسیح اشاره دارد، بلکه همین طور بدین دلیل که نوری جانبی می اندازد بر دو محل دیگر در نیایشهای مراسم شام خداوند شرقی که در آنها هم از «قدوس» سه باره اش ۳:۶ استفاده شده، که هر دوی آنها را می توان خطابی به تثلیث اقدس و یا مسیح دانست. من به Trisagion رجوع می کنم، اعلام «خدای قدوس، قدوس و قادر، قدوس و جاودان» که در نیایشهای بیزانس و سایر آیینهای نیایش شرقی قبل از قرائت آیات منتخب از کتاب مقدس می آید و در جواب گفته قبل از شرکت در مراسم نان و جام کشیش، گفته می شود: «آنچه مقدس است، مقدسین را سزاست (Sancta Sanctis).

«سرود سه گانه مقدس» (The Trisagion)

تفسیر «سرود سه گانه مقدس» یا تریساگیون به عنوان خطابه ای به تثلیث اقدس یا به مسیح- در طی قرون پنجم تا هشتم میلادی تبدیل به موضوعی احساسی و مشاجرانه انگیز شد و ثابت گردید که برای بسیاری لحظه بروز جرقه در شورشهای کلیسایی است، چه در قسطنطنیه یا در شهر حلب (Aleppo). با درک ماوقع ما اینک می توانیم ببینیم، همان گونه که اغلب در اختلاف نظرهای مذهبی آن زمان رخ می داد، که سوء تفاهم عمدتاً در نتیجه سوء تعبیر عمدی نقطه نظرهای طرف مقابل به وجود می آمد.

منشأ تریساگیون مبهم است. اولین اشاره قطعی به آن در شورای کالسدون در سال ۴۵۱ میلادی بوده، و در آن موقع احتمالاً موضوعی تازه عنوان شده بود. برحسب یک روایت، کلمات آن در زمان Proclus توسط فرشته ای در یک سری زلزله های پی در پی در قسطنطنیه حدود سال ۴۳۰ میلادی ادا گردیده بود. یک روایت دیگر اطمینان می دهد که

این گفته توسط فرشته ای به یوسف اریماتئائی (اهل شوری) (Joseph of Arimathea) فاش گردیده (این احتمالاً به دلیل استفاده از تریساگیون در نیایش جمعه نیکو می باشد). پیش پا افتاده تر نوشته یک نویسنده قرن ششم است که اعلام داشته که این به سادگی کنار هم قرار دادن اش ۳:۶ و مز ۴۲ (۴۱):۲ است، که در بعضی از نسخه های یونانی بدین گونه آمده: «روح من تشنه خداست، قادر، و زنده» (که به معنی جاودان است). همچنین شایان ذکر است که تریساگیون شباهتهای قابل توجهی با تارگوم، یا ترجمه نیایشی یهودیان به زبان آرامی، از اش ۳:۶ دارد که این چنین خوانده می شود:

قدوس در آسمانهای بلند،

در مسکن حضور الهی او.

قدوس بر زمین،

صنعت دست قدرت او.

قدوس در نسل بعد از نسل

بهبوه صبايوت

تمام زمین مملو از درخشش جلال اوست.

آشکار است که در نواحی مختلف جغرافیایی این تریساگیون را به صورتهای گوناگون درک می کردند. در اورشلیم، قسطنطنیه و در غرب تصور می کردند که خطاب به تثلیث اقدس است، درحالی که در سوریه، قسمتهایی از آسیای صغیر و در مصر عقیده بر این بود که این سرود خطاب به مسیح است. اضافه شدن عبارت «که برای ما مصلوب گردید» در سوریه توسط پی یر مکمل (Peter the Fuller)، پاتریارک انطاکیه (وفات ۴۴۸) به این منظور بوده که تفسیری کاملاً مسیحی بر آن تحمیل کند و این کار فقط موضوع را بسیار حادثر کرد، مخصوصاً در نظر آنهایی که با زبان تئوپاشیت (دیدگاهی که معتقد است خدا نیز در رنجهای عیسی بر بالای صلیب رنج کشید) مخالف بودند. نهایتاً به این دلیل که قسطنطنیه مرکز ارتدکس کالسدونی در شرق بود، و سوریه سنگر محکم مخالفین تفسیر کالسدونی که «مسیح تن گرفته یک تن با دو طبیعت است»، این جدایی در عقیده که در اصل یک مسئله کاملاً جغرافیایی بود رنگ و بوی کلیسایی و معارف الهی به خود گرفت و تفسیر مربوط به تثلیث اقدس از تریساگیون نشان رسمی ارتدکس کالسدونی گردید.

در میان بحث و جدلهای شدید در ادبیات که از سوی هر دو طرف منتشر و رواج می یافت، بعضیها تسکین مختصری را که به دلیل وقوع دو واقعه پیش آمده بود گرامی داشتند. در انطاکیه شخصی توانسته بود به یک طوطی بیاموزد تا تریساگیون را با جمله اضافه شده «که برای ما مصلوب گردید» بگوید. این واقعه بزودی شهادتی شد بر صحت

جمله اضافه شده، و ما غزلی طولانی درباره موضوع سوریه داریم که توسط اسحاق انطاکیه ای به رشته تحریر درآمده است. همچنین در اوایل قرن ششم ظهور نامهایی خاص برای آن دو دزدی که در کنار مسیح مصلوب شدند دیده شد. به یکی از آنها نام «دماس» (Demas) داده شد- در تمسخر جمله اضافه شده بر تریساگیون: «که برای ما مصلوب گردید» [di, hemas].

درواقع دلایل کاملاً محکمی وجود دارند برای این باور که درک مسیحی گونه تریساگیون قدیمی تر از جنبه تثلیث اقدس آن است، و این که مفهوم اصلی آن در واقع در رابطه با مصلوب شدن بوده است. ادای «خدای قدوس، قدوس و قادر، قدوس و جاودان» بدین جهت یک بیان از ایمان به الوهیت، قدرت و جاودانگی مسیح است درست در لحظه ای که به نظر می رسد این صفات از دید چشمان معمولی کاملاً غایب باشند. «قدوس و جاودان»، به طور خاص، به نظر می رسد که با درک مسیحی آن متناسب باشد. به هر حال در جایی که تفسیر تثلیث اقدس آن رایج بوده (در رسم بیزانس)، واژه «جاودانگی» اشاره ای به سه شخصیت تثلیث بوده و نه به روح القدس به طور خاص.

درک سریانی تریساگیون دلیلی دیگر بر تفسیر مسیحی «قدوس» سه گانه در اش ۳:۶ به ما می دهد، که اشاراتی درباره ارتباط آن با «سرود سه بار قدوس» نیز یافته ایم. به عنوان مثال برای درک عملکرد نیایشی اولیه چنین تفسیری از اش ۳:۶، می توان به چاپ جدید قسمتهایی از نیایش نوشته شده بر یایروس از مصر که تاریخ آن به قرن سوم یا چهارم برمی گردد اشاره کرد. در این جا می خوانیم:

قدوس، قدوس، (قدوس است کسی که) نشسته است بر دست راست پدر (Fa[ther]).

آب و هوای خشک مصر همچنین موجب حفظ تعدادی از نوشته های نیایشی به زبان یونانی شده که حاوی فرمهای توسعه یافته تریساگیون است، که در آن جا جمله بندیها همیشه تداعی درک مسیحی گونه تریساگیون را دارد. اکثر اینها متعلق به قرون پنجم تا هفتم هستند، گرچه ادعا شده که یکی از آنها متعلق به قرن چهارم است (که محتمل به نظر نمی رسد). به دوره های مختلفی در زندگی مسیح می توان رجوع کرد، همان گونه که نمونه در ذیل آمده (حفظ شده در دو رساله) نشان می دهد.

او که همه چیز را آفرید،
خدا، آن کلمه، در آخوری خوابیده،
از باکره مولود یافته

-خدا قدوس است
 او را که یحیی در اردن دید،
 که از بالا آمده بود
 تا در آن جا تعمید یابد.
 -قادر قدوس.
 او را که عبرانیان به مرگ سپردند
 به فرمان پیلاطس، باوجودی که بی گناه بود،
 در روز سوم برخاست.
 قدوس جاودان
 که مصلوب شده بود (در نسخه دیگر «به شکل انسان تجسم یافته بود»)
 برای ما تا دنیا را توسط اراده اش نجات دهد،
 بر ما ترحم فرما.

«چیزهای مقدس برای مقدسین»

سومین محل در نیایش که در آن از اش ۳:۶ استفاده شده در قسمتی از جوابی که در نیایشهای بزرگداشت در مراسم شرقیها وجود دارد، در برابر اعلام «چیزهای مقدس برای مقدسین»، یافت می شود. یک بار دیگر با دو برداشت کاملاً متفاوت از تکرار سه باره «قدوس» در اشعیا روبه رو می شویم: یکی تثلیث گونه و دیگری مسیحی گونه. با توجه به اختلاف عقیده تلخ در مورد تریساگیون، این موضوع که کاربرد قسطنطنیه ای در این جا با اش ۳:۶ درباره پسر در ارتباط است، استهزاء آمیز می باشد، زیرا که گروه سرودخوانان با این کلمات به کشیش پاسخ می دهد «یکی قدوس است، یکی خداوند است، عیسی مسیح، برای جلال خدای پدر». از طرف دیگر رسوم شرقیها به طور دائم تفسیری تثلیث گونه دارد:

تنها پدر قدوس است،

تنها پسر قدوس است،

تنها روح خدا قدوس است.

یک بار دیگر تفاوت درک عمدتاً به ملاحظات جغرافیایی و نه کلیسایی بستگی دارد. هر دو درک قدیمی هستند، و این واقعیت که هر کدام از این سنت نیایشی خود گواهی بر هر دو تفسیر از اش ۳:۶ در قسمتهای مختلف در نیایش می دهد نشانگر این است که هر کدام از این سنتها به طور ضمنی مشروعیت هر دو برداشت را قبول دارد. به طور

شماتیک، ما طرح ذیلاً آمده را داریم:
 قسطنطنیه تریساگیون: تثلیثی
 Sancta Sanctis: از دیدگاه مسیح شناسی
 کلیساهای شرقی تریساگیون: از دیدگاه مسیح شناسی
 Sancta Sanctis: تثلیثی

از تمام اینها یک درس مهم را می توان در مورد مفهوم اصلاح فرم نیایشی و برداشت جهانی کلیساهای امروز آموخت. جایی که سنت نیایشی بر اساس تفسیرهای گوناگون تقسیم می شود همانند آنچه که درباره آن به تعمق پرداختیم، دو شیوه کاملاً مختلف برای بررسی آنها را می توان انتخاب کرد. از یک طرف، می توان ادعا کرد که یک نحوه برداشت به تنهایی می تواند صحیح باشد، که در این صورت نحوه دیگر می باید اشتباه باشد: چنانچه بخواهیم به هر نوعی از اتحاد دسترسی یابیم برقراری هماهنگی نه تنها پسندیده، بلکه لازم است. این آشکارا در طی دوران ستیزه بر سر تریساگیون نظریه ای غالب بوده است. اما آثار مخرب و مختل کننده آن باید به اندازه ای باشد که ما را قانع سازد که چنین برخوردی اساساً گمراه کننده است. فرم دیگر، درک ارزش و منزلت هر دو برداشت است که ممکن است هر دو معقول باشند: در این صورت دیگر مسئله اختلاف و تضاد مطرح نیست زیرا اینها مکمل یکدیگرند. بدین صورت که هر دوی آنها هر دو تفسیر از اش ۳:۶ را به رسمیت می شناسند. با نگرشی به عقب به نظر کاملاً آشکار است که این طرز برخورد ثانویه به تنهایی قابل قبول می باشد. در مفهوم گسترده تر نیایشی بدین مضمون است که اتحاد باید در درون ساختار اسکلت مشترک جستجو شود، و نه در گواشی که اسکلت بدن را می پوشاند. لازم است همین نحوه برخورد، با قدری تغییر (*Mutatis mutandis*)، در مورد اختلافات تعلیماتی که در مسیحیت شرقی توسط شورای کالسدون به وجود آمده نیز اعمال شود.

اهمیت « سرود سه بار- قدوس » (Sanctus)

زمان آن رسیده که به Sanctus مراجعه کنیم و جنبه های وسیع تری از آن را در نظر بگیریم. در کتاب اشعیا «سرود سه بار- قدوس» با یک تئوفانی (تجلی خدا) همراه است، ظهور جلال خدا بر روی زمین، که قدری قبل از نبوت عمانوئیل (خدا با ما) در باب هفتم اشعیا آمده است. همان گونه که دیده ایم، این تئوفانی به عقیده پدران کلیسا در تن گیری خدا به شکل عالی انجام گرفته، و همچنین، در هر برپایی مراسم نیایشی شام خداوند، در حضور مسیح در نان و شراب تقدیس شده، به طور مداوم انجام می گیرد.

بنابراین کاملاً مناسب است که ما با سرافیان و سایر موجودات آسمانی در اعلام قدوسیت خدا طی نیایش هماهنگ شده و آمدن او را اعتراف نماییم. در کتب مقدسه «قدوسیت» صفتی است از ذات خدا، و چون «قدوسیت» در سنت یهود به عنوان اشاره ای ضمنی بر جدا بودن درک می شود، این اعلام که «خداوند صباپوت قدوس است» بدین جهت اعلام جدا بودن خداست، یا مافوق بودن او. «جلال» از سوی دیگر چیزی است که با خدا هنگام ظهورش در خلقت همراه می باشد. بنابراین در Sanctus ما با حرکتی از برتری به ماندگاری روبه رو هستیم. این حرکت از خدا به خلقت همیشه واکنشی را می طلبد، حرکتی به عقب از انسانیت به سوی خدا. در برداشت کتاب مقدسی این حرکت به عقب از انسانیت به خدا، به همین گونه با ایده قدوسیت همراه است. هرگاه که ما تقدیمی برای خدا می آوریم ما نیز چیزهایی را کنار می گذاریم، آنها را برای استفاده خاصی برای خدا جدا می کنیم. ما چیزهایی را در قلمرو خدا قرار می دهیم، و آنها را تقدیس می کنیم. آن تقدیمی با تعلق به خدا، به خودی خود مقدس می شود، گویی از قدوسیت خدا بهره می برد.

در نیایش شام خداوند بالاتر از هر چیز با این دو حرکت مواجه هستیم، از خدا به بشریت، و از بشریت به خدا، درحالی که نقطه برخورد این دو حرکت، مسیح است. خدا در جواب تقدیمی ما که میوه های همکاری ما با خلقت خداست، یعنی نانی که ما از عطیه گندم خدا و شرابی که از عطیه انگور او درست کرده ایم در مسیح، که توسط روح القدس حضور او برپا شده، به ملاقات ما می آید. نان و شراب در تقدیس نه تنها وارد حیطة قدوسیت خدا می شوند، بلکه نقش تئوفانی را نیز به عهده می گیرند. در شام خداوند این حرکت اینک برعکس شده: آنچه که «قدوس» و تقدیس شده بود- در این مورد متحد با شخص مسیح- اینک دوباره به عقب به بشریت باز می گردد، تا عشاء گیرنده را تقدیس نماید، تا آن زن یا مرد را مقدس گرداند.

با برگشت به Sanctus و مفهوم آن در اش ۶ آن توالی معجزه را در تجلی قدوسیت خدا که به احساس نالایقی ما منجر می شود، و به دنبال آن بخشایش و تقدیس شدن که نتیجه آن مأموریت است، را به یاد می آوریم. این دقیقاً همان چیزی است که در آیین نیایش شام خداوند به وقوع می پیوندد. شراکت در شام خداوند هم بخشایش و هم تقدیس را به همراه می آورد، و بعد از آن ما نیز فرستاده می شویم تا «رسولان» باشیم، مبلغین. بنابراین Sanctus آغازی ایده آل برای هر نیایش شام خداوند است. ما با موجودات فرشته ای و قدیسین- تمام کسانی که هم اینک تقدیس شده می باشند- در پر بودن از احترام به جلال خدا همان گونه که بر روی زمین متجلی شده، می پیوندیم و به این صورت به قدوسیت خدا

پاسخ می‌دهیم. همان‌گونه که سیریل قدیس اهل اورشلیم می‌گوید «ما در سرود حمد و ثنا با لشکریان آسمان شریک می‌شویم». ما جزئی از نیایش پایان‌ناپذیر آسمانی می‌گردیم.

همچنان که دیده‌ایم، بسیاری از سنت‌های مسیحیان «سرود سه بار - قدوس» را به عنوان اشاره‌ای به تثلیث اقدس برداشت نموده‌اند، و مسلماً این در این لحظه در نیایش شام خداوند بسیار مناسب و بجا به نظر می‌رسد، با اشاره به پدر به عنوان منشأ تقدیس، به پسر که با یکی شدن با ما و تقدیم نمودن خود تقدیس شد، و نیز به روح القدس که وسایلی برای تقدیس ما فراهم می‌کند. ما در این جا طرحی از آن رابطه مثلث‌گونه داریم که مشخصه راهی است که در آن ما عملکرد تثلیث اقدس را تجربه می‌کنیم. الگویی برای این در تعمید مسیح بالاتر از هر چیز دیگر قرار داده شده، در اعلام عمومی تدهین مسیح که به صورتی پنهان در تن‌گیری او صورت پذیرفته بود، در همان لحظه نخستین بسته شدن نطفه‌وی: در تعمید پدر تدهین کننده است، و پسر تدهین یابنده، و روح القدس روغن تدهین. ما نیز در تولد دوباره در تعمید، به «تدهین یافته» و یا «مسح شده» تبدیل می‌شویم. و برای ما نیز اعلام می‌گردد که «فرزند خدا» شده‌ایم. برحسب تعبیری عبرانی عبارت «پسران خدا» به طور صحیح اشاره ضمنی است بر «تعلق داشتن به طبقه‌ای از موجودات الهی». به کلامی دیگر، به ما این توانایی داده شده تا بتوانیم الهی شویم، درحالی که «الهی شدن» یا *theosis* چیزی نیست جز نتیجه حرکت به سوی تقدیس شدن که توسط «سرود سه بار - قدوس» در نیایش تداعی گردیده است.

* * *

۴- مریم و راز نان و جام:

یک دیدگاه شرقی

اعلام بشارت و نیایش طلب نزول روح القدس

بر پایه مطالعه عهدجدید رابطه آشکار مابین مریم و راز نان و جام ممکن است فوراً دیده نشود، زیرا گزارشی وجود ندارد که مریم در شام آخر حضور داشته است. این ارتباط را باید در جایی دیگر جستجو کرد، روح القدس - آن «خدای شفاعت کننده» - که نقشی مشابه در اعلام بشارت و در طی آیین نیایش ایفا می کند آن را به ما ارائه می دهد. این ترادفی است که می خواهیم در این جا به آن بپردازم تا مطلبی را بیرون بکشم که فکر می کنم معنی شاخصی داشته باشد. منابعی که از آنها بهره برده ام عمدتاً آثار نویسندگان سنت ارتدکس سریانی هستند، زیرا من با این سنت بیشتر آشنا می باشم. اما برداشت من این است که آنچه آنها در این باره می گویند مشخصه سنت مسیحیت شرقی به طور کل می باشد.

در آیینهای نیایش شام خداوند شرقی - بیش از صد نیایش بزرگداشت در مشرق زمین و سنت ارتدکس شرقی موجود است - نقطه اوج مراسم با استغاثه (نیایش طلب نزول روح القدس) کشیش از روح القدس برای تقدیس نان و شراب فرا می رسد، و نه همانند سنت غربیها با کلمات تشریح کننده مراسم مذهبی. در نیایش یونانی بازیل قدیس، به طور مثال کشیش می گوید:

بنابراین، ای خداوند کاملاً قدوس، ما نیز، که تو اجازه داده ای در برابر مذبح مقدست خدمت کنیم، نه به خاطر هیچ فضیلتی از خودمان (زیرا هرگز عملی نیکو بر روی زمین انجام نداده ایم)، بلکه به دلیل عظمت بخشایش و شفقت تو، جسارت می کنیم به مذبح مقدست نزدیک شویم و قربانی جسم و خون مقدس مسیحیت را به تو تقدیم نماییم.

ای خدای بسیار قدوس، از تو تقاضا و استدعا می کنیم، در مهربانی و نیکویی خود بگذار که روح القدس تو بر ما و بر این هدایای تقدیمی قرار گیرد، آنها را برکت دهد و تقدیس نماید، این نان را به جسم گرانبهای خداوند و خدا و نجات دهنده ما عیسی مسیح تبدیل نماید، و این جام را نیز به خون ارزشمند خداوند، خدا و نجات

دهنده ما عیسی مسیح، که برای نجات جهان ریخته شد، مبدل سازد. سایر آیینهای نیایش شرقی جمله پردازای متفاوتی دارند. اما عنصر مشترک در آنها استغاثه کشیش برای نزول روح القدس یا فرستاده شدن اوست، بر آنهایی که جمع شده اند، و بر نان و شراب تا به جسم و خون مسیح تبدیل گردند. واژه پردازای نیایش طلب نزول روح القدس در نیایش بازیل قدیس «باشد که روح القدس تو بیاید و بر ما و بر این هدایا» - تقارن با کلمات فرشته به مریم در لو ۱: ۳۵ را که «روح القدس بر تو خواهد آمد، و قدرت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، بدین دلیل آن مولود «مقدس»، «پسر خدا» خوانده خواهد شد» را روشن می سازد. «در بسیاری از آیینهای نیایشی کلیسای ارتدکس سریانی به رابطه مابین طلب نزول روح القدس و اعلام بشارت امتیاز بیشتری، با استفاده از کلمه «سایه گستردن» در خود نیایش، داده می شود. بنابراین آیین نیایش اصلی ارتدکس سریانی منسوب به یعقوب قدیس عبارت ذیل را در بر دارد:

ای خدای پدر قادر مطلق بر ما ترحم فرما، و بر ما و بر این هدایای تقدیمی روح القدس خود را بفرست که خداوند و دهنده حیات است... که در شریعت و در پیامبران و در عهدجدید تو صحبت کرد، که همانند کبوتری بر خداوند ما عیسی مسیح در رود اردن نزول نمود، که بر رسولان قدیس تو همانند زبانه های آتش فرود آمد، (روح القدس خود را بفرست) تا باشد که سایه افکند و این نان را به جسم زندگانی بخش، جسم نجات دهنده، جسم آسمانی، جسمی که نجات را به روحها و جسمهای ما می آورد، جسم خداوند و خدای ما و نجات دهنده ما عیسی مسیح تبدیل نماید، برای بخشایش گناهان و حیات جاودانی آنانی که آن را دریافت داشته اند. آمین (...).

باتوجه به این ارتباط که سعی دارم مابین اعلام بشارت و نیایش طلب نزول روح القدس نشان دهم، در ابتدا ممکن است تعجب آور به نظر برسد که آنچه در جمله پردازای این نیایش به طور صریح به آن اشاره شده، نه اعلام بشارت بلکه تعمید مسیح و پنطیکاست است. اما اگر کسی به اظهار نظرها درباره آیین نیایش رجوع کند، متوجه از تداخل مابین اعلام بشارت و نیایش طلب نزول روح القدس خواهد شد. چنانکه یک نویسنده سریانی می گوید «استدعای کشیش از روح القدس به طور سمبولیک نشان دهنده اعلام بشارت جبرئیل به باکره مقدس است». شخصی دیگر نیز همین ایده را قدری صریح تر بیان می کند: «همان گونه که روح القدس بر رحم مریم نزول کرد- به طوری که فرشته گفته بود «روح القدس خواهد آمد» و غیرو- و جسم خدای کلمه را از گوشت باکره

ساخت، به همین گونه نیز روح القدس بر نان و شراب بر مذبح نزول کرده و آنها را به جسم و خون خدای کلمه که از باکره منشاء گرفت تبدیل می کند.

ماراپرم در قرن چهارم همین ارتباط را در سرودی بسیار زیبا و عمیق درباره روح القدس و رازهای مقدس، به تصویر کشیده. او خطاب به مسیح می گوید:

در آن رحمی که تو را مولود ساخت آتش و روح است،
آتش و روح قدوس در آن رودخانه ای است که تو در آن تعمید یافتی،
آتش و روح در تعمید ما نیز هست،
و در نان و جام آتش و روح است.

زمینه مسیح شناسی

در این جا باید اشاره کنم که این نظریه از رابطه نزدیک مابین اعلام بشارت و نیایش طلب نزول روح القدس اغلب (اما نه اختصاصاً) با یک طرح خاص در طرز فکر مسیحی مرتبط است، با طرحی که اصطلاحاً اسکندری نامیده شده، در برابر طرح انطاکیه. خدا جسم می شود، الوهیت حالتی جدید از بودن به خود می گیرد: بدون این که از خدا بودن باز ایستد. کلمه همچنین تبدیل به انسان می شود. گفتگو در این باره - و تمام هدف تن گیری خدا - به عنوان الهی شدن انسان دیده می شود. بدون دست کشیدن از انسانیت، بشر توسط تعمید بعدی تازه می یابد، به عنوان یک فرزند خدا. تا جایی که به منظور خدای خلقت مربوط می شود این نقش جدید در عین حال نقش متناسب با اوست. انسان در اصل آفریده شده بود تا فرزند خدا باشد. اما به دلیل استفاده نادرست از اراده آزادش، سقوط نمود و به این نقشی که برای او در نظر گرفته شده بود دست نیافت. تمام هدف تن گیری خدا اصلاح این وضعیت است. چنین شیوه نگرش به چیزها تقارنی رضایت بخش به همراه دارد: کلمه، که برحسب ذات، خداست به جهت فیض تبدیل به انسان می شود تا انسان که برحسب ذات، بشر است به جهت فیض بتواند فرزند خدا شود.

این تبدیل مشابهی است که نان و شراب در نیایش طلب نزول روح القدس می یابند. بدون این که به این خاطر از نان و شراب بودن دست بردارند، آنها اینک اهمیتی کاملاً جدید می یابند. دیونسیوس بار صلیبی، نظریه پرداز قرن دوازدهم، در مورد راز نیایش می گوید:

جسم و خون «رازها» خوانده شده اند زیرا آنها آن چیزهایی که به چشم فیزیکی می آیند نیستند. آنها گرچه به ظاهر نان و شرابند، اما اگر به درستی درک شوند، جسم و خون خدا می باشند. همان گونه که عیسی را چشم فیزیکی، یک انسان می دید

در حالی که او خدا هم هست، به همین گونه این رازها در دنیای خارج نان و شراب دیده می‌شوند، در حالی که در واقع جسم و خون هستند. ما در این جا آشکارا در موقعیتی حساس قرار داریم، زیرا تمام این تماسها در مسایل تکنیکی مذهبی مسیح‌شناسی و الهیات شام خداوند، صحنه‌های نبرد تضادهای فراوانی بوده است. اینها مسایلی نیستند که در این جا مورد توجه ما باشند، زیرا توجه ما بیشتر به اهمیت ترادف است. به هر حال بدون وارد شدن به جزئیات، دو نکته توضیحی شاید به درک موضوع کمک کند.

اولاً، شاید لازم به تذکر باشد که ترادف مابین اعلام بشارت و نیایش طلب نزول روح القدس توسط نویسندگان سریانی شرقی و ارتدکس یا به عبارت دیگر کسانی که مسیح‌شناسی کاملاً متفاوتی را پذیرفته بودند، ارائه گردیده است، مضافاً در میان نویسندگان یونانی نیز در اثری مشهور از پاپ گلاسیوس (Gelasius)، که به دلایل مختلف هرگز مابین نویسندگان غربی چندان مورد بحث و بازپروری قرار نگرفت، یافت شده.

ثانیاً، در تأکید و همچنین در شیوه بیان آنچه که بر نان و شراب اتفاق می‌افتد مابین شرق و غرب اختلاف وجود دارد. نویسندگان شرقی، یونانی یا سریانی، طبیعتاً از واژه نگاری الهیات که در غرب قرون وسطی تکامل یافت استفاده نمی‌کنند. اما در عوض طیفی از کلماتی همانند «تغییر» یا «تبدیل» را به کار می‌برند. تفاوت حاصله در این تأکید توسط John Meyendorff در کتاب *الهیات بیزانس (Byzantine Theology)* به خوبی نشان داده شده: بیزانسیها نان شام خداوند را الزاماً **هم ذات** با بشریت می‌دانستند، در حالی که مذهب یونان قرون وسطی لاتین بر «برتری ذات» آن و یا حتی از «غیر این جهانی بودن» آن سخن می‌گفتند.

نتایج این ترادف مابین اعلام بشارت و نیایش طلب نزول روح القدس و نیز مابین خود مریم و آیین شام مقدس مستقیماً با این موضوع مرتبط نیست. اما فکر می‌کنم اگر بگوییم که از درک شرقیها (و بدین خاطر، واتیکان دوم و در واقع لوتر) از ماهیت حضور واقعی در مراسم شام مقدس پیروی می‌کند تا آن فرم آموزشی قرون وسطی، حقیقت را گفته باشیم.

تقدیس دنیای مادی

پس مفهوم ترادف مابین اعلام بشارت و آیین شام خداوند چیست؟ آیین شام خداوند را باید به عنوان فراهم کننده مدلی جهت ایجاد رابطه صحیح مابین دنیای مادی و آسمانی دانست.

در نیایش طلب نزول، روح القدس موجب می‌شود که این رابطه جدید و صحیح مابین

خالق و دنیای مخلوق به وجود آید: نان و شراب که نمایانگر «میوه زمین» و «عمل دست بشر» است تبدیل به جسم و خون نجات بخش مسیح می شود. نان و شراب در نیایش طلب نزول روح القدس حالت جدیدی از هستی را به خود می گیرند. آنها به صورت ظاهر نان و شراب باقی می مانند (با واژه مذهبی، حوادث باقی می مانند)، اما اهمیت و مفهوم آنها اینک بعدی کاملاً تازه می یابد، بدین گونه که به بدن و خون مسیح مبدل می گردند. آنچه ما در این جا داریم الگویی است برای قدرت روح القدس، اشاره ای از این که چگونه دنیای مادی به عنوان کل می تواند به رازهای مقدس تبدیل شود و در عین حال اشاره ای به این که چگونه مسیحیان نیز می توانند توسط این همکاری با روح القدس، مبدل شوند. با چشمان ایمان - که خود عطیه روح القدس است - روند تقدیس اجازه می یابد لبریز شده و بیرون بریزد - گویی در ورای رازهای مقدس قرار دارد، تا دنیا خود نیز بعدی جدید از تقدس را دارا گردد. چنان که فیلوگزنوس نویسنده قرن پنجم - ششم می گوید «بدون ایمان، همه چیز پیش پا افتاده است، اما وقتی که ایمان می آید، حتی چیزهای پست نیز باشکوه می شوند». با این ایمان، ایماندار می تواند توانایی خلقت و هم نوعان خود را ببیند و، باتوجه به آخرت، درک کند که آنها را آن گونه می بیند که خدا مایل بوده که دیده شوند. این نگاهی گذرا به ملکوت است که می باید بر روی زمین تحقق یابد.

با این رؤیا مسیحیان می توانند به محبت بی انتهای خدا برای مخلوقش انسان، وارد شوند. نتیجه احساس تواضع غالب و همدردی برای تمام خلقت است، احساسی که اسحاق قدیس سریانی در جملاتی مشهور این گونه توصیف می کند:

قلبی که این چنین شعله ور است تمام آفرینش را در آغوش می گیرد - انسانها، پرندگان، حیوانات و حتی شیاطین را. در یادآوری آنها، و در نگاه به آنها، چنین انسانی چشمهایش پر از اشکی می شود که از همدردی عمیقی که بر قلب فشار می آورد سرچشمه می گیرد. قلب سرشار از لطافت شده و دیگر تحمل شنیدن درباره حتی کوچکترین درد و رنجی برای هر چیزی در آفرینش و یا نگرستن بر جراحی که بر آن وارد شده را ندارد. بدین دلیل چنین انسانی بدون انقطاع برای حتی حیوانات بی عقل و منطق و یا دشمنان حقیقت و تمام کسانی که بر آن لطمه وارد می سازند، با اشکها نیایش می کند تا باشد که محافظت شده و تقویت گردند.

این حساسیت به درد و رنج در خود، نوعی از ورود به درد و رنج خود مسیح است. در عین حال آنچه که روی می دهد ظهور ملکوت در درون ماست، ملکوتی که ما در نیایش ربانی آمدنش را می طلبیم. این آمدن ملکوت خدا به روی زمین است که به طور خاص به عنوان هدف از فرستادن روح القدس بر نان و شراب در نیایش ژان کریزوستوم قدیس به

آن اشاره شده.

این انتظار ملکوت آسمان به روی زمین در واقع در نوشته های پدران کلیسا موضوعی پیش پا افتاده است. چنان که مار اپرم می گوید:

ما بدن مسیح را به جای میوه درخت بهشتی خورده ایم، و قربانگاه او جای باغ عدن را برای ما گرفته است. لعنت با خون بی گناه او شسته شده و در امید رستاخیز، ما در انتظار حیاتی هستیم که خواهد آمد، و ما در واقع از هم اکنون در این حیات تازه قدم برمی داریم، در حیاتی که از هم اینک تضمین آن را داریم.

همکاری با روح القدس

در درک نتایج تقدیس نان و جام توسط روح القدس در آیین شام خداوند است که ترادف با اعلام بشارت معنی می یابد، زیرا این بارداری مریم است که مدلی برای همکاری ما بین انسان و روح القدس ارائه می دهد. از طریق آیین شام خداوند به انسان قابلیت برای تقدیس شدن داده شده، برای درک هدیه فرزند خواندگی الهی که او از هم اکنون بالقوه در راز تعمید دریافت نموده است. اما برای این منظور، انسان باید بپذیرد، همان گونه که مریم پذیرفت، و او باید اجازه دهد تا روح القدس در او کار کند. باید به روح القدس فضای کافی بدهیم و او را «اندوهناک» یا «محدود» نسازیم، چنانکه پولس می گوید. چنین «محدودیتی» بدین معنی خواهد بود که عمل روح القدس را در درون خودمان به وسیله تحمیل یا دقیق تر بگوییم، دخالت اراده انسانی خود محدود سازیم.

یک اشاره به این که چگونه آیین شام خداوند می تواند تمام زندگی انسان را تبدیل نماید، در جملات صوفی بزرگ قرن هفتم میلادی اسحاق سریانی قدیس یافت می شود: هنگامی که ما محبت را یافته ایم، نان آسمانی را می خوریم و بدون زحمت و احساس خستگی طاقت می آوریم. نان آسمانی آن است که از آسمان نازل شده و به دنیا حیات می بخشد، این غذای فرشتگان است.

کسی که محبت را یافته است مسیح را در تمام اوقات می خورد و جاودانه می شود. زیرا هر آن کس که از این نان بخورد مرگ را تا به ابد نخواهد چشید. متبارک باد عیسی که از این نان محبت خورده است. کسی که با محبت تغذیه شده با مسیح تغذیه شده که خدای مسلط بر همه چیز است. یوحنا هنگامی که می گوید: «خدا محبت است» بر این موضوع شهادت می دهد. بنابراین آن کسی که با محبت در این دنیای مخلوق زندگی می کند، حیات را از جانب خدا استشمام می نماید: او در این جا هوای رستاخیز را تنفس می کند. در این هوا عادل در رستاخیز شادان خواهد بود. محبت

ملکوتی است که خداوند ما از آن سخن گفت، هنگامی که به طور سمبولیک به رسولانش قول داد که آنها در ملکوت وی غذا خواهند خورد. «شما بر سر میز ملکوت من خواهید خورد و خواهید نوشید». آنها چه خواهند خورد، به جز محبت؟ محبت برای تغذیه انسان به جای غذا و نوشیدنی کفایت می‌کند. این شرابی است که قلب انسان را شاد می‌کند، متبارک است آن که از این شراب نوشیده است. این همان شرابی است که گمراه شدگان نوشیدند و پاکدامن شدند، گناهکاران نوشیدند و راههای لغزش را فراموش کردند، مستان نوشیدند و روزه‌دار گردیدند، اغنیا نوشیدند و خواستار فقر شدند، فقیران نوشیدند و در امید غنی گشتند، بیماران نوشیدند و سلامت خود را باز یافتند، نادانان نوشیدند و دانا گشتند.

بنابراین، نزول روح القدس بر مریم که مسیح را به عنوان میوه این همکاری می‌آورد، با نزول روح بر نان و شراب مطابقت می‌یابد - به شرط آن که دریافت کنندگان آن برای عمل روح، همچون مریم، باز باشند - که به نوبه خود در آنها میوه می‌آورد هنگامی که به زنان و مردانی مبدل می‌شوند که واقعاً «تبدیل به مسیح» شده‌اند.

بنابراین اعلام بشارت، و نیایش طلب نزول روح القدس در راز نان و جام به طریقی شگفت‌آور مکمل یکدیگرند. برای نشان دادن این نکته شخص می‌تواند موضوع را به صورت یک رسم عجیب و غریب درآورده و بگوید که برای این که خدا جزئی از دنیای مادی شود و جسم و خون بگیرد، روح القدس باید از مریم برای همکاری اش دعوت کند - انسان می‌تواند حتی بگوید «التماس کند» - درحالی که برای این که نان و شراب، نمایندگان دنیای مادی، به عنوان جسم و خون مسیح تقدیس کنند و حیات بخشند کیش به عنوان نماینده ایمانداران باید از روح القدس تقاضا کند، تا این را بجا آورد.

بنابراین در نیایش طلب نزول روح القدس وسیله‌ای برای ارتقاء انسانیت به حالت الهی وجود فراهم شده. اما نتیجه به بار آوردن این بر انسان تحمیل نشده است. بلکه، همان‌طور که در مورد تن‌گیری اشاره شد، این فقط در نتیجه رضایت و همکاری فرد پدیدار می‌شود. به کلامی دیگر، در هر شراکت در شام خداوند، مسیحیان باید جواب مریم به فرشته را جواب خود سازند. فقط در این صورت است که قابلیت تقدیس که در نان و شراب نهفته آشکار می‌شود.

همین آگاهی از این جنبه همکاری مریم با روح القدس دلیل احترام بسیار زیادی است که سنت ارتدکس برای مریم در نقش او به عنوان «مادر خدا» (Theotokos) قائل است. او خدا را در رحم خود دریافت کرد، نه به دلیل پیشقدم شدن خودش، بلکه تنها به شکرانه پذیرا بودنش، و تخلیه فعالانه خود از هوای نفس. بنابراین او قادر بود اراده خود را کاملاً

با اراده خدا یکی سازد. ما در ذیل خواهیم دید که چگونه صوفی بزرگ یونانی شمعون قدیس، الهیدان جدید، راز قدیسینی را توصیف می کند که به همان شکل که مریم «کلمه» را در رحم خود باردار شد، کلمه را در قلب خود دریافت نمودند.

مسیح، آن مروارید

این رابطه «ساختاری» مهم در طرح نظام طبیعت الهی مابین مریم و راز نان و جام به شیوه های دیگری نیز در میان پدران سریانی و یونانی بیان می گردد که به دو مورد در زیر اشاره می شود. یکی شیوه سمبولیزم و دیگری شیوه نمونه گذاری.

بر طبق روایتی رایج در عهد قدیم، هنگامی که برق آسمان بر صدف مروارید در دریا اصابت نماید مرواریدها به وجود خواهند آمد - نتیجه پیوستگی دو عنصر ناسازگار یعنی آتش و آب. مارا پریم مجموعه ای از پنج سروده مشهور دارد که بر راز تولد مسیح، آن مروارید، در نتیجه آمدن آتش روح القدس بر «بطن آبی» مریم تعمق می کند. نزول آتش روح القدس در نیایش طلب نزول روح القدس به همین شکل «مرواریدهایی» را به وجود می آورد، واژه ای که برای عناصر تقدیس کننده، در زبان سریانی و یونانی واژه ای استاندارد شده است. یعقوب سروق شاعر بزرگ سریانی (اواخر قرن پنجم) می گوید:

روح القدس از پدر صادر می شود

نزول کرده، سایه افکننده بر نان قرار می گیرد، تا آن را

تبدیل به جسم کند،

آن را تبدیل به مرواریدهای گرانبها نماید،

زینت بخش روحهایی که نامزد او هستند.

مروارید همچنین می تواند سمبولی برای روح باشد. اما با وجودی که تجسم مروارید می تواند برای تشریح نزول روح القدس بر روح و توصیف تقدیس حاصله از این تجسم مناسب باشد به نظر من هرگز در این مفهوم تکامل نیافته است.

ارتباطات نمونه گذاری

طریق دیگری که توسط آن پدران شرقی رابطه مابین مریم و شام مقدس را نشان دادند طریق نمونه گذاری بوده، که وسیله ای اساسی برای به وجود آوردن شبکه ای از اتصالات و ارتباطات مابین عهد عتیق و عهد جدید، مابین این دنیا و دنیای آسمانی است، با این هدف که معانی با عمق فکری ژرف از کتب مقدسه را از طریق این ارتباطات استخراج نمود. البته این کاملاً غیر تاریخی و به طور اساسی ذهنی است، زیرا با واقعیتی کاملاً

متفاوت از مطالعات تاریخی سر و کار دارد: به هر حال وسیله ای است برای اشاره به واقعیت‌های روحانی و آن معانی که یک مطالعه صرفاً تاریخی منحصر به انجیل از آن محروم خواهد بود.

پس چگونه مریم رابطه ای نمونه گذار با آیین شام خداوند به وجود می آورد؟ آیه محوری انجیل یو ۱۹: ۳۴ است، سوراخ شدن پهلوی مسیح بر روی صلیب که در نتیجه آن «خون و آب جاری گشت». شاید در ذهن نویسندۀ انجیل این بوده که عبارت «خون و آب» به معنی تقدیس کنندگی آن برداشت شود. به هر حال این درک معمولی گفته های پدران کلیساست که: آب معرف تعمید و خون نمایانگر شام خداوند است. به صورتی شاعرانه تر، این خون و آب رازگونه می توانند به عنوان کلیسا توصیف شوند، عروسی که به طرزی اعجاز آور از پهلوی مسیح متولد شده است، همچنان که حوا از پهلوی آدم در بهشت آفریده شد. چنانکه یعقوب سروق در موعظه ای عالی درباره نقاب موسی می گوید:

پهلوی داماد سوراخ شد و از آن عروس بیرون آمد،
به کمال رسانندۀ نمونه ای که توسط آدم و حوا داده شده بود،
زیرا خدا از ابتدا می دانست و نشان داده بود که
آدم و حوا به شباهت صورت تنها مولودش:
مسیح که بر صلیب همانند آدم که در خوابی عمیق فرو رفت، خوابید،
پهلویش سوراخ شد، و از آن دختر نور بیرون آمد-
آب و خون از تصویری از فرزندان الهی
که وارثین پدری خواهند بود که تنها مولودش را دوست دارد.
حوا در نبوت مادر تمام زندگان است-
و چه چیزی، غیر از تعمید، مادر حیات می باشد؟
همسر آدم بدنهای بشری که تابع مرگ هستند زایید،
اما کلیسای باکره موجودات زنده ای به وجود می آورد که روحانی هستند،
پهلوی آدم به زنی تولد بخشید که به فناپذیران تولد می دهد
درحالی که خداوند ما به کلیسا، که به فناپذیران تولد می بخشد، تولد داد.
حوا در این جا از نظر نمونه گذاری برخلاف کلیساست، مادر رازهای مقدس. اما در
جملات بی شمار دیگر او با مریم، حوای دوم و مادر آدم ثانی، مغایرت دارد. یعقوب سروق
در عبارتی دیگر به روابط قلبی اشاره می کند:
همان طور که پدر ما آدم، مادر ما حوا را بدون رابطه جنسی مولود ساخت
به همین گونه مریم، همانند آدم قبل از گناه، تولد می بخشد.

روح القدس بر چهره آدم دمید
 و او حوا را مولود ساخت: همین را روح القدس با مریم انجام داد
 و مریم باردار شد و آن پسر را تولد بخشید
 در این طرح نمونه گذاری اپرم به منظور توصیف نقش مریم حالت خاصی از راز نان و
 جام را می آورد:
 مریم به ما نان آسایش داده است
 به جای آن نان زحمت که حوا فراهم کرد.

اگر ما این تار تنیده از نمونه گذاری را بررسی کنیم یک بار دیگر مکمل یکدیگر
 بودن مریم و شام مقدس (و به همین گونه نیز راز تعمید) را مشاهده خواهیم کرد: مریم
 نقطه تلاقی اصلی مابین خدا و انسان در روند تن گیری خداست، نزول خدا به سوی
 انسان، درست همان گونه که رازهای مقدس نقطه تلاقی مابین انسان و خدا در روند
 تقدیس می باشند، یا (آن گونه که سنت شرقی بیان می دارد) الهی شدن انسان، صعود
 انسان به سوی خدا. در همین حال رازهای مقدس به طور دائم به مسیحیان «تولد
 می بخشند»، همانند مریم که به مسیح تولد بخشید. در رازهای مقدس فعالیت روح القدس
 تضمین گردیده، و چیزی که لازم است رضایت فرد است، مطابق با رضایت مریم در اعلام
 بشارت. اگر این رضایت حاصل شود فرد مسیحی خواهد توانست مسیح را در قلب خود
 «دریافت» کند، همان گونه که مریم خود، او را دریافت کرد. این ایده جسورانه و شاخص
 در قطعه ای بسیار زیبا از شمعون قدیس، الهیدان جدید، ارائه گردیده است.

«مادر مسیح»

شمعون درباره مثل مت ۱:۲۲-۱۴ این گونه اظهار نظر می کند: «ملکوت خدا همانند
 پادشاهی است که برای پسرش جشن عروسی برپا داشت و بسیاری را دعوت نمود». او در
 جواب به این سؤال که «عروس که بود؟» می گوید او کسی جز مریم نبوده، عروسی پر رمز
 و راز با ورود کلمه به درون بطن وی به هنگام اعلام بشارت صورت پذیرفته است.
 شمعون ادامه می دهد:

با انتخاب این مثل به عنوان نقطه آغازین، و با در نظر داشتن مداوم جملات انجیل،
 فیض به من اجازه می دهد تا چیز بیشتری را درک کنم، و او مرا وادار می سازد تا آنچه
 را که به طور اسرارآمیزی دائماً در حال اتفاق افتادن برای فرزندان نور است بیان
 نمایم. چرا متن انجیل از «جشنهای عروسی» صحبت می کند و نه از «یک جشن
 عروسی»؟ این موضوع به من ایده ای جدید می دهد، چرا باید از صورت جمع استفاده

کند؟ بدین دلیل که در مورد هر ایماندار، فرزندان طریقت، همین ازدواج به شکلی مشابه مرتباً صورت می‌پذیرد. چگونه این اتفاق می‌افتد؟ خدا با اتحاد خود با ما در ازدواجی کاملاً بی‌عیب و مقدس کاری کاملاً مافوق قدرتهای ما انجام می‌دهد. شمعون در این جا فصل جدیدی را آغاز می‌کند درباره:

این که چگونه تمام قدیسین کلمه خدا را در درون خود به شکلی مشابه «مادر خدا» دریافت می‌دارند باید گفت: همان گونه که آنها به او تولد می‌دهند، او در آنها متولد شده و آنها خود به توسط او تولد می‌یابند. و نیز این که آنها چگونه به عنوان مادر او و همچنین فرزندان و برادران او توصیف می‌شوند.

سپس فصل شروع می‌شود:

پسر خدا، که خود خداست، توسط ورود به بطن باکره کاملاً مقدس و جسم گرفتن از او و تبدیل شدن به انسان، به صورت خدای کامل و انسان کامل تولد یافت. همزمان هم خدا و هم انسان بود. حال فکر کنید که این موضوع با آنچه که در مورد ما اتفاق می‌افتاده به چه صورت مقایسه می‌شود. همه ما به همان پسر خدا و پسر مریم همیشه باکره، به مادر خدا ایمان داریم. اگر واقعاً باور کنیم، پیامی در رابطه با او در قلبمان دریافت کرده و با زبان خود او را اعتراف می‌کنیم، از گناهان گذشته با تمام نفس خود توبه نموده، و سپس بلافاصله، همان گونه که خدا، کلمه پدر، وارد رحم باکره شد، به همان گونه نیز کلمه ای که ما در تعالیم مذهبی خود دریافت می‌داریم، در درون ما نیز نطفه می‌بندد. این رازی است سرشار از اعجاب و تحیر، و آنچه که گفته شده قابل اعتماد است و باید با اطمینان و ایمان دریافت شود. ما به او آستن می‌شویم، نه در جسم، آنچنان که آن مادر باکره خدا به او آستن شد، بلکه در روح- با این حال به همان اندازه واقعی. ما او را داریم، او را که آن باکره شایسته در قلبهای ما آستن شد... بنابراین، اگر ما با تمامی روح خودمان ایمان آورده با اشتیاقی شدید و واقعی توبه کنیم، آن کلمه خدا را در قلبهایمان دریافت خواهیم کرد، همان گونه که آن باکره دریافت کرد. به هر حال چون کلمه خدا فقط یک بار از آن باکره جسم گرفت و به طور فیزیکی، به طریقی که نمی‌توان توصیف نمود، از او متولد گردید نتیجتاً غیرممکن است که او بار دیگر جسم بیوشد یا در جسم از یکی از ما متولد شود. پس چگونه؟ او آن جسم بی‌عیب را که از جسم باکره مریم، مادر بی‌عیب خدا گرفت، آن جسم را که با آن او به طور فیزیکی تولد یافت به عنوان غذا به ما می‌دهد. هرکدام از ما که آن را در ایمان و شایستگی می‌خورد، خدای تن گرفته را به طور کامل در خود خواهد داشت، خداوند ما عیسی مسیح، پسر خدا و پسر مریم باکره را.

احساس می‌کنم که ما در تمام اینها رازی فوق‌العاده با اهمیت را لمس می‌کنیم. چیزی از این نیز در تنش دراماتیک تداعی شده در رابطه مابین مریم و کلیسا و رازهای مقدس به ما نشان داده می‌شود. از سوی دیگر، مریم به عنوان سرچشمه تعالیم مذهبی به کلیسا شباهت دارد، به این صورت که او خود به مسیح، سرچشمه حقیقی و اصلی این رازهای مقدس، ولادت داده است. از طرفی دیگر او نمونه یک فرد مسیحی است که رازهای مقدس احیا کننده را دریافت می‌دارد. این که آیا آنها به روح القدس اجازه خواهند داد تا زندگی آنها را توسط این رازها تغییر دهد، بستگی به این جواب آنها در برابر دریافت اعلام بشارت دارد. چنانچه مانند مریم جواب دهند، همان گونه که شمعون اشاره می‌کند، آنها نیز به «مادران» مسیح تبدیل خواهند شد.

نقش مریم از دیدگاه آخرت شناسی

همکاری مریم، یا به زبان یونانی، Synergism، در تن‌گیری خدا از انسان در رابطه صحیح وی با خدا مدل و نمونه‌ای برای بشریت به کمال رسیده فراهم می‌سازد، این برقراری مجدد رابطه صحیح مابین انسان و خداست، مابین دنیای مادی و خدا، روندی که توسط آن تمام خلقت به دلیل عملکرد روح القدس تبدیل می‌شود، روندی که در مرکز هم راز تن‌گیری خدا و هم راز نان و جام قرار دارد.

نقش مریم هم تاریخی و هم آخرتی است. تاریخی به این شکل که او خدا را در جسم و در زمان مولود ساخت، آخرتی به این گونه که او مقدمتاً معرف بشریت است به شکل کامل و بر پایه رابطه صحیح با خدا در آخر زمان. بدین معنی که راز نان و جام وسیله‌ای در به دست آوردن مجدد این رابطه صحیح است، و مریم هنوز نقش اصلی را در درک ما از آنچه روح القدس در رازهای مقدس موجب می‌شود، ایفا می‌کند.

* * *

۵- نیایشهای قلبی در سنت سریانی

عبور از مرزها

نوشته‌هایی درباره‌ی زندگی روحانی وجود دارند که امروزه در سطحی وسیع تر و با تأثیری به مراتب بیشتر از زمان حیات نویسندگان آنها خوانده می‌شوند. اما دلیل این فقط اختراع ساده‌ی دستگاه چاپ نیست و این موضوع را می‌توان مشخصاً در نمونه‌ای از قرن نوزدهم به نام «راه زائر» (The way of the Pilgrim) ملاحظه کرد، که ترجمه‌ی انگلیسی آن که برای اولین بار در سال ۱۹۳۰ به چاپ رسید شهرت دور از انتظاری به دست آورد. نوشته‌هایی از این قبیل، در واقع به سوی طریق حیرت‌آور گسترش به ورای مرزها گرایش دارند، نه فقط از نظر زمان و مکان بلکه از نظر زبان، فرهنگ و وفاداری روحانی به کلیسا. موردی قابل توجه نیز نوشته‌های یک راهب قرن هفتم است که در کوهستانهای دورافتاده مابین عراق امروزی و ایران زندگی می‌کرد. او به زبان سریانی کتاب می‌نوشت و به کلیسایی که توسط جامعه‌ی مسیحیت بدعت‌گذار تلقی می‌شده وابسته بود- نوشته‌هایی که به هر حال تأثیری قابل توجه بر احیای تازه‌ی دیرهایی در کلیسای ارتدکس یونانی (در کوه آتوس) و کلیسای ارتدکس قبطی (در صحرای نیتریان (Nitrian) مابین قاهره و اسکندریه)، بر جای نهاده و به زبانهای یونانی و عربی ترجمه شده، صرف نظر از تعداد نسبتاً زیاد خوانندگان آنها در میان مسیحیان غربی یا ترجمه‌ی تا حدودی ناشیانه‌ی انگلیسی این آثار، که توسط خاورشناس هلندی A. J. Wensinck در سال ۱۹۲۳ به چاپ رسید.

یافتن دلیلی بر این که چرا نویسنده‌ای مانند اسحاق قدیس نینوایی که در زمان و مکان از ما فاصله زیادی داشته، می‌باید امروزه نیز در میان خوانندگان طرفدارانی داشته باشد چندان مشکل نیست. از آن جا که می‌توان تصور کرد که یک مسیحی همزمان در دو بُعد مختلف، در زمان و مکان مقدس و نیز عادی زندگی می‌کند، هر جا که مسایل روحانی مطرح باشد که در آن زمان و مکان مقدس در حال فعالیت هستند، شکاف در زمان تاریخی و فاصله‌ی جغرافیایی که می‌تواند مابین یک نویسنده‌ی خاص یا گروهی از نویسندگان با زمان حال موجود باشد دارای اهمیت واقعی نیست. زیرا تا جایی که زمان و مکان مقدس مورد نظر هستند، آنچه که اهمیت دارد کیفیت اتفاق است نه زمان و مکان

وقوع آن. بدین دلیل است که نوشته های نیایش قلبی، بدون توجه به این که زمان نگارش آنها قرن چهارم یا چهاردهم بوده، یا از یونان یا عراق و یا روسیه آمده، به یک اندازه برای مسیحیان قرن بیستم انگلستان اهمیت دارد، زیرا در رابطه با موضوعی است که جوهره ذات بقای ما را لمس می کند.

موقعیت قلب در فضای مقدس

تا جایی که موضوع نیایش قلبی مطرح است، ایده مکان مقدس به نظر می رسد که دارای اهمیت بیشتری باشد تا زمان مقدس، زیرا ما با مطلبی سر و کار داریم که می توان آن را «جغرافیای روح» نامید. نقشه این جهان به چه چیز شبیه است؟ به طور خاص، محل تقریبی این قلب، که نیایش در آن انجام می شود کجاست؟ در کجا یافت می شود؟ و در کجا قرار دارد؟ ما البته سؤالات اشتباهی را مطرح می کنیم، زیرا همان گونه که تا به حال دیده ایم در مورد مکان مقدس محتویات است که موقعیت چیزها را تعیین می کند و نه مکان آنها در فضای عادی. بنابراین با قدری پیش دستی کشف خواهیم کرد که این «قلب»، جایی که نیایش قلبی در آن اتفاق می افتد، جایی است که در آن جا پاکی قلب وجود دارد. بنابراین باید با این سؤال «این قلب چیست؟» شروع کنیم و از این فکر که این همان قلب معمولی فیزیکی ماست اجتناب نماییم. بسیار پیشتر از این که علم طب اهمیت فیزیولوژیکی قلب فیزیکی را تشخیص دهد، اسرائیلیها آن را مرکز تمام وجود و مقر نه تنها احساسات (همان گونه که هنوز هم برای ما طرز فکری رایج است)، بلکه تمام هوش و ذکاوت، فکر و اراده می دانستند. ما به این ایده از همین ابتدا توجه کرده ایم تا به دو بخش شدن قلب در برابر مغز، و احساسات در برابر منطق برسیم. برای عبرانیها این تنش چندان شاخص نبود زیرا می دیدند که منشأ هم احساسات و هم منطق از یک جای بخصوص یعنی قلب است. تمام اینها نتایج مهمی برای تاریخ روحانیت مسیحی در برداشته که به طور اختصار به آنها اشاره می کنم.

قلب و ذهن

نویسندگان اولیه مسیحی که درباره زندگی روحانی می نوشتند وارثین فرهنگهای سامی و یونانی بودند و هر نویسنده مخلوطی از عناصر این سنتها را داشته است. وضعیت بدین گونه بوده که در میان رواقیون، حمایتی یونانی برای ایده سامی از قلب به عنوان مرکز هوش و ذکاوت، وجود داشته اما در سنت پیروان افلاطون و افلاطونیون جدید (Neoplatonic) چنین نگرشی موجود نیست. و نویسندگان مسیحی در این سنت - برتر از همه

مخصوصاً دیونسیوس ملقب به آریوپاگی - علاقه ای جزئی یا اصلاً هیچ علاقه ای نسبت به ایده قلب به عنوان مرکز زندگی روحانی نشان نمی دهند، و در عوض از هوش یا ذکاوت، *nous*، (واژه یونانی طیف گسترده تری از این معانی را در برمی گیرد) صحبت می کنند.

در هر کجا که تأثیر نوشته های دیونسیوس زیاد بوده (در شرق و غرب هر دو ولی در غرب بیشتر)، قلب محل مهم در جغرافیای روحانی وجود انسان نمی باشد. در این نقشه مکان مقدس، قلب از ذکاوت جدا شده (و در بعضی موارد کم و بیش توسط آن جایگزین گردیده). بدین دلیل است که در سنت مسیحیان غربی «نیایش قلب» معنی محدودتری دارد تا در سنت مسیحیان شرقی، زیرا در غرب قلب را مقرر تمام احساسات و نیایش مؤثر می دانند در حالی که در شرق قلب علاوه بر این دارای همان نقشی هست که در انجیل داشته است، یعنی به همان اندازه محل هوش و ذکاوت (حد اقل در میان نویسندگان خاصی) نیز می باشد.

قطعه ای از نقد برنارد قدیس در مورد کتاب غزل غزلها این تقسیم دوگانه را که در جغرافیای مقدس غرب در قرون وسطی رخ داده با بیانی زیبا نشان می دهد، او می نویسد: «دو نوع تعمق وجود دارد که یکی بر پایه منطق استوار گردیده و دیگری بر حالت قلب انسان، یکی با نور همراه است و دیگری با گرما، یکی شامل ادراک است و دیگری اخلاص». عادت مرسوم امروز، منعکس کننده این جدایی است که برنارد قدیس توصیف نموده، ما از ذهن به عنوان «روشنگر» صحبت می کنیم ولی از قلب به عنوان «مشعل شده». بنابراین، روحانیت نیایش قلبی هرگاه بر معنای عمیق انجیلی باشد، بسیار غنی خواهد بود، یا بهتر بگوییم، «قلب» هرگاه به عنوان نقطه مرکزی هر جنبه ای از «شخصیت درونی» در نظر گرفته شود، همان گونه که پولس قدیس در روم ۷:۲۲ می گوید، نقطه مرکزی ذکاوت و نیز احساسات و هیجانات خواهد بود - همان گونه که امروز قلب تبدیل به نقطه مرکزی وجود فیزیکی شده است، مرکز «شخص بیرونی» ما. در واقع این حقیقت را که واژه مفرد «قلب» امروزه می تواند به عنوان اشاره ای به نقاط کانونی از دو حالت مختلف در موجودیت ما یعنی هم فیزیکی و هم روحانی باشد را می توان تقریباً به عنوان اراده الهی قلمداد نمود، زیرا نویسندگان عبرانی باستان که ابتدا این واژه «قلب» را به صورت مستعار استفاده نمودند مسلماً هیچ آگاهی فکری از اهمیت فیزیولوژیکی قلب نداشتند. در واقع در انتخاب این واژه مفرد و تخصیص آن به دو نقطه مرکزی این دو حالت هستی امتیاز بزرگی وجود دارد، زیرا برای تأکید نمودن بر «کاملیت» شخصیت انسان به کار می رود که شامل جسم و روح است: «قلب» شخص درونی همان قلب

شخص بیرونی نیز هست، هیچ کدام از این دو قلب نمی تواند بدون دیگری به درستی عمل کند. همان گونه که علم طب امروزه تمایل به چشم پوشی از این واقعیت دارد، که منشأ بسیاری از دردها و امراض روانی می باشد، به همین شکل نیز نویسندگان زندگی روحانی (و مخصوصاً آنها که در سنت فکری افلاطونی هستند) تمایل به فراموش کردن روی دیگر سکه دارند، که ما دارای یک جسم و یک روح هستیم و گذشته از هر چیز این «جسم» بود و نه روح که پولس قدیس (در ۱ - قرن ۶: ۱۹) به عنوان «روح القدس در درون شما» توصیف نمود. این موردی از جسم بر علیه روح نیست بلکه درباره جسم و روح است: «قلب» به طور مضاعف مرکزی واحد دارای فعالیت جسمی و روحی است که شخصیت انسانی را می سازد.

این که تا چه حد برای شخص اهمیت دارد که در نیایشی درگیر شود توسط نویسنده سریانی قرن هشتم به نام شمعون (Symeon) این چنین اشاره شده:

نیایشی که در آن جسم توسط قلب رنج نکشد، و قلب نیز توسط ذهن، و این هر دو همراه با ذکاوت و هوشمندی در ناله هایی که در عمق احساس شود رنج نبرند، بلکه در عوض فقط اجازه داده شود که نیایش در سرتاسر قلب بلغزد، چنین نیایشی همانند جنینی نارسیده است و به نتیجه نمی رسد، زیرا هنگامی که نیایش می کنید، ذهنتان به موضوع دیگری مشغول است که قصد دارید پس از اتمام نیایش به آن بپردازید. در چنین شرایطی شما موفق نشده اید با حالتی واحد نیایش کنید.

قلب درونی

اخباری درباره پیوند قلب و سایر اعمال عجیب در دنیای پزشکی نباید موجب هدایت ما به فراموشی آن قلب «درونی» دیگر گردد، و باعث شود که فکر کنیم این قلب فیزیکی است که در جامعه قرن بیستم اهمیت و ارتباط دارد، زیرا این «قلب درونی» انسان **هوموساپینس (homo-sapiens)** در طی تکامل دو هزار ساله انسان نابود نگردیده است. و هنوز هم قادر به داشتن معجزه هایی حتی بسیار عجیب تر از پیوند قلب هست، که بتوان به روی آن انجام داد، زیرا این جراح انسانی نیست که روی آن عمل می کند بلکه خود روح القدس است. در انتهای دیگر این طیف به هر حال، این خطر همیشه حاضر وجود دارد که این «قلب درونی» به علت بی توجهی ضعیف گردد.

اهمیت این قلب دیگر در این است که درونی ترین نقطه وجود ماست - غیر قابل تعیین محل در فضا - جایی که تماس با خدا امکان پذیر است. در مزامیر (مز ۲۷: ۸) این قلب است که با خدا صحبت می کند و چون نیایش، برحسب یک تعریف، «گفتگو و

رویارویی با خدا» است بدین جهت «نیایش قلب» به طور اصولی چیزی جز مشارکت عمیق بین مرکز وجود ما و خدا نیست. این که قلب جایی است که نیایش در آن جا صورت می‌گیرد به طرز خاصی توسط نویسندهٔ سریانی قرن چهارم، آفراهات، که گاهی «حکیم ایرانی» (Persian Sage) خوانده می‌شده به تصویر کشیده شده. آفراهات که در محلی در عراق امروزی زندگی می‌کرد، این امتیاز را داشت که قدیمی‌ترین نویسندهٔ مسیحی بود که اثری دربارهٔ نیایش (در برابر نیایش خداوند) تدوین کرد. در این رسالهٔ کوتاه او تفسیری مبهم از کلمات مسیح را ارائه می‌دهد که «وارد حجره شده و به پدر خود در خفا نیایش کن» (مت ۶:۶). آفراهات اظهار نظر می‌کند:

عزیزان من، نجات دهندهٔ ما به ما آموخت «به پدر خود در خفا نیایش کن، در پشت درهای بسته». چرا؟ من تا جایی که بتوانم به شما نشان خواهم داد. او می‌گوید «به پدر خود با درهای بسته عبادت کنید». این سخن خداوند ما به ما می‌گوید که «در خفا و در قلب خود نیایش کنید، و درها را ببندید». آن دری که منظور اوست کدام در است جز دهان ما؟ زیرا در این جا معبدی وجود دارد که در آن مسیح ساکن است، چنان که رسول می‌گوید: «شما معبد خداوند هستید» - برای او تا به خود درونی شما داخل شود، به درون این خانه، تا آن را از هر ناپاکی پاک نماید درحالی که در، یا این طور بگوییم، دهان شما بسته است. اگر این توضیح صحیح نیست شما چگونه معنی این جمله را می‌فهمید؟ فرض کنیم شما در بیابان هستید و در آن جا خانه یا دری وجود ندارد آیا نمی‌توانید در پنهان نیایش کنید؟ یا اگر شما اتفاقاً بر سر کوهی باشید آیا قادر به عبادت نخواهید بود؟ بنابراین حجره‌ای که مسیح به آن اشاره می‌کند دیگر در فضای معمولی قرار ندارد، زیرا که درونی شده و به فضای مقدس تعلق یافته.

اهمیت عملی این قلب درونی را اسحاق قدیس اهل نینوا نشان داده است. او در جواب این سؤال که «تفاوت پاکی ذهن و پاکی قلب چیست؟» می‌گوید:

پاکی ذهن چیزی متفاوت از پاکی قلب است، همان‌گونه که مابین یک عضو از بدن و بدن به طور کلی تفاوتی وجود دارد. ذهن یکی از حواس روح است، درحالی که قلب تمام حواس درونی را کنترل می‌کند: تمام حواس است، خود حواس است، ریشهٔ همه آنهاست. حال اگر ریشه مقدس است تمام شاخه‌ها نیز مقدس هستند. در صورتی که اگر فقط یکی از شاخه‌ها تقدیس شده باشد فقط خود آن شاخه مقدس است. ذهن فقط نیاز به قدری آشنایی با کتب مقدسه دارد و قدری زحمت در مورد مسایلی مانند

روزه و سکوت، تا در حالی که خود را از وسوسه های خارجی به دور نگاه می دارد اعمال گذشته را فراموش نماید و تطهیر گردد. اما به همین آسانی هم دوباره ناپاک خواهد شد.

از طرف دیگر، قلب فقط تحت مصیبت و محنت سخت و با محرومیت از اختلاط با «دنیا»، پاک می شود. و این به علاوه به انکار نفس و ریاضت کامل و در حد اعلی نیاز دارد. اما پس از این که تطهیر گردید، توسط مسایل بی اهمیت آلوده نخواهد شد و از تلاشهای سخت نیز ابا نخواهد داشت، چون که معده ای قوی به دست آورده که هر نوع غذایی که اذهان ضعیف از عهده هضم آن بر نمی آیند را به آسانی هضم می کند.

همان طوری که پزشکان می گویند، رژیم از گوشت که هضم آن مشکل است یک بدن سالم را قوی تر می کند، زیرا توسط معده ای آهنین هضم گردیده. بنابراین، این «پاکی قلب» را، فقط می توان توسط «درد و رنج» به دست آورد. «درد و رنج» عبارتی است که اغلب در نوشته های اسحاق قدیس با آن برخورد می کنیم، و به نظر می رسد که منظور او در استفاده از این عبارت نه فقط اعمال ریاضت گونه در زندگی در دیرها بلکه همچنین تمام اعمال خسته کننده بیرونی در زندگی روزمره، در شرایط امروزی، یا تمام چیزهایی که انسان از خلاصی از آنها خوشحال می شود- مانند کارهای کوچک در خانه، اختلالات بی پایان، قطارهای از دست داده، چرخهای پنچر شده و چیزهایی از این قبیل و یادگیری چگونگی مواجهه با آنها. تمام اینها مسایلی هستند که ما نیاز داریم مداوماً بر آنها غلبه کنیم، با جزئی تلاش برای تغییر شکل دادن آنها از طریق پذیرفتن آنها و نه این که اجازه دهیم آنها ما را به عصبانیت، محرومیت و اکراه بکشانند. با جواب اسحاق قدیس در ذهنمان، کلمات موعظه بالای کوه، «متبارک هستند آنانی که قلب پاک دارند» (خوشا به حال پاکدلان) معنی بسیار عمیق تر و تشدید شده ای می یابد. یک «قلب پاک» چیزی است که مزموور نویس نیز برای داشتن آن نیایش می کرده: «پاکی قلب» را اغلب نویسندگان سریانی صفتی ایده آل معرفی کرده اند، زیرا فقط این قلب است که توانایی رسیدن به «نیایش پاک» را دارد.

درواقع واژه ای دیگر کم و بیش مترادف با «پاکی قلب» نیز وجود دارد که بیشتر مشخصه نویسندگان سریانی می باشد: *Shafyut lebba*، روشنی، صافی و زلالی، وضوح، صداقت و صمیمیت و خلوص قلب- این واژه اشارات ضمنی مختلفی دارد که یک کلمه نمی تواند همه آنها را دربرگیرد. همانند بسیاری مسایل دیگر در مسیحیت سریانی، اصطلاحات مذهبی به کار رفته به یهودیت برمی گردد، و نه درواقع به عبری یا انجیل

یونانی، بلکه به ترجمه تفسیری آرامی که به تارگوم معروف است. در توصیف قربانی اسحاق (پید ۲۲)، به عنوان نمونه (فصلی که اهمیت کلیدی برای یهودیت دارد)، جایی که عبرانیان از ابراهیم و اسحاق صحبت می کنند که «با یکدیگر» به بالای کوه می روند، تارگوم فلسطینی کمال روحی این دو پاتریارک را نشان می دهد و به کلمه «با یکدیگر» معنی «با قلبی روشن» را منتقل می سازد. در انجیل سریانی (لو ۸: ۱۵)، کسانی که دارای «قلبی روشن» هستند نه فقط کلمه را که برزگر می کنند می شنود، بلکه اجازه می دهند که در درون آنها رشد کند و میوه آورد. استفاده از این واژه در این جا به دلیل دیگری نیز جالب است، زیرا مثال برزگر منشأ عبارت چشمگیر دیگری است در رابطه با قلب درونی که در نزد بعضی نویسندگان نیز بسیار محبوب بوده است، یعنی «زمین قلب» (the earth of the heart) (با تلفیق مت ۱۳: ۱۹، ۲۳)، جایی که کلمه می روید. چنان که بعداً خواهیم دید، «کلمه» به دو مفهوم یعنی هم «کلمه انجیل» و هم خدای کلمه می باشد. در نوشته های نویسندگان بعدی سریانی دائماً بر «روشنی قلب» به عنوان پیش شرط برای نیایش پاک تأکید شده: «یک چیز واقعاً خدا را خوشنود می سازد» این گفته یوحنا مهتر، نویسنده قرن هشتم که ادامه می دهد: «که قلب به طور کامل روشن باشد». همچنان که در بحث مربوطه روشن خواهد شد «روشنی قلب» بالاتر از هر چیز به این دلیل موجب خوشنودی خداست که وسیله ای می باشد برای خود-مکاشفه او به بشریت.

قلب به عنوان قربانگاه

آفراوات همانند چندین نویسنده مسیحی اولیه دیگر، از نیایش به عنوان تقدیمی یا قربانی صحبت می کند، طرز فکری که در مز ۱۴۰: ۲ به آن اشاره شده، و در انجیل سریانی با صراحت بیان گردیده (بنسی ۳۲ (۳۵): ۸ الف). آفراوات از متون کتاب مقدس می داند که قربانی الباس نبی بر سر کوه کرم که در کتاب ۱- پاد ۳۸: ۱۸ آمده، و یا قربانی داود که در ۱- توا ۲۶: ۲۱ ذکر گردیده، توسط خدا به وسیله آتشی که از آسمان نزول کرد، بلعیده شد، ایده ای که آفراوات (همگام با سنت یهودیت) به تعدادی از سایر قربانیهای عهدعتیق، منجمله قربانی هابیل بسط داد. آفراوات از یک سری نمونه ها در کتاب مقدس در مورد قربانیها استفاده می کند تا نیاز به پاکی قلب، چنانچه نیایش کننده آن را با قربانی جایگزین ساخته تا مقبول خدا واقع شود، زیرا خدا قبل از واکنش با آتش به حالت درونی هدیه آورنده توجه می کند، را نشان دهد. گرچه آفراوات شخصاً تا آنجا پیش نمی رود که این آتش آسمانی را به طور مستقیم با نیایش قلب ارتباط دهد، ولی این بسط مهم را می توان در نوشته های بعضی نویسندگان سریانی قرون بعد

پیدا نمود، شاید شاخص‌ترین آن را می‌توان در نوشته‌های نویسنده قرن هفتم به نام مارتیریوس (Martyrios) یا به زبان یونانی سادونا (Sahdona)، یافت. سادونا این ایده نیایش به عنوان یک قربانی را پرورش داده و بر نیاز حیاتی آن جهت پیروی از دستورات انجیل در رابطه با گذراندن قربانی تأکید دارد. بدین معنی که، باید بدون عیب و لکه باشد و گر نه همانند قربانی قابیل رد خواهد شد. او ادامه می‌دهد:

بنابراین، نیایش ما به شرطی که با بیداری و اشتیاق شروع شود، به طوری که با احساسات واقعی قلبی گونه‌های خود را با اشکها خیس کنیم، و نیایش ما همواره بر طبق اراده خدا باشد، به حضور او پذیرفته خواهد شد، و خداوند از ما خوشنود خواهد گردید، در تقدیمی ما شادمانی خواهد یافت و رایحه دل‌انگیز، و بوی خوشی را که از پاکی قلب ما برمی‌خیزد دریافت خواهد نمود. او آتش روح القدس خود را خواهد فرستاد تا قربانیهای ما را ببلعد و ذهن ما را با آنها در آتش به سوی آسمان برافرازد، جایی که ما خداوند را خواهیم دید - برای شادی و نه برای ویرانی ما، هنگامی که سکوت مکاشفه او بر ما قرار می‌گیرد و چیزهای مخفی دربارۀ شناخت او در ما نقش می‌بندد، درحالی که شادی روحانی در قلب ما تضمین شده، همراه با رازهای مخفی که من قادر به افشای آنها توسط کلمات برای ساده‌دلان نیستم. در این طریق ما جسم خود را به عنوان قربانی زنده، مقدس و قابل قبول، که در این خدمت معقول مورد پسند خداست، برپا می‌کنیم.

آنچه ما در این جا می‌بینیم برپایی مهیج آیین نیایش راز نان و جام است. به جای نان و شراب که توسط کلیسا، عروس مسیح، تقدیم می‌شود در این جا نیایش است که تقدیم می‌گردد، توسط روح منفرد که آن نیز عروس مسیح است. این تقدیمی برروی قربانگاه صورت می‌گیرد، اما نه قربانگاه کلیسا بلکه مذبح قلب ما و چون هیچ کاهن انسانی وجود ندارد که نیایش طلب نزول روح القدس را ادا نماید خدا «آتش روح القدس خود» را می‌فرستد (عبارتی که ما را به یاد سرودهای مارا پرم در مورد شام خداوند، می‌اندازد) که ذهن ما را تا آسمان، هنگامی که آتش قربانی را دریافت کرده و می‌بلعد، برمی‌افرازد.

ترادف مابین تأثیر تبدیل هیئت دهنده «نیایش پاک» و تبدیل نان و شراب به جسم و خون مسیح در مراسم شام خداوند، موضوعی بسیار مهم است. نویسندگان سریانی در سنت اسرارآمیز سریانی شرقی قرون هفتم و هشتم در حقیقت از همین واژه تکنیکی استفاده کرده‌اند تا فعالیت روح القدس را بر قلب، هنگامی که نیایشی خالصانه صورت می‌گیرد، همان گونه که در نیایش طلب نزول روح القدس در مراسم شام خداوند معمول است، نشان دهند. این کلمه به معنی چیزی همانند «سایه گستردن» است (مترادف با کلمه

یونانی (*epiphotesis*). مشخصاً این که از فعل *aggen* مشتق گردیده که در شرح اعلام بشارت در عهدجدید سریانی در انجیل لو ۱:۳۵ مورد استفاده قرار گرفته است. «روح القدس بر تو خواهد آمد و قدرت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند».

ابتدا قلب، سپس راز نان و جام و اینک مریم: این ارتباط جدید با اعلام بشارت بعدی دیگر به جنبه مذهبی نیایش قلب وارد می کند. تعدادی از نویسندگان سریانی نکات تکمیل کننده ای مابین نقش مریم و راز نان و جام را در طی تاریخ نجات به روشهای گوناگون نشان داده اند. مریم نقطه تلاقی اصلی مابین خدا و انسان در روند تن گیری خدا، یعنی نزول خدا بر انسان، است همان گونه که شام خداوند نقطه تلاقی مابین انسان و خدا در روند تقدیس، یا (به بیان سنت شرقیها، و به همان اندازه یونانیها) الهی شدن انسان و، یا صعود انسان به سوی خداست. در عین حال رازهای مقدس (مخصوصاً راز تعمید) مداوماً به مسیحیان «تولد می بخشند»، همان گونه که مریم مسیح را مولود ساخت. در این رازها یا آیینهای مذهبی فعالیت روح القدس تضمین می شود، و آنچه مورد نیاز است رضایت و همکاری افراد است، مطابق با رضایت مریم در اعلام بشارت. اگر این همکاری صورت گیرد، فرد مسیحی نیز «بارور» خواهد شد و مسیح از قلب او خواهد درخشید، همان گونه که مریم مسیح را بارور شد و «درخشید».

نیایش تجلی خداوند و آئینه قلب

بنابراین، نیایش پاک که حاصل پاکی قلب است نتیجه ای تجلی گونه (تجلی خدا) دارد یک نویسنده گمنام سریانی می نویسد: «نیایش آشکار کننده اعماق حضور خداست». نقطه اوج نیایش پاک آشکار شدن مسیح به قلب و در قلب است. در این مفهوم، نیاز به حضور «محبت واقعی» را یادآور می شویم: عبدیشوع، صوفی قرن هشتم، در این مورد چنین اظهار نظر می کند:

محبت واقعی [...] در ذهن شما چیزی جز آگاهی از خدا که شامل کلید روحانی است که با آن می توان در درونی قلب که در آن خداوند ما مسیح پنهان است را باز کرد، به جای نمی گذارد.

این جنبه تجلی خدا در نیایش قلب به گونه ای دیگر نیز نشان داده شده، به وسیله تصویر آئینه ای، طریقی محبوب در میان نویسندگان سریانی. باید اشاره شود که آئینه را در عهد قدیم نه از شیشه بلکه از برنز می ساختند، و بدین دلیل اگر می خواستند که به وظیفه خود به خوبی عمل کند بایستی آن را مرتباً صیقل می نمودند. «این آئینه درونی ات را صیقل کن»، این اندرزی است که از زمان مارا پریم به بعد توسط نویسندگان سریانی

مرتباً تکرار شده است. این ایده آینه اغلب با تعلیمات کتاب مقدسی، که انسان به صورت خدا خلق شده، به هم پیوسته است. آینه قلب نمی تواند از چهره انسان، که توسط گناه مخدوش گردیده، شباهت خدا را به درستی منعکس نماید، اما هنگامی که این چهره را از گناه پاک کنیم (و امکان این توسط روح القدس در تعمید فراهم شده) شباهت حقیقی خالق را منعکس خواهد نمود. سه عبارت از یوحنا مهتر (یا «شیخ روحانی») آن گونه که در نزد اعراب مشهور بوده، نویسنده ای که نامه های او جدیداً به چاپ رسیده اند، نشانگر شیوه هایی هستند که این تجسم به تصویر کشیده شده. اولین آنها در نامه ای است خطاب به «آن کسی که در تعمیدی فوق العاده اسرارآمیز تعمید یافته، و در خدا که به شیوه ای کاملاً درونی مخفی است فرو رفته». یوحنا در این نامه توجه ما را بار دیگر به معنی شاخص عبارت «پاک در قلب» جلب می کند:

خدا خود را به افراد معدودی آشکار می سازد، به دلیل تلاش آنها: این افراد چشمان خود را به درون خود دوخته، خود را به آینه ای تبدیل نموده اند که در آن نامرئی خود را مرئی می کند، آنها مجذوب این می شوند، توسط خدا به وسیله درخششی غیرقابل بیان که از زیبایی اعجاب انگیز او، که شاهدهی است بر این کلمات خدا: «خوشا به حال پاک دلان زیرا ایشان خدا را خواهند دید»، به آنها و در آنها بسط می یابد.

در نامه ای دیگر می نویسد:

آینه خود را پاک کنید، و بدون هیچ تردید نور سه گانه مقدس در آن بر شما ظاهر خواهد گشت. آینه را در قلب خود بگذارید، و متوجه خواهید شد که خدای شما در واقع زنده است.

در قطعۀ سوم چنین می خوانیم:

ای انسان تو صورت خدا هستی. آیا آرزو نمی کنی که این چهره به شباهت الگوی خود درآید؟ پس تمام فعالیتها را هرچه هستند متوقف کن و یوغ خداوند خود را در قلبت حمل کن و اعجاز شکوه او را به طور دائم در ذهن خود حفظ نما تا چهره باشکوه او بدرخشد و به شباهت او تبدیل گردد و تو در خدا به خدایی تبدیل شوی که به وسیله اتحاد شباهت خالق خود را به دست آورده و شبیه او گردیده است.

نیایش، بنابراین روندی است که به وسیله آن خدا خود را مکشوف می سازد، خود را به ما آشکار می کند. او را می توان در «چهره ای» دید که پاک شده و براق است، و به عنوان آینه ای عمل می کند که او در آن بازتاب یافته. هدف تن گیری خدا پاک نمودن این تصویر بشریت است تا خدا بتواند در هر فرد بشری توسط آن آشکار شود: به عنوان

مسیحیان ما بدین سبب مسؤولیتی هولناک داریم زیرا وسیله ای هستیم برای خود-مکاشفه خدا در این جهان، مکاشفه ای که فقط می تواند توسط این «پاکی قلب» به دست آید. اگر نزول سریع از مرتبت عالی به حد تمسخر را دلیل آورد، مایل هستیم به تصاویری مدرن که از آشپزخانه گرفته شده اشاره کنیم، که نشان می دهد پدران کلیسا از روند پاک سازی چهره الهی که در آن آفریده شده ایم چه می فهمیده اند. این چهره که توسط گناه مخدوش شده همانند یک روغندان بیش از حد چرب است که با آب سرد هرچقدر هم که تلاش کنید تمیز نمی شود؛ افزودن آب داغ و مایع پاک کننده مترادف است با افزوده شدن فیض روح القدس در هنگام تعمید: حال در وضعیتی هستیم که بتوانیم چربی را پاک کنیم و به روغندان توانایی درخشش و پاکی کامل بدهیم. اما هنوز هم به خودی خود پاک نخواهد شد: برای تکمیل نمودن کار نیاز داریم که قدری هم خودمان آن را بساییم. همکاری مابین خودمان و یک عامل خارجی - حالا چه مایع تمیزکننده و آب داغ در آشپزخانه باشد، یا روح القدس در زندگی ما، این همکاری الزامی است اگر قرار باشد که پیشرفتی به وجود آید.

پاکی قلب به عنوان حالتی از نیایش

شفافیت یا پاکی قلب فقط پیش شرطی برای «نیایش خالصانه» این ذات تئوفانیک نیست. پاکی قلب خود می تواند شامل نیایش نیز باشد. به آفراوات در قرن چهارم رجوع کنیم، او می گوید: قربانی هابیل مورد قبول قرار گرفت، برای این که قلبی پاک داشت، و این پاکی قلب بیشتر از قربانی از پی آمده، نیایش محسوب می شود. آفراوات اشاره می کند که در واقع موقعیتهایی وجود دارند که پاکی قلب ما را قاطعانه به اقدام عمل هدایت می کند و نه به نیایش آگاهانه:

عزیزان من، احتیاط کنید که با گفتن این که «وقت نیایش فرا رسیده است، من ابتدا نیایش و سپس اقدام خواهم نمود» شانس خود را برای «آرامیدن» در اراده خدا از دست ندهید زیرا در همان حال که در اندیشه به اتمام رساندن نیایش خود هستید موقعیت «آرامیدن» ناپدید خواهد شد و شما از انجام اراده خدا و «آرامیدن» در او ناتوان خواهید ماند، و در حین این نیایش است که شما مرتکب گناه خواهید شد. بیشتر، باید «آرامش» خدا را موجب شوید که تشکیل دهنده نیایش شما خواهد بود... فرضاً تصمیم می گیرید به مسافرتی طولانی بروید، و در گرما شدیداً دچار تشنگی می شوید، رو به یکی از برادران کرده می گوئید «مرا در ناتوانی ام از تشنگی، یاری فرما» و او جواب می دهد «ابتدا نیایش می کنم و سپس به کمک تو می آیم». درحالی

که او مشغول نیایش است شما از تشنگی هلاک می شوید. حالا کدامیک به نظر شما بهتر است: که او برود و ابتدا نیایش کند، یا خستگی شما را تسکین دهد؟ یا این که فرض کنیم که شما در زمستان به سفر می روید و با برف و باران روبه رو شده از سرما درمانده می شوید. اگر بار دیگر با دوستی برخورد کنید، که در وقت نیایش وی او به شما به همین گونه جواب دهد، آیا اگر شما از سرما بمیرید نیایش او چه سودی خواهد داشت، وقتی که ببیند او کسی را که در تنگنا بوده تسکین نداده است؟

آفرهات بدین سبب روشن می سازد که پاکی قلب در انحصار زندگی روحانی نیست: بلکه همان قدر نیز در زندگی فعال، اساسی و مهم است. در رساله ای کوتاه اما شاخص درباره نیایش، یوحنا معتکف (John the Solitary) نویسنده قرن پنجم اظهار می دارد که نیایش می باید مخصوصاً به اقدام منجر شود:

هنگامی که کلمات نیایشی را که برای شما نوشته ام بازگو می کنید مواظب باشید که فقط آنها را تکرار نکنید بلکه اجازه دهید که شخص شما به این کلمات تبدیل شود و آنها را به صورت اعمال در شما متجلی سازد. زیرا هیچ امتیازی در تکرار و بازگویی وجود ندارد مگر این که کلمه در حقیقت در شما جسم بیوشد و تبدیل به عمل شود، با این نتیجه که در دنیا به شما به عنوان مرد خدا بنگرند.

شیوه انتخاب کلمات توسط یوحنا یک بار دیگر توجه ما را به رابطه مابین نیایش قلب و تن گیری خدا معطوف می کند.

این قطعه از یوحنا معتکف مرا به نکته آخری می رساند که مایلیم درباره آن صحبت کنم. یوحنا در این جا صحبت از «تکرار» نیایش می کند و قبلاً نیز در رساله اش بر ضرورت این که روح باید «به طور دائم مملو از یاد خدا باشد» اشاره نموده است. اینک در استفاده امروزی از واژه «نیایش قلب» این طور استنباط می شود که نیایش قلب مترادف است با نیایش عیسی، تکرار نام همراه با جملات کوتاه. در این معنی واژه به نظر می رسد که روحانیت سریانی چیزی قابل مقایسه ندارد، با وجودی که استغاثه های کوتاه تکراری (چیزی که فکر می کنم یوحنا معتکف در این جا مدنظر دارد) کم نیستند، مخصوصاً در متون استعاره ای قرون هفتم و هشتم سریانی شرقی. اما با وجود این اینها هم الزاماً نام عیسی را دربر ندارند، به طور مثال، یوحنا مهتر توصیه می کند که در زمانهای اشتیاق شدید مکرراً از نام «ابا، ابا» استفاده کنید. برای موقع خشکسالی و قحطی تکرار مخفیانه کلمات «خدای من، به من حکمت عطا کن و مرا قوت ببخش» توصیه می شود.

آنچه به نظر می رسد برای آنها ویژگی خاص نیایش قلب باشد «یادآوری» یا «تجدید خاطر» از خداست، آگاهی کامل از حضور او، «تمرین حضور خدا» - به تعبیر برادر

Lawrence. در این نور دیده شده، که «نیایش قلب» بیشتر به یک حالت تبدیل می شود تا به یک فعالیت خاص قابل شناسایی. «نیایش قلب»، بالاتر از هر چیز، یک حالت محبت آمیز از آگاهی کامل نسبت به خداست. این حالتی است که ما به حضور خدا اجازه می دهیم تا خود را در قلب ما محسوس سازد، جایی که اجازه می دهیم خدا در درون ما عمل کند، در مرکز درونی ترین موجودیتمان. این فعالیت الهی در درون بشر به گونه ای تغییر ناپذیر، تأثیری تبدیل کننده دارد، گرچه طبیعت و شدت این «تبدیل هیئت» به میزان زیاد قابل تغییر است. در موارد بسیار نادر، همان گونه که درباره سرافیم قدیس اهل سارو (Seraphim of Sarov) دیده ایم، این تبدیل هیئت در تجلی بیرونی بسیار مهیج خواهد بود. اما متداول تر این است که غیرمحسوس عمل کند و به مرور تمام جریان زندگی شخص را تغییر خواهد داد، و این همان مطلبی است که اسحاق قدیس بدون تردید در عباراتی که از او در بالا نقل شد در مد نظر داشته، جایی که او از قلب به عنوان ریشه ای که از آن شاخه های زندگی بیرونی آن تغذیه می شوند صحبت می کند. بدون تردید همگی ما تجربه (بسیار متواضعانه) ملاقات یا برخورد با شخصی که بدین شیوه تغییر هیئت یافته را داشته ایم. نمونه بارز چنین شخصی در دنیای امروزی، مادر ترزا (Mother Teresa) می باشد.

به هر صورت، هنگامی که نیایش قلب رخ می دهد، این فقط افراد نیستند که تغییر شکل می یابند، زیرا از دیدگاه قلب درونی شخص تمام خلقت نیز در حالتی تغییر شکل یافته دیده می شود. همان گونه که فیلوگزنوس در اوایل قرن ششم در این باره می گوید: «هنگامی که ایمان بیاید، حتی چیزهای پست نیز به نظر باشکوه خواهند رسید». یا بهتر بگوییم، شخص فقط نیاز دارد درباره سرود بسیار زیبای جورج هربرت (George Herbert) «ای خدای من، ای شاه من، مرا تعلیم ده» تفکر نماید.

نیایش قلب، حالتی است از آگاهی محبت آمیز از خدا، که از پاکی قلب سرچشمه می گیرد، و به طور قطع نه فقط برای آنهایی که در زندگی پر تعمق به سر می برند بلکه برای تمام مسیحیان به یک نسبت ایده آل می باشد، با توجه به این که این یکی از راههایی است که خدا برای آشکار نمودن خود به جهان برگزیده است. سخنان مادر ترزا در بازدیدی که از (Corrymeela) به عمل آورد نیز در این مفهوم است: «قدوسیت فقط برای افراد معدودی نیست، این وظیفه ای است برای شما و برای من».

در قطعه ای از کتاب کمال (Book of Perfection) اثر سادونا به حیرت و تعجبی که پاکی قلب را احاطه نموده اشاره شده و نتیجه مناسبی به ما ارائه می نماید:

متبارک باشی تو، ای قلبی که روشن هستی، ای مسکن الوهیت. متبارک باشی تو،

ای قلبی که پاک هستی زیرا جوهرۀ خوشی نهفته را در خود داری. ای گوشت و خون، ای سکونتگاه آتش بلعنده، شاد باشی تو، ای جسم فانی که از خاک آفریده شدی، که در آن آتشی ساکن است که دنیاها را روشن می کند. این واقعاً حیرت انگیز و عجیب است که آن کس که در برابر او آسمانها هم پاک نیستند، کسی که در فرشتگانش هیبت می آفریند، می باید لذت و خوشی از قلب گوشتی داشته باشد که پراز محبت برای اوست، یعنی برای او کاملاً باز است و پاک شده تا به عنوان سکونتگاه مقدس او عمل کند، با شادمانی خدمت کند به او که در حضورش کرور کرور فرشتگان آتشبار با ترسی آمیخته به احترام ایستاده بر شکوه اومی افزایشند. خوشا به حال انسان با محبت که موجب شده خدا- که خود محبت است- در قلب او ساکن شود. شاد باشی تو ای قلب، که علیرغم کوچکی و محدود بودنت موجب گشتی او که آسمان و زمین گنجایشش را ندارند، به طور روحانی در بطن تو ساکن شود، چنان که در مسکنی راحت. خوشا به حال آن چشم پرفروغ قلب، که در پاکی آن، او به وضوح دیده می شود، که در برابر نظر او سرافیان چهرۀ خود را می پوشانند [...]. خوشا به حال پاکدلان.

* * *

۶- شاعر الهیدان: مارا پرم

ما به این باور تمایل داریم که الهیات برای دانشگاہیان محفوظ بوده و در اغلب مواقع فعالیتی فکری است. او اگریوس در این مورد پندی مشهور دارد: «اگر شما یک الهیدان باشید، با صداقت نیایش خواهید کرد، و چنانچه با صداقت نیایش کنید، یک الهیدان خواهید بود». الهیدان کسی است که با صداقت نیایش می‌کند. حکمت الهی او را می‌توان به شیوه‌های گوناگون بیان نمود- با سخنان او، با هنرش، با موسیقی و با شیوه زندگی وی. بنابراین اگر در آثار شاعرانی که در راستی نیایش می‌کنند محبتی الهی ببینیم نباید تعجب کنیم. ما یلم این مطلب را با استفاده از نمونه یک شاعر بخصوص که به عنوان یک الهیدان خلاق مرا تحت تأثیر قرار داده (و کسی که از او مطالب بسیاری آموخته‌ام) شرح دهم. او ۱۶۰۳ سال پیش فوت کرد (زمان نوشتن این کتاب سال ۱۹۸۸)، در جایی که امروز شهر کوچکی است در یکی از استانهای جنوب شرقی ترکیه، به نام اورفا (Urfa)، اما در زمان حیات وی مرکز روحانی مسیحیت سریانی زبان بود، شهری به نام ادسا (Edessa)، موطن ابگر (Abgar) پادشاه که برحسب روایات اولیه با مسیح در رابطه بود. نام این شاعر مارا پرم است که ارزش عددی حروف نام وی به زبان سریانی برابر است با ارزش عددی حروف کلمه «صلیب»، همچنان که خود در قطعه ای طنزآمیز به آن اشاره می‌کند.

مارا پرم قدیس حجم زیادی از اشعار مذهبی از خود به جای گذاشته که بعضی از آنها از زیبایی فوق العاده ای برخوردارند. بسیاری از این اشعار به دلیل شهرت زیاد وی در عهدعتیق به زبان یونانی ترجمه شده‌اند، و بدین گونه تأثیر زیادی در شاعران نیایشهای بیزانس از دوره رومانوس (Romanos) به این طرف بر جای نهاده است.

ا پرم احتمالاً بیشتر به یک الهیدان معمولی شباهت دارد تا به یک شاعر الهیدان بزرگ دیگر. زیرا او به طور خاص اشعار مذهبی می‌نوشته و با موضوعات گسترده‌ای در این رابطه درگیر بوده است. اما او مسلماً یک الهیدان سیستماتیک نیز نبوده، یا کسی که دائماً در حال جستجو برای توصیفات باشد. در واقع، جستجو برای توصیفات ارزشمند از موضوعاتی که در ماورای تجربه و ظرفیت هوشمندی انسان قرار دارند، در نظر ا پرم،

چیزی است که فقط پیروان کنجکا و اصالت عقل (در مورد او آریانها) خود را درگیر آن می‌کنند، و نمونه آنها را نباید تقلید نمود. اگر اپرم نیم قرن دیرتر زندگی کرده بود می‌توانست شاهد آن بوده باشد که کلیسا تا چه اندازه در مقام دفاع از خود در برابر این تمایلات پیروی از اصول عقلی مجبور شده بود تا تفسیرهای خود را در مورد رازهای مختلف تن‌گیری خدا ارائه کند.

اگر برجسیبی لازم باشد، «الهیات سمبولیک» می‌تواند بهترین توصیف باشد. رهایی این نوع الهیات از طرز فکر یونانی شاخص است، و این تجربه‌ای مسرت بخش بوده است در کشف جاذبه خاصی که نزدیکی غیر یونانی - و غیر اروپایی - اپرم به موضوعات برای مسیحیان آفریقایی داشته است.

هدف من در این رساله این است که کوشش کنم تا چیزی از چارچوب فکری اپرم را به تصویر بکشم که برای راز مسیحیت مرکزیت دارد، زیرا اپرم همیشه به ضد و نقیضهایی درباره خدایی که انسان گردید، «آن بزرگی که کوچک شد»، «آن شبانی که بره گردید»، «زارعی که تبدیل به دانه گندم شد»، اشاره می‌نماید.

قادر مطلق وارد شد، و ناامنی را بر خود گرفت

از رحم مریم، روزی رسان همگان وارد شد

- گرسنگی را تجربه کرد، او که به همه می‌نوشانید وارد شد

- و تشنگی را تجربه کرد، برهنه و عریان شده

از مریم کسی به پیش آمد که همه را ملبس می‌سازد.

طبیعت دقیق «راز» (واژه مورد علاقه اپرم) تن‌گیری خدا کاملاً در ورای کاوشهای انسان قرار دارد و فقط با زبان استعاره می‌توان به آن نزدیک شد، و -مهمتر از هر چیز- در غالب نیایش و اعجاب. بنابراین شعر ابزار ایده‌آلی برای الهیات است، که اپرم را قادر به روشنگری بسیاری از تنشها در مسیحیت می‌سازد که مستعد پذیرش توضیح یا تشریح مبتنی بر عقل نیستند.

انسان می‌تواند در تاریخ مسیحیت، به معنی بسیار باز آن، دو راه حل اساساً مختلف را مشاهده نماید. یکی خدا و آن «قدوس» را لایزال در جهان می‌بیند، که به گونه‌ای درهم و برهم، همان‌گونه که بود، از رازهای مقدس به درون بقیه زندگی جریان دارد. آن دیگری می‌کوشد تا شعاع عملکرد «قدوس» را به محدوده‌ای خاص، انحصاری و به خوبی توصیف شده محدود سازد (کاملاً آشکارا رازهای مقدس) و حاضر به قبول آن در خارج از این محدوده نیست، «خدا فقط در روزهای یکشنبه، بقیه روزهای هفته در کنترل کامل بشریت است، از تو سپاسگزاریم!». در ادبیات انگلیسی نیز چیزی از این تفاوت مابین دو

شیوه نزدیکی، در مقایسه اشعار قرن هفدهم و هجدهم دیده می شود. من فکر می کنم در مسیحیت شرقی شیوه دوم را در نهضت بت شکنی و بعد از آن در مخالفت با شیوه گوشه نشینی می توان یافت. شیوه نخست، که به نظر من تنها شیوه واقعاً مسیحی است، رویه اپرم نیز می باشد. همان گونه که نوشته ای در بیرون منزل دوستی در لندن می گوید: «مذهب را در چارچوب یکشنبه ها قرار مده، بگذار خدا و بشریت آزادانه به هر طرف جولان دهند».

بقای قدوس در این جهان، اپرم را درگیر شناخت ارتباطات مابین چیزها می کند، هرچیز شاخص و اشاره کننده به سوی مسیح: تنها چیز لازم، برای دیدن این ارتباطات مخفی چشم ایمان است. زبانی که با آن اپرم رابطه مابین مسیح و آن دو «شاهدش»، کتب مقدسه و دنیای طبیعی، را بیان می کند زبان نمونه گذاری است. پولس قدیس در عهدجدید با نمونه آدم اول، آدم دوم خود صحنه را برای موضوع آماده کرده بود. اما در مورد اپرم نمونه گذاری دیگر فقط یک سیستم تفسیر متون کتاب مقدسی نیست بلکه شیوه ای از زندگی شده است، وسیله ای برای تعمق و تفکر مداوم درباره هم دنیای مادی و هم کتاب مقدس، تفکر و تعمقی که هدف آن به طور اصولی دربرگیری احساسی از حیرت و اعجاب است، و اغلب «صعود ذهن» را پدید می آورد همان گونه که در قطعه ذیل، که تعمقی است بر زیباییهای فردوس، اپرم می گوید:

گرچه لایق امواج زیبایی او نبودم

فردوس مرا برداشته و به دریایی بزرگتر انداخت

در زیبایی اش قدیسین را دیدم که از او بسیار زیباتر هستند

و تعمق کردم: اگر بهشت این چنین باشکوه است،

چقدر باشکوه تر آدم، که تصویری از کارنده آن است،

و چقدر زیباتر صلیبی که پسر خداوندش آن را حمل کرد.

نمونه گذاری می تواند در دو سطح مختلف انجام پذیرد، گاهی همزمان: یک سطح افقی، عهدعتیق - عهدجدید و یک سطح عمودی، این جهان - و جهان آسمانی. آنچه که در عهدعتیق پنهان است در عهدجدید آشکار است، و آنچه در رازهای مقدس افشا گردیده به مخفی بودن خدا اشاره دارد.

اپرم در این شعر با گشاده دستی نمونه ها و سمبولهای فراوانی را به خوانندگان خود تقدیم می کند. به این منظور که آنها به عنوان «مدلهای ممکن» در خدمت باشند. هدف او دادن دیدگاهی پر معنی به بعضی جنبه های رازی است که با خرد انسانی نمی توان آن را کاملاً درک نمود. این رویه کاملاً تقریبی ذهنی است، و از آن جا که ارزش آن به آن

معنی ای که به هر فرد به طور جداگانه منتقل می‌نماید بستگی دارد. و روانی آن، که از نظر کسی که در بحران کتاب مقدسی قرن نوزدهم و بیستم بزرگ شده نازیباست، یک عنصر اساسی می‌باشد زیرا هنگامی که این روانی را از دست بدهد، نمونه‌گذاری فسیل شده و ارزش آن ناپدید می‌گردد. در واقع نمونه‌گذاری و انتقاد مدرن در کتاب مقدس مکمل یکدیگرند، و نه شیوه‌های متضاد تفسیر کتاب مقدس. و فقط زمانی با یکدیگر برخورد می‌نمایند که ادعاهایی انحصاری (با طبیعتی کاملاً غیرمشروع) از یکی به بهای دیگری کرده شود. در این جا اهمیت دارد که به این واقعیت که آنها در دو حالت کاملاً متفاوت ادراکی عمل می‌کنند توجه نماییم.

نمونه‌گذاری اپرم افسانه پردازی نیز هست، و در باغ پر برکت افسانه پردازی مسیحی رشد می‌کند: به طور نمونه، مریم از طریق گوش خود باردار گشت، به دلایلی که از قطعه‌ذیل آشکار است:

همان گونه که سم مرگ وارد شد و
در آن بطن کوچک گوش حوا ریخته شد،
به همین گونه نیز نجات به آن گوش نوین که متعلق به مریم بود وارد گردید
و در آن جا ریخته شد.

برای ذهنهای متوجه تاریخ، این بار دیگر وحشتناک جلوه خواهد کرد، اما اپرم اهمیتی به تاریخ نمی‌دهد، بلکه به پیروی از نمونه تمام اقوام و فرهنگها در تاریخ بشریت، از افسانه‌سرایی به عنوان وسیله‌ای برای بیان چیزی از واقعیت، که درک کامل آن در ورای مرزهای تجربه و درک بشر قرار دارد استفاده می‌کند.

نمونه‌ها و سمبولها فقط اشاره‌گر نیستند، زیرا برای اپرم «سمبول، حضور واقعی آن چیزی را که سمبول آن است در بردارد» - نظریه‌ای که به هیچ وجه به اپرم محدود نمی‌شود، بلکه در نزد پدران کلیسا نیز معمول بوده، و به دیدگاهی اصولاً مذهبی از تمام جهان رهنمون می‌باشد. بدین جهت می‌یابیم که اپرم از تمار (Tamar) به عنوان کسی که از پدر شوهرش یهودا «داروی حیات» (عنوانی مکرر برای مسیح) را که در وجودش قرار داشت می‌رباید، صحبت می‌کند.

این درک از طبیعت سمبولها با برداشت اپرم از طبیعت زمان به گونه‌ای صمیمانه متصل است. در آنچه که می‌توان به عنوان مسیحیت غربی «بیش از حد تکامل یافته» ما توصیف نمود، ما کم و بیش آگاهی از بُعد دیگری از زمان را، در کنار زمان معمولی تاریخی، از دست داده‌ایم. این بُعد دیگر از زمان به طور معمول به عنوان زمان «تقدیس شده» یا «نیایشی» شناخته می‌شود. تمام لحظات در زمان معمولی، که محتوای

نجات بخش آن یکی است، به سوی یک نقطه واحد در زمان تقدیس شده حرکت می کنند. این اظهار نظر نسبتاً فشرده را می توان با یک مثال عملی به بهترین شیوه نشان داد: یک جشن نیایشی و رویداد نجات بخشی که یادآور آن است، با وجودی که در زمان تاریخی بسیار دور از هم و جدا هستند، می توانند در زمان تقدیس شده به کنار هم بیایند. این به توجیه این موضوع که چرا اشعار نیایشی اکثراً با این جمله «امروز مسیح مولود شده، و غیرو» شروع می شوند کمک می کند. باید تأکید کنم که این طرز فکر درباره زمان تقدیس شده قطعه ای از اسرار آمیزی شرقی نیست. انسان شناسان آن را در تمام مذاهب عادی یافته اند و به هیچ طریقی هم به مسیحیت شرقی محدود نمی شود (زمانی به همین اندازه در غرب مرسوم بوده). تأثیر تمام اینها در اشعار اپرم، در سخنان وی درباره راز نان و جام و یا نیایش راز تعمید به بهترین وجه یافت می شود.

برای اپرم، مسیح تعمید مسیحی را با تعمید شخصی اش در رود اردن «باز می کند». بنابراین اپرم خطاب به رودخانه می گوید:

چقدر متبارک است جریان تو که در نزول
آن قدوس تطهیر گردید، که فروتنی کرده در تو خود را شست.
هنگامی که برای تعمید یافتن در تو فرو رفت،
او راز تعمید را برای بخشایش جانها گشود.

چنانچه از نظر زمان تاریخی بنگریم، این غیر منطقی است زیرا که مرگ و رستاخیز مسیح را انتظار می کشد. اپرم به هر حال، از تعالیم پولس درباره تعمید کاملاً آگاه است و برای او تعمید مسیح در رود اردن همراه با میلاد مسیح و رنج و عذاب و رستاخیز او، یک واحد نجات بخش را تشکیل می دهد، لحظه ای منفرد که در زمان تقدیس یافته است، که می توان آن را به عنوان کل در هر کدام از این نقاط در زمان تاریخی متمرکز ساخت- میلاد، تعمید، درد و رنج بر صلیب یا رستاخیز.

اما زمان تقدیس شده نقش دیگری هم در این جا برای اپرم دارد. برحسب یک روایت اولیه سریانی در هنگام ورود مسیح به داخل آب رود اردن، آبها در آتش شعله ور شدند. این به عنوان اشاره ای دیده می شد بر این که رود اردن به عنوان نماینده تمام آبهای تعمید در آتیه، تقدیس شده است. از آن به بعد در هر تعمید مسیحی استغاثه از روح القدس در نیایش برای تقدیس آب تعمید، موجب ورود به زمان تقدیس یافته و گرد هم آوردن، در زمان تقدیس یافته، آن جشن بخصوص تعمید مسیحی با تعمید خود مسیح در رود اردن می باشد- هرچند هم که در زمان تاریخی ممکن است فاصله داشته باشند. آب در حوضچه اینک مؤثراً همان آبی است که در رود اردن پس از ورود مسیح به آن جاری بود. این

توضیح می‌دهد که اتفاقاً چرا در چندین مراسم شرقی به حوضچه آب تعمید رود «اردن» می‌گویند.

ورودی مشابه به زمان تقدیس یافته را می‌توان آشکارا در نیایش راز نان و جام یافت که باز هم تحت تأثیر عملکرد روح القدس قرار دارد، درحالی که در تعمید زنجیره رویدادهای نجات بخش توسط تن‌گیری خدا به طور کامل تشکیل یافته که همه آنها بر تعمید مسیح متمرکز هستند، در شام خداوند تمرکز به شام آخر و درد و رنج مسیح بر صلیب منتقل می‌شود. بنابراین هر برگزاری نیایش نشانه‌ای است از آن شام در اطاق بالاخانه، و درعین حال از درد و رنج خود او - چیزی بسیار بیشتر از فقط یک یادآوری. اپرم در صحبت درباره تکه‌های نان تقدیس شده می‌گوید:

در آن لحظه که جسم قدوس او پاره می‌شود، ما به یاد

قربانی تقدیم شدن او می‌افتیم.

باشد که اجزای بدن در لحظه تقدیم شدن یکتا - مولود

به لرزه درآید.

شکستن نه فقط یادآور قربانی شدن مسیح است، بلکه در زمان تقدیس شده در آن فرومی‌رود.

در قطعه‌ای دیگر اپرم شرح می‌دهد که آیین سپاس همانند «نان روحانی است که تبدیل به عقابی می‌شود که هر کسی را به بهشت منتقل می‌سازد». نقطه اوج تعمید در رسم سریانی شام خداوند توسط اپرم به عنوان دقیقاً ورود به فردوس دیده می‌شود، به درون ملکوت آسمان «ما جسم مسیح را به جای میوه آن درخت بهشتی خورده ایم، و مذبح او جای آن باغ عدن را برای ما گرفته است، لعنت توسط خون پاک و بیگناه او شسته شده، و در امید رستخیز ما در انتظار آمدن آن حیات هستیم، و در واقع از هم اکنون در این زندگی جدید قدم برمی‌داریم. در آنچه که هم اینک پیش پرداخت آن را داریم. تنش مابین زمانهای تاریخی و تقدیس شده در این جا بسیار آشکار است، تا جایی که به زمان تقدیس شده مربوط می‌شود، شخص تعمید یافته از هم اکنون در ملکوت آسمان است و نان فرشتگان را می‌خورد. البته در زمان تاریخی او، به هر حال آن طور که گاهی اوقات اپرم می‌گوید: کاملاً بر روی زمین قرار دارد، و وسوسه‌ها همانند توده‌ای خار او را معذب می‌سازند. باوجود این ملکوت آسمان در درون اوست، توانایی برای ورود دائم به آن وجود دارد، که موجب آن روح القدس است. همچنان که پولس در (افس ۴: ۳۰) اشاره نمود «روح القدس را محدود نسازید». برای اپرم نتیجه مستقیم آن این است که: بگذار روح القدس موجب شود که این ورود به زمان تقدیس شده در هر لحظه از زندگی تو

انجام شود. اپرم متوجه است که فرد مسیحی باید در جستجوی یک *metanoia* دائم، یک تغییر ذهن، انقلابی ماندگار در زندگی، تلاشی بی وقفه برای رسانیدن مؤثر زمانهای تقدیس شده و تاریخی به یکدیگر تا جایی که به آن مرد یا زن مربوط می شود، باشد. اشعار اپرم همیشه خوانندگان خود را تشویق می کند تا با حرارت نیایش کرده بگویند «باشد که ملکوت تو بیاید».

موضوع دیگری نیز هست که در آن زمان تقدیس یافته نقش مهمی را در اشعار اپرم ایفا می کند. یکی از موضوعات مورد علاقه او نزول مسیح به دنیای پایین (هاویه) است، موضوعی از اعتقاد حقیقی که بسیاری از افراد امروزی آن را افسانه ای تفرانگیز می دانند. در واقع شخص هنگامی که اهمیت زمان تقدیس یافته را دریافت، می تواند نزول مسیح را از دیدگاه صحیح آن مشاهده نماید و متوجه شود که این موضوع در درک کلیسا از تن گیری خدا و اعلام نتایج آن نقش اساسی ایفا می کند.

به این دلیل که تن گیری خدا در زمان تاریخی و در یک مکان مشخص اتفاق افتاده، تأثیرات آن توسط زمان (به این معنی که نمی تواند به گذشته نظر کند) و توسط فضا (به این معنی که در فلسطین اتفاق افتاد) محدود شده است. این تهمت خاص دقیقاً توسط نزول خداوند و در روایات سریانی توسط تعمید آدم رفع می شود.

نزول که در زمان تقدیس یافته و نه تاریخی اتفاق افتاد، آثار تن گیری خدا را برای همه کسانی که قبل از این که تن گیری در زمان تاریخی اتفاق بیفتد زندگی می کرده اند می آورد، و برای همه کسانی که احتمالاً در فضا هرگز به انجیل مسیحی دسترسی پیدا نمی کنند. زیرا معنی نزول با چیزی بیرون از زمان تاریخی درگیر است، هیچ جایگزینی هم برای آن در توصیف با واژه های افسانه ای وجود ندارد- و افسانه شناسی همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، همیشه وسیله ای بوده تا انسانها به آن وسیله درک خود را از واقعیت الهی بیان کنند، از آنچه که به طور کلی با واژه های عقلانی قابل توصیف نیست. من قبلاً هم تأکید کردم که قوت نمونه گذاری دقیقاً در همین روان بودن و خصوصیات ذهنی آن است، و ارزش آن به واکنشی که هر فرد در برابر آن نشان می دهد بستگی دارد، اما در عین حال، اسراری که نمونه ها و سمبولها به آنها اشاره دارند از موجودیتی ثابت و واقعی برخوردارند. ما می توانیم دقیقاً همین کشش را در درک اپرم از معنی الهامات انجیلی ببینیم. او نیز همانند تمام پدران کلیسا باور دارد که نویسندگان انجیل مورد الهام قرار داشته اند، اما آنچه که برای او اهمیت دارد این است که خواننده کتاب مقدس به همان اندازه باید در برابر الهامات روح القدس باز باشد. قطعه ای از سرود اپرم درباره بهشت این دیدگاه عالی درباره الهام را به خوبی روشن می سازد- روح القدس از طریق

کتاب مقدسه در هر فردی که آن را مطالعه می‌نماید یا می‌شنود عمل می‌کند. اپرم در این جا تجربه شخصی خود را از خواندن آیات افتتاحی در شرح بهشت در کتاب پیدایش بیان می‌دارد:

من افتتاح کتاب را خواندم، و پراز شادی بود
 زیرا آیات و خطوط آن برای خوش آمدگویی به من بازوان خود را گشودند
 اولین آنها به سرعت بیرون آمده مرا بوسید و به سوی بعدی هدایت کرد،
 و هنگامی که به آن سطری رسیدم که داستان
 بهشت نوشته شده است، او مرا بلند کرد و با خود برد،
 از آغوش کتاب به همان آغوش بهشت.

در جایی دیگر اپرم شرح می‌دهد که تا چه اندازه اساسی است که هر فرد واکنشی شخصی به ترغیب روح القدس نشان دهد، با مقایسه تأثیر نور بر چشم: مریم مدل کسی است که اجازه می‌دهد نور به چشم او وارد شود، تا بتواند به وضوح ببیند و در عین حال آن نور را بتاباند (که البته در یک سطح با مسیح هم هویت است). برخلاف او حواست، که اجازه می‌دهد چشم او تاریک شود، و بدین گونه خود را کور روحانی می‌گرداند و تاریکی و ظلمت را به اطراف خود می‌فرستد. اپرم با بازیگوشی حوا و مریم را به چشمان چپ و راست دنیا تشبیه می‌کند:

دنیایی که تو می‌بینی دو چشم ثابت دارد:

حوا چشم چپ او، و کور بود،

در حالی که مریم چشم راست درخشان اوست.

از طریق چشمی که تار شده بود تمام دنیا تاریک گشت،

و انسان چنگ انداخت و تصور کرد که هر سنگی

که او روی آن لغزیده خدایی بوده است، و دروغ را حقیقت خواند.

اما هنگامی که دنیا توسط آن چشم دیگر و نور آسمانی که در میان آن ساکن بود

روشنایی یافت، انسان بار دیگر با خدا آشتی کرد، که متوجه شد آنچه که بر آن

لغزش خورده زندگی او را نابود خواهد ساخت.

این انتخاب که آیا ما اجازه می‌دهیم نور به داخل چشمانمان راه یابد یا نه کاملاً به

خود ما بستگی دارد.

بنابراین همه چیز در گرو واکنش فردی است. این تمرین اراده آزاد انسان است: آیا

او می‌خواهد اجازه دهد که فیض روح القدس در درون او نیز کار کند، یا می‌خواهد که آن

را «محدود» سازد؟ همچنان که اپرم تأکید دارد، این مسؤولیتی اعجاب برانگیز است. در

این گونه مفاهیم می‌توانیم اهمیت سمبولهای آب و آتش را در تعمید و در راز نان و جام ببینیم. این عناصر به خودی خود مبهم هستند، آنها می‌توانند نابود کننده یا حیات بخش باشند، آتش روح القدس که برای ابرم وارد حوضچه آب تعمید و نان و شراب در هنگام تقدیس آنها می‌شود چیزی را از این خصوصیت مبهم نگاه می‌دارد، بدین گونه که همان قدر نیز آتش داوری هست و آنهایی را که با این رازها با تحقیر روبه‌رو می‌شوند می‌بلعد.

عجاب تمام این الهامات در ابرم را می‌توان از بندبرگردانهای ذیل، از سرودی زیبا درباره تن‌گیری خدا، روح القدس و رازهای مقدس، مشاهده کرد.

در نان تو روح القدس پنهان است که بلعیده نمی‌شود
 در شراب تو آتشی ساکن است که نوشیده نمی‌شود
 روح القدس در نان توست، آتش در شراب تو،
 اعجابی آشکار، که لبهای ما دریافت داشته‌اند ...
 اسرافیل نمی‌توانست زغال گداخته را با انگشتان خود لمس کند،
 بلکه فقط آن را نزدیک دهان اشعیا آورد:
 اسرافیل آن را نگاه نداشت، اشعیا آن را فرو نداد،
 اما خداوند به ما اجازه داده هر دو کار را بکنیم ...
 آتش در خشم نازل شد و گناهکاران را بلعید.
 آتش شفقت نازل شد و در نان ساکن گردید.
 به جای آن آتش که بشریت را بلعید،
 تو آتش را در نان فرو داده و حیات یافته‌ای.
 آتش نازل شد و قربانیهای الیاس را بلعید.
 آتش شفقت به قربانی زنده برای ما تبدیل شده.
 آتش نان و شراب ما را بلعید.

ما، خداوندا، آتش تو را در نان و شراب تو صرف کرده‌ایم.

تبدیلی که در نتیجه نزول آتش تقدیس کننده روح القدس در نان و شراب انجام می‌شود، برای ابرم به مثابه مدلی برای سایر دگرگونیها در دنیای مادی که می‌تواند توسط همکاری انسان با روح القدس به وجود آید، عمل می‌کند، به عنوان مدلی برای دگرگونی نه فقط در خود ما بلکه همچنین در دنیای مادی اطراف ما و تحت تأثیر استفاده از چیزها توسط ما.

من سعی کرده‌ام در این رساله، متأسفانه به طرز کاملاً ناکافی، تا حدودی طرز نگرش

اپرم به چیزها را نشان دهم: هجوم کامل مذهب به درون زندگی عادی و روزمره، و حالت اعجاب و ستایشی که به روح القدس اجازه می‌دهد تا ملکوت خدا را در هر کدام از ما برقرار سازد. موضوع اساسی که اپرم نیز متوجه آن است واکنش ماست، اجازه دادن به عمل روح القدس در درون ما، اجازه دادن به او تا فلسها را از برابر چشمان ما بردارد، تا ما بتوانیم مسیح تبدیل هیئت یافته را ببینیم و از طریق او، دنیای تبدیل شکل یافته را. عجیب این که گرچه ماراپرم هرگز به تبدیل هیئت اشاره نمی‌کند، اما بسیاری از اشعار او تفسیرهای زیبایی هستند درباره معنی و عملکرد این واقعه. شاید بتوانم با قسمتی از یک شعر که ماراپرم در آن راز نان و جام را در مفهوم تجلی دیگری از مسیح بر سر کوه بیان می‌دارد، به این بحث خاتمه دهم:

دهان ما کوچکتر از آن است که سپاس گوید،

زبان ما قاصر از ادای نیایش،

زیرا او، که برایش آسمانها کوچکند،

خود کوچک گردید، و خود را در دستهای ما محدود ساخت.

کوه سینا، که بر آن فرود آمد،

با برقی عظیم لرزید؛

قدرتی که کوه را به حیرت انداخت،

انگشتان ما به آن چنگ انداخته آن را نگاه داشت.

زمین، دریا و آسمان محدود گشته اند

زیرا که در کف دستهای خدا هستند،

باوجود این دهان ضعیف انسان، ناچیز در مقایسه،

کافی است تا او را نگاه دارد!

* * *

۷- رازهای مخفی در پهلوی مسیح

نیزه‌ای که بهشت را بازمی‌گشاید

مارا پریم هنگامی که در تفسیر خود در مورد دیاتسارون (مجموعه چهار انجیل که در یک انجیل گردآوری شده) به آیه یو ۱۹: ۳۴ می‌رسد که «یکی از سربازان پهلوی عیسی را با نیزه‌ای سوراخ کرد و بلافاصله خون و آب از آن جاری گشت»: لحن نوشته او به نثری غزل‌گونه تبدیل شده اعلام نماید:

من به سوی تمام اجزای بدن تو دویدم، و از تمام آنها هر نوع هدیه‌ای را دریافت کردم. از طریق پهلویی که با شمشیر سوراخ کردم وارد باغی شدم که با شمشیر محصور شده بود. بگذار تا از طریق آن پهلوی سوراخ شده وارد شویم، زیرا که ما مشورت آن دنده‌ای که جدا شده بود را گوش کرده‌ایم. آن آتشی که در آدم شعله‌ور بود، او را در آن دنده‌اش سوزاند. بدین دلیل پهلوی آدم دوم سوراخ گشت، و از آن آب جاری شد تا آتش آدم اول را خاموش کند.

و قدری دیرتر او ادامه می‌دهد: «خون و آب از آن جاری گشت»: این همان کلیسای اوست که بر «پهلوی» او بنا شده. درست همانند مورد آدم که همسرش از پهلوی او برداشته شد. همسر آدم «دنده» او بود، همان‌گونه هم «خون» خداوند ما کلیسای اوست. از دنده آدم مرگ صادر شد، و از پهلوی خداوند ما حیات». درون این جملات جوهره موضوع ما قرار دارد، رازهای مخفی در پهلوی خداوند ما.

با نگاهی به عقب به شرح بهشت در کتاب پیدایش، و نگاهی به جلو به بهشت نوین، حیات رازهای مقدس کلیسا، این آیه یو ۱۹: ۳۴ را می‌توان به عنوان نقطه تمرکز تفسیر متون مذهبی سریانی خواند. روابط نمونه‌ای این آیه به طرزی باورنکردنی غنی هستند، و من تلاش خواهم کرد که به بعضی از جنبه‌های بسیار مهم آن اشاره کنم.

این آیه دارای سه نقطه شروع برای تفسیر نمونه‌ای مذهبی می‌باشد - پهلوی، سوراخ کردن توسط نیزه، و خون و آب که از آن جاری می‌شود. دو مورد اول پیوندی با گذشته را به وجود می‌آورند، در حالی که آخری در دورنمای وسیع تاریخ نجات به سوی آینده اشاره دارد. پهلوی مسیح بر پهلوی آدم، بر دنده او که از آن به طرز معجزه‌آسایی حوا بیرون

کشیده شد دلالت می‌کند (پید ۲: ۲۱): نیزه نیز به همین گونه نگاهی دارد بر شمشیر چرخنده کروبیان که انسان سقوط کرده را از بهشت جدا کرده است (پید ۳: ۲۴)، خون و آب، از سوی دیگر، نشانه‌های قبلی از کلیسا و رازهای مقدس، تعمید و شام خداوند است. سوراخ شدن پهلوی انسان دوم موجب ورود مجدد بشریت-آدم اول- به بهشت می‌شود. «از او آب و خون جاری گشت»، آدم شسته شد، احیا گردید و به بهشت بازگشت. چنان‌که اپرم نیز در سرودی اعلام می‌کند. در اثری از قرن ششم با عنوان «غار گنجها» (*The Cave of Treasures*) گفته می‌شود، که چگونه چنین امری صورت پذیرفت: «خون و آب (از پهلوی سوراخ شده مسیح) بر دهان آدم فرو ریخت (که بر طبق روایات اولیه درست در زیر صلیب مدفون شده بود)، آدم نجات یافت و ردای جلال را بر تن کرد (به کلامی دیگر، تعمید یافت) و مسیح با خون خود فرمان بازگشت او را نوشت و توسط دستان آن دزد ارسال داشت (به آن کروی می‌محافظ بهشت). در این جا ما در واقع زمینه‌ای برای تهیه شمایل‌های قرون وسطایی از مصلوب شدن مسیح را داریم، که جمجمه آدم درست در پای صلیب قرار دارد.

قبل از این که در رشته‌های اصلی این تار تنیده شده از نمونه‌گذاری به اکتشاف بیشتر بپردازیم می‌باید اشاره شود که، به دلیل رابطه‌های نمونه‌ای مابین «شمشیر» در کتاب پیدایش و «نیزه» در یوحنا، و نیز مابین «دنده» آدم و «پهلوی» مسیح، می‌توان از همان واژه در هر دو متن استفاده نمود. این را می‌توان در سروده‌ای از اپرم در مورد مصلوب شدن ملاحظه کرد:

شاد هستی تو، ای چوب زنده صلیب،
 زیرا نشان دادی که یک شمشیر مخفی برای مرگ می‌باشی.
 زیرا با آن شمشیری که او را زد
 آن پسر مرگ را زد، هنگامی که خود او نیز توسط آن زده شد.
 شمشیری که مسیح را سوراخ کرد آن شمشیر محافظ بهشت را دور
 ساخت، بخشایش او سند دین ما را پاره کرد.
 بازگشت به بهشت، که البته در انتظار برای رازهای مقدس است، به طرز بسیار زیبایی
 در سروده‌ای دیگر از اپرم به نمایش درآمده:
 متبارک است آن بخشاینده که شمشیر را دید
 در کنار بهشت، سد راه به درخت حیات.
 او آمد و خود جسمی پوشید
 که زخمی شد تا با باز شدن پهلوی او،

بتواند راه را به سوی بهشت باز کند.

پهلوی مسیح و دنده آدم

چنان که خواهیم دید، پهلوی سوراخ شده مسیح به «عروس» که کلیسا و رازهای مقدس است تولد می دهد، زیرا این پهلوی، یا «دنده» آدم که به حوا تولد می دهد، نمونه ای برای عهدعتیق فراهم می سازد. یعقوب سروق، شاعر ارتدکس سربانی اوایل قرن ششم، این گونه بیان می کند:

پهلوی داماد سوراخ شده و از آن عروس به در آمده است،
به کمال رساندن نمونه ای که آدم و حوا فراهم کردند.

زیرا خدا از ابتدا می دانست و مجسم کرده بود
آدم و حوا را به شباهت چهره تنها- مولودش:

او روی صلیب خوابید، همان گونه که آدم به خوابی عمیق فرو رفت،
پهلوی او سوراخ شد و دختر نور از آن بیرون آمد،

- آب و خون به عنوان تصویری از فرزندان الهی

تا وارثین پدر باشند که تنها- مولودش را دوست دارد.

حوا در نبوت مادر تمام زندگان است-

چه چیز، به جز تعمید، مادر حیات است؟

همسر آدم جسمهای بشری زایید که مقهور مرگ است،

اما این باکره بر موجودات روحانی تولد می دهد که برای همیشه زنده اند.

پهلوی آدم به زنی تولد داد که به فناپذیران تولد می دهد.

در صلیب شدن او نمونه هایی را که ترسیم شده بود به کمال رساند

و آن راز مخفی که پوشیده بود خود را آشکار ساخت.

در این جا توجه یعقوب اصولاً بر تفاوت مابین حوا و عروس قرار دارد، در عبارات دیگر، به هر حال او بیشتر متوجه طبیعت اعجاب برانگیز تولد دادن است، و نتیجتاً دو عنصر دیگر به این تور پیچیده نمونه گذاری اضافه می کند: تولد معجزه آسای خود آدم از زمین باکره، و ولادت مسیح از مریم باکره:

زمین باکره در شیوه ای مقدس به آدم تولد داد

تا به روشنی به تولد بخشیدن مریم اشاره کند.

آدم نیز به نوبه خود خوابید، و پهلوی او شکافته شد:

و از آن حوا بیرون آمد تا مادر تمام دنیا باشد،

به عنوان تجسم آن خواب مرگ بر روی صلیب

و آن پهلو که به تعمید تولد داد.
 آدم خوابید و به تمام جهان مادری داد.
 نجات دهنده مُرد، و از او آب تعمید جاری گشت،
 اگر پهلو به حوا تولد داد، آن گونه که نوشته شده،
 پس باکره نیز پسر را مولود ساخت، همان گونه که اشاره شده.

اینها بعضی بازتابهای مهمتر نمونه گذاری هستند که در این آیه موجود است، با نگاهی به عقب، به آدم و حوا و توصیف داستان بهشت از یک سو، و به تولد اعجاب برانگیز خود مسیح از مریم از سویی دیگر، ما اینک در وضعیتی قرار داریم که بهتر است به جنبه های دیگر یو ۱۹:۳۴ توجه کنیم. قبل از هر چیز باید توجه خود را به دو موضوع در کلمات انجیل معطوف داریم. فعل «صادر گشت» و کلمات «خون و آب». هر دوی اینها اغلب به طور ضمنی تغییر می یابند تا بدین وسیله ارتباطات مشخص آیه را نشان دهند. موضوع ترتیب کلمات بسیار صریح است: زیرا پدران کلیسا منظمأً «آب» را به عنوان آب تعمید، و «خون» را به عنوان خون شام مقدس برداشت کرده اند، و همیشه تمایلی قوی وجود داشته تا از آنها در ترتیب «آب و خون» ترجیحاً، و نه «خون و آب» نقل کنند.

موضوع دیگر پیچیده تر است. بسیاری مواقع در کنایه ها به این آیه، از «جاری شدن آب و خون» و نه «صادر شدن» از پهلولی مسیح صحبت می شود. هدف این تغییر این است که جمله را با تفسیری به طور خاص مسیحی از یو ۷:۳۷، ۳۸ ارتباط دهند: به جای درک «نهرهای آب زنده» که از ایماندار پر شده از روح القدس جاری می شود (به پیروی از تفسیر بیشتر معمول)، تعدادی از پدران کلیسا هم یونانی و هم سریانی بر ترتیب دیگری برای این آیه تأکید دارند «اگر کسی تشنه است، پس بگذار تا هر کسی که به من ایمان دارد نزد من بیاید و بنوشد، چنان که کتاب مقدس می گوید "از بطن او چشمه های آب زنده جاری خواهد گشت"». بنابراین به طور مثال، ما می بینیم که یعقوب سروق در یکی از نامه هایش از «گوسفندان» صحبت می کند (که منظور فرد تعمید یافته است) که جمع شده اند «تا از آبی که از صلیب جاری شده بنوشند». معرفی کلمات دیگری از یو ۷:۳۸ به عنوان رفرانس به یو ۱۹:۳۴، آن گونه که ما در موعظه یعقوب درباره ارا به حزقیال می یابیم، نسبتاً کمتر معمول است. «در آن سرزمین "نهرهای آب زنده" خروشان جاری گشت از چشمه ای که شمشیر بر جلجتا سوراخ نمود». از قطعه ای دیگر نیز کشف خواهیم کرد که این «چشمه» چیزی نیست جز چشمه بهشت، مبدأ چهار رود عظیم (پید ۲:۱۰) به آسانی می توان خود را با سایر روابط نمونه ای که یعقوب معرفی می کند درگیر کرد، مثلاً با چشمه آبی که با ضربه زدن به صخره توسط موسی به وجود آمد (خروج ۱۷:۶؛ اعد ۲۰:۱۰) اما باید خودمان را آماده نماییم تا بتوانیم درباره برخی اشارات ضمنی پهلولی

سوراخ شده، راز نان و جام و کلیساشناسی تعمق کنیم.

عروس از پهلوی مسیح

تولد حوا از آدم اغلب با تولد کلیسا یا تعمید (که بیشتر جنبه شخصی دارد) از پهلوی مسیح مقایسه می شود. همان گونه که یعقوب در جایی صراحتاً می گوید «از پهلوی او مادر ثانویه، تعمید، جاری گشت». و در جای دیگر دقیق تر:

مسیح آمد و تعمید را بر روی صلیب خود افتتاح کرد

تا به جای حوا «مادر چیزهای زنده» شود.

آب و خون، برای تولید فرزندان روحانی، جاری گشت،

و تعمید به «مادر چیزهای زنده» تبدیل گردید

جالب توجه این که یکی از مراسم تعمید ارتدکس سریانی در واقع از این مراجع بهره گرفته و در نیایش برای تقدیس آب از آنها استفاده می کند.

(...) آب را تقدیس نما، و به جای رحم حوا که فرزندان فناپذیر و فساد یافتنی به وجود آورد، باشد که این بطن از آب فرزندان تولید کند که آسمانی، روحانی و جاویدان باشند. و باشد که روح القدس زنده تو بیاید، ای خداوند، و بر این آب قرار گرفته ساکن گردد، و آن را تقدیس نموده به شباهت آبی درآورد که از پهلوی تنها - مولود تو بر روی صلیب جاری گشت.

حوای جدید، که از پهلوی آدم دوم متولد شده بعضی مواقع توسط یعقوب به عنوان «عروس» نیز توصیف شده است:

مسیح بر روی صلیب خوابید، و تعمید از او جاری گشت.

داماد خوابید، و در خواب پهلوی او شکافته شد،

او به عروس تولد داد، همان گونه که برای حوا اتفاق افتاد، در آدم نمونه او.

سکوت خواب مرگ بر روی صلیب بر او قرار گرفت،

و از او مادری بیرون آمد که به همه موجودات روحانی تولد داد:

خداوند آدم، حوای نوین را در خواب او تولید کرد،

تا به عنوان مادر فرزندان آدم خدمت کند، به جای حوا.

از پهلوی آن زنده که مُرد

آب و خون برای تولید کودکان روحانی

جاری گشت تا بدین وسیله

زندگی دهد.

آن مرده که زنده بود پس از مرگش عجایب نشان داد:
 از او خون جاری گشت، به نشانه این که او زنده بود.
 از او آب جاری گشت، تا نشانه ای باشد که او مرده است
 و خون جاری شد، تا تعلیم دهد که او زنده است، گرچه مرده.
 تجسم عروسی نیز در واقع مابین نویسندگان سریانی به مفهوم تعمیدی آن رایج است:
 تعمید، نامزدی روح با مسیح است و عهدعتیق در نامزدی راحیل از یعقوب بر سر چاه
 نمونه ای مناسب عرضه می کند (پید ۲۹):

مسیح گناه را دید که بر روی سرچشمه جهان قرار گرفته
 تا انسان به جریان مفرح زندگی دست نیابد.
 مسیح امتها را دید که همانند گوسفند از خشکسالی رنج می برند،
 با چشمه حیات که با گناه همانند صخره ای، پوشیده شده.
 او کلیسا را، همانند راحیل، دید و از حضور او خوشنود شد، و
 بار گناه را، که همانند صخره سنگین بود، برداشت،
 حوضچه تعمید را برای عروسی افتتاح کرد تا او
 خود را در آن شستشو دهد.

ایرم در تفسیر خود درباره دیاتسارون از نامزدهای مربوط به عهدعتیق بر سر چاه آب
 فهرستی می دهد - از ربکا، راحیل، و صفورا. او می گوید، تمام اینها نمونه هایی بودند از
 نجات دهنده ما که در آب رود اردن خود را با کلیسا نامزد ساخت.

رود اردن، جلجتا و حوضچه (آب تعمید)

یعقوب سروق در سرودهای خود درباره تعمید، نامزدی کلیسا را تا به تعمید خود مسیح
 به عقب می برد، به جای صلیب، نقطه شروع ما. به هر حال این تناقض برای نویسندگان
 سریانی (و بالاتر از همه یعقوب)، سرچشمه مضاعف تعمید مسیحی است که توسط تعمید
 خود مسیح و پهلوی سوراخ شده او بر روی صلیب به دست آمده: این دو رویداد
 نجات بخش که در زمان تاریخی از هم جدا هستند، در زمان تقدیس شده به صورت یک
 واحد منفرد درمی آیند. به علاوه، هنگامی که تحت شرایط جهانی صحبت می کنیم، این
 کلیساست که عروس است، که نامزدی او در تعمید و سپس مصلوب شدن مسیح برگزار
 می شود، درحالی که در هر تعمید مسیحی این عضو منفرد کلیساست که به نوبه خود
 «عروس» خاص مسیح می شود.

یعقوب می تواند این نوع گفتگو را به طرزی بسیار زنده بسط دهد:

پسر پادشاه بر روی جلجتا جشن عروسی در خون برپا ساخت.
 در آن جا، دختر روز به ازدواج او درآمد، تا متعلق به او باشد،
 و انگشتری سلطنتی در میخها به دستهای او کوبیده شد.
 با خون مقدس او این عروسی انجام پذیرفت
 دست او (دختر) را گرفت، زیرا او (دختر) عشق خود را برای او در لحظه
 شرمساری خویش نشان داده بود.
 وی (دختر) را بر دست راست خود نشانند، تا با او باشد،
 او را به باغ هدایت کرد- حجله عروسی که برای او آماده کرده بود.
 قطعه ای دیگر نیز در سروده بسیار زیبای او درباره نقاب موسی یافت می شود:
 پاکدامنی و اتحاد مقدس
 عروس و داماد، متحد در روح و تعمید، از آب تعمید می آید.
 زنان به شوهرانشان بدین شیوه
 که کلیسا با پسر خدا متحد شده است، ملحق نمی شوند.
 کدام داماد برای عروس خود می میرد، به جز خداوند ما؟
 کدام عروس به دنبال مردی کشته شده می گردد تا شوهر او باشد؟
 از ابتدای جهان تا کنون، چه کسی هرگز خون خود را
 به عنوان هدیه عروسی داده است،
 به جز آن مصلوب شده که ازدواج را با زخمهای
 خود مهر کرد؟
 چه کسی هرگز جسدی را در میان جشن عروسی نهاده شده
 دیده است،
 با عروسی که آن را در آغوش گرفته و در انتظار تسلی یافتن توسط اوست؟
 در کدامین جشن عروسی به جز این، آنها جسم داماد را
 به جای غذا برای میهمانان شکستند؟
 زنان توسط مرگ از شوهران خود جدا می شوند،
 اما این عروس توسط مرگ به محبوب خود ملحق شد!
 او بر روی صلیب مرد و جسم خود را به عروس پر جلال داد،
 که آن را می چیند و هر روزه بر سر میز او می خورد.
 او پهلوی خود را گشود و جام خود را با خون مقدس مخلوط ساخت،
 تا به او (عروس) برای نوشیدن بدهد، شاید او بتهای بسیار خود را فراموش کند.

او (عروس) او را با روغن تدهین کرد، او را در آب بر خود گرفت، او را در نان صرف کرد.

او (عروس) او را در شراب نوشید، تا جهان بداند که آن دو یک تن هستند. او بر روی صلیب مرد اما آن عروس او را با دیگری معاوضه نکرد: عروس پر از محبت برای مرگ اوست، زیرا می داند که از آن او زندگی دارد. مرد و زن اساس این راز بودند،

آنها به عنوان یک تصویر و نمونه و تجسم برای واقعیت عمل کردند به وسیله آنها موسی این راز بزرگ را اعلام کرد، پوشیده و زیر نقابی پنهان شده تا آشکار نباشد.

رسول بزرگ زیبایی آن را برملا ساخت، و آن را به جهان نمایاند، و بدین گونه سخنان موسی «آن دو یکی خواهند بود» درخشنده باقی ماند. در کلیسای ارتدکس سریانی و در کلیسای شرق این موضوع که کلیسا عروس مسیح است در مراسم رسمی، کاملاً زنده نگاهداری شده. آنچه در ذیل آمده از مراسم آخرین یکشنبه سال نیایشی سریانی شرقی است، که به «چهارمین یکشنبه تقدیس کلیسا» معروف است.

ای کلیسا، پسر پادشاه را سپاس بدار
که خود را به تو نامزد کرده، تا تو ملکه اش باشی.
او تو را با خود به حجله عروسی اش آورده،
خون را به عنوان هدیه عروسی از پهلوی خویش جاری ساخته،
تو را با ردای لایزال و باشکوه نور پوشانیده
و تاج جلال درخشان بر سر تو نهاده.

«شراب نو» پنطیکاست

چون مراسم شام خداوند نقطه اوج مراسم تعمید سریانی است، هنگامی که نویسندگان همچون یعقوب درباره پهلوی مسیح که «تعمید را افتتاح می کند، که مادر نوین است» صحبت می کنند آنها حتماً در فکر خود به یاد راز نان و جام و آب تعمید نیز هستند. در واقع «خون» را همیشه تفسیری به عنوان شام خداوند داده اند، که قبلاً ملاحظه کردیم. فیلوگزنوس در نامه خود اظهار می دارد:

«خون و آب از آن جاری شد»: آب تعمید همراه با خون که آمرزش گناهان را می آورد. به وسیله «آب» به حوضچه تعمید اشاره شده، و توسط «خون» به

رازهای مقدس که هر بار که آنها را دریافت می‌داریم پاک می‌کنند. یعقوب سروق در موعظه‌ای در باب پنطیکاست ابعاد جدیدی را معرفی می‌کند، و با ذکر اعراف ۱۳:۲ به عنوان مرجع، به پنطیکاست و مستی ادعایی شاگردان و رسولان اشاره دارد: در واقع، او می‌گوید که، تمسخرکنندگان که ادعا می‌کردند «با شراب نو مملو هستند» چندان هم از واقعیت دور نبودند، اما در این حدس که آن «شراب نو» از حبه‌های معمولی انگور فشرده شده بود اشتباه می‌کردند:

— زیرا کدام شراب معمولی می‌توانست چنین حکمتی بدهد؟
نه، این صلیب بود که شراب آن آنها را به حرارت در صحبت واداشت.
آنها حکمت جدیدی از آن دریافت کردند، که احتیاج به آموزش نداشت.
این همان شیرهای بود که یهودیان در جلجتا با پا فشرده بودند،
که به آنها اشتیاق شدید بخشید و هر زبانی را به آنها تعلیم داد.
این «شراب نو» بود که پهلوی پسر خدا جاری ساخته بود، که به عنوان معلم آنها عمل می‌کرد، و آنها را در چیزی که می‌داد غنی می‌ساخت.
یا همان گونه که در کتاب نماز کلدانیها آمده: «گوسفند، که توسط خون پاک نجات یافت، با شرابی که توسط شمشیر فشرده شده بود مست گردید».
این به نوبه خود ما را وارد حیطه دیگری از تصورات نمونه پردازی می‌کند، که مخصوصاً برای نویسندگان سریانی عزیز است، مسیح علاوه بر «شراب» (یو ۱۵)، همچنین به عنوان «خوشه» انگور که کالیب از سرزمین موعود هدیه آورد (اعد ۱۳:۲۳)، و نیز به عنوان «انگور» در خوشه که در آن برکت نهفته است (اش ۸:۶۵) دیده شده. قطعه ذیل از سیریلونا (Cyrillona) سراینده دیگر سریانی می‌باشد:

شراب در پنهان رسیده شد:
آنها برای سی سال در انتظار ماندند.
گرسنگان شنیدند، و هجوم آوردند،
آدم از قبر دوان دوان آمد،
و حوا نیز از هاویه پدیدار گشت،
کلیسا از کوهها به گرد هم آمد،
امتها از هر ربع مسکون جمع آوری شدند،
آنها خوشه را از بالای صلیب
آویزان دیدند.
جلجتا نهال تاک شد

که از آن شیرینی جاری گشت:
 آنها با لبهایشان خون او را دریافت کردند،
 با دستهایشان حقیقت او را چیدند.
 شراب، مسیح است که نزد ما آمد،
 در محبت خود خوشه را به ما داد.
 که سر خود را با شادمانی خم کرد،
 زیرا خوشه برای چیدن است،
 همان گونه که خداوند ما سر خود را خم کرد
 در برابر برده ای که او را زد.
 جوانه تاک ناله ای بر نمی آورد
 هنگامی که کارگر آن را قطع می کند،
 همین گونه نیز مسیح کلمه ای ادا نکرد
 وقتی که قیافا در مسند داوری نشست.
 داس نهال تاک را قطع می کند
 نهرهای آب جاری می شوند،
 شمشیر مسیح را سوراخ کرد
 و از آن جا نهرهای بخشایش جاری شد،

کلیسا، رازهای مقدس و مریم

با نگاهی به عقب، به این تور پیچیده نمونه گذاری اینک می توانیم درک کنیم که برای پدران کلیسای سریانی، کلیسا اصولاً دارای جنبه ای دوگانه است. از یک طرف خود را در رازهای مقدس، تعمید و راز نان و جام متجلی می سازد و از طرف دیگر نمایانگر کاملیت تمام اعضای آن است. کشش مابین این دو سطح مختلف آن به نظر من مهم و پر معنی است. برای جلوه ضد و نقیض موضوع: کلیسا، توسط رازهای مقدس، که وسیله ای هستند برای تقدیس کلیسا، و نیز توسط فرد فرد اعضای آن معرفی می شود. به عبارت دیگر راز نان و جام، جایی که روح القدس شراب و نان را تقدیس می کند، مدلی است برای آنچه که می باید برای فرد مسیحی اتفاق بیفتد: فرد مسیحی باید توسط همکاری با روح القدس، به روح اجازه دهد تا او را تقدیس کند، تا او نیز یک شمایل مسیح شود، همان گونه که نان و شراب تقدیس شده نیز شمایل مسیح هستند. این مدل در این جا وسیله نیز هست.

اما مدل دیگری این بار از شخصی که همکاری کامل او با روح القدس موجب ولادت خدا به عنوان انسان گردید نیز در دسترس است. مریم، یا حوای نوین، در این تور نمونه ای که در اطراف یو ۱۹:۳۴ قرار دارد کاملاً جای می گیرد و نقش او در آن جا در بسیاری جهات مترادف است با آن عروس که از پهلوی مسیح صادر شد. به کلامی دیگر، نقش او در طرح الهی مترادف است با کلیسا و رازهای مقدس. او مسیح را مولود می سازد، آنها به «شمایلهای» مسیح تولد می بخشند. او حوای نوین است که به جای گناه مسیح را به جهان وارد می سازد، و کلیسا نیز حوای نوین است، عروس که از پهلوی آدم ثانویه متولد شده. البته مریم با کلیسا هم هویت نیست اما معرف مدلی است برای کسانی که مجموعاً کلیسا را تشکیل می دهند. با دیدی از این زاویه، مریم جهان کوچکی از کلیسادر جنبه ثانویه آن است. به عنوان جماعت مسیحی و در عین حال نمونه ای از آنچه که کلیسا باید باشد.

طبیعت رابطه مابین نقش مریم و نقش کلیسا و رازهای مقدس همچنین توسط روند متقارنی که پدران سریانی در ورای نمونه گذاری در مورد پهلوی مسیح می دیدند روشن شده. نزول و تولد اعجاب انگیز خدا به این جهان مستلزم همکاری افراد بشر با روح القدس است. فقط در این صورت است که تولد اعجاب انگیز رازهای مقدس از پهلوی مسیح می تواند موجب صعود انسان به نزد خدا شود. بنابراین نقش مریم را می توان به طور اصولی به عنوان تکمیل کننده ای برای کلیسا و رازهای مقدس در روند طرح الهی دید.

در درون این نمونه گذاری گیج کننده و جالب با مسایلی با عمق فکری عظیم روبه رو می شویم.

در این جا با بیان دو قطعه جالب به بحث خاتمه می دهیم که در آنها مریم به رابطه نزدیکی با نمونه گذاری که در اطراف یو ۱۹:۳۴ قرار دارد آورده شده. در اینجا ما به ورای ترادفهای معمولی و اختلاف مابین حوای قدیم و حوای نوین می رویم. اولین قطعه از یعقوب سروق است، که با انتخاب کلماتی با طنین خاص انجیلی و با ظرافت تمام چیزی را از رابطه مریم با رازهای نهفته در پهلوی مسیح بیان می کند:

مریم آن «چاه نوین» است که آبهای زنده از آن جاری گشت

ولی او با وجودی که سوراخ نشده، به نهرهای فراوانی برای جهان تشنه تولد داد.
قطعه دوم تفسیری بسیار حیرت آور از لو ۲:۳۵ را می دهد، نبوت شمعون به مریم که «شمشیری روح تو را نیز سوراخ خواهد کرد». هماهنگی انجیلی که به عنوان دیاتسارون شناخته می شوند آشکارا این آیه را به نوعی دیگر می خواند، در این جا مریم فاعل فعل

است «تو موجب خواهی شد تا شمشیری از درون تو بگذرد». اپرم در تفسیر خود درباره دیاتسارون این آیه را شکسته و چندین تفسیر ممکن عرضه می نماید که اولین آنها این است:

«تو موجب خواهی شد که شمشیر عبور کند»: شمشیری که از بهشت حفاظت می کرد زیرا حوا توسط مریم دور شده بود.

افکار فشرده اپرم در این جا توسط یعقوب سروق روشن می شود که می گوید: توسط مریم راه به سوی عدن، که بسته شده بود، دوباره قابل عبور گردید. مار گریخت و انسان توانست به نزد خدا برود.

توسط مریم کروی شمشیر را کنار گذارد، تا دیگر از درخت حیات (مسیح) که اینک خود را تسلیم کرده بود تا خورده شود، حفاظت نکند. اما بگذاریم مار اپرم آخرین سخن را با قطعه ای که یادآور نقل قول آغازین ماست به پایان برد:

از صخره آب جاری شد برای امت یهود که از آن نوشیده قوت یافتند.
از چوب در جلجتا چشمه حیات جاری شد برای امتهای.
توسط لبه شمشیر راه به سوی درخت حیات محافظت می شد،
اما اینک خداوند آن درخت خود را به عنوان خوراک به امتهای داده است.
درحالی که به آدم اول درختان عدن به عنوان غذا داده شده بود،
آن کارنده عدن خود برای جانهای ما غذا گردیده است.
ما با آدم از بهشت دور شدیم، هنگامی که او آن را ترک کرد،
اما اینک که آن نیزه توسط دیگران برداشته شده،
بگذار کمر ببندیم و داخل شویم.

* * *

۸- یعقوب سروق دربارهٔ

نقاب موسی

شکوه اصلی ادبیات سریانی در اشعار مذهبی آن نهفته است. درحالی که مارا پرم از قرن چهارم همیشه به عنوان نابعه یک سر و گردن بالاتر خواهد ایستاد، بسیاری شعرای دیگر از قرون بعدی هم هستند که در روایات سریانی به عنوان اساتید این هنر اعلام شده اند، و قطعاتی منتخب از آثار آنها تا به امروز زینت بخش مشهور کتب نیایشی کلیسای شرق و کلیساهای ارتدکس سریانی و مارونیت است. شاید هم البته با اپرم. اما بسیار متفاوت (و مستدل تر) از اپرم در سبک، شاعر ارتدکس سریانی یعقوب سروق است که پیر کلیسا و معاصر رومانوس (Romanos) شاعر مشهور بیزانس می باشد. هم یعقوب و هم رومانوس در واقع به سوریه تعلق دارند که در قرون چهارم تا ششم یکی از مراکز بزرگ و خلاقه فرهنگ اولیه مسیحی بود.

اطلاعات کمی دربارهٔ زندگی یعقوب وجود دارد. او از قرار معلوم همزمان با تشکیل شورای سرنوشت ساز کالسدون (در ۴۵۱) در کورتام (Curtam) که دهکده کوچکی در کنار رود فرات بود به دنیا آمد، او می توانسته در مدرسهٔ ایرانیها در ادسا تحصیل کرده باشد. اغلب اوقات زندگی او در کورپیسکوپوس (Chorepiskopos) در حوالی سروق (محلّی مابین ادسا و رود فرات)، سپری شده و نهایتاً در سال ۵۱۹ در Batnan da- Se- rugh (سروق امروزی) به منصب اسقفی برگزیده شد. او دو سال بعد در سال ۵۲۱ درگذشت. این حقیقت که او را درست بعد از جلوس به سلطنت ژوستین اول کالسدونی به اسقفی برگزیدند (۲۷-۵۱۸) باعث شده که بعضی از محققین تصور نمایند که او از حامیان دستورالعمل مسیح شناسی «دو طبیعتی» که در کالسدون بیان شد، بوده است. دلایل و شواهد داخلی در نوشته های خود او به هر حال آشکار می گرداند که او جزء dia-krinomenoi یا «تعلل کنندگان» بوده است که با این طرز فکر نهایی شورا (دو طبیعت داشتن) مخالفت می ورزیدند و در عوض آن فرمول کنار گذاشته شده را که، مسیح تجسم یافته دارای «یک طبیعت از دو طبیعت» است را ترجیح می دادند. به همین شکل آشکار

است که برای حالت ملایم یعقوب تلخی و درشتی بحثهای مذهبی آن زمان بسیار ناگوار بوده و در نوشته هایش همیشه ترجیح می داده حقایق الهی را به طور سمبولیک بیان نماید، تا با واژه های فلسفی. در این رابطه او به طور برجسته دنباله رو مارا پرم است. او را در کلیساهای ارتدکس سریانی و هم در مارونیت به عنوان یک قدیس و معلم مذهبی می شناسند. ۲۹ نوامبر روز یادبود اوست.

یعقوب نویسنده ای دارای تألیفات فراوان بود. گرچه تعدادی موعظه ها و مجموعه ای از نامه ها در نشر از او به ما رسیده اما نبوغ واقعی او در حیطة شعر نهفته بود. او ۷۶۳ موعظه منظوم (memre) سروده که از اینها بیش از سیصد عدد باقی مانده است که اغلب درباره موضوعات انجیلی هستند. حدوداً دو سوم از memre های باقی مانده به چاپ رسیده اند که اکثریت آنها را پدری لازاریست به نام پل بجان (Paul Bedjan) به چاپ رسانیده. تعداد اندکی هم به هر حال به زبانهای اروپایی ترجمه شده اند که فقط چند تا از آنها (درباره راز نان و جام) به زبان انگلیسی است.

نحوه برخورد یعقوب با کتب مقدسه همانند اپرم قبل از او و اصولاً خاص اوست. یکی از موعظه هایش که بهتر از همه ایده ای درباره این نحوه برخورد بسیار خلاقه و روشنگر در مورد متون انجیلی به ما می دهد در مورد نقابی است که موسی مجبور شد پس از تئوفانی (ظهور خدا) برکوه سینا بر چهره خود بگذارد (خروج ۳: ۳۳-۳۵) تا اسرائیلیان از درخششی که چهره او به خود گرفته بود گیج نشوند. زیرا درک اسرائیلیان هنوز به اندازه ای نبود که بتوانند تمام حقیقت پیام خدا را که توسط انبیا به آنها رسانیده می شد بفهمند، و نقابی مشابه نیز بر کلمات نبوت قرار گرفته بود. این نقاب فقط توسط ظهور مسیح برداشته شد و از این زمان است که می توان ارتباط حقیقی کلمات انبیا را به درستی درک کرد. همچنین فقط در این زمان است که نمونه ها و سمبولها، اغلب در گوشه هایی از کتب مقدسه که به هیچ وجه انتظار آن نمی رود، زنده گشته و دارای معنی می گردند.

درحالی که اپرم در هر سطر از memre خود از یک رباعی هفت بخشی استفاده می کند یعقوب منظمأ از دوازده بخشی بهره می برد، و همیشه پس از بخش چهارم و هشتم یک فاصله لغتی وجود دارد. برای نمونه:

Lihidaya mkar(h) wa kaltha Abba kasya

پدر مخفی شد باعروسی نامزد شد به یکتا مولودش

razana,it msakkel(h) wa lah wbanbiyutha

و در نبوت به طرز سمبولیک به او تعلیم داد

سروده ۷۹: در مورد نقاب بر چهره موسی

سؤال مطرح شده

روزی مردی بصیر

در مورد معنی سمبولیک نقاب بر چهره موسی از من سؤال کرد:

«چرا و به چه دلیل آن پیامبر بزرگ چهره خود

را پوشانید تا عبرانیان بر او ننگرند؟

به چه دلیل مردی که با خدا صحبت کرد ۵

مستور ایستاده، همانند منظره ای میان آن قوم بزرگ؟ ۲۸۴

سؤال این است، چرا بر چهره

آن منبع نبوت در حضور تماشاگران پوششی قرار داشت؟

اگر می دانی چرا، علت را توضیح ده، چرا

موسی نقاب داشت، تا هیچ کس نتواند چهره او را بگشاید». ۱۰

بیا، ای فیض، ای آشکار کننده رازهای الهی،

باشد که با کمک تو درباره این موضوع که تشخیص دهنده عنوان کرده

صحبت شود.

بیا، و از طریق من صحبت کن، زیرا به میل خود قادر نیستم

در تشریح حقیقت سخن گویم.

از طریق تو و توسط تو، ای فیض، باشد که برخیزانیده شوم تا صحبت کنم. ۱۵

زیرا تو از طریق مکاشفه در تشریح سخاوتمند هستی،

بیا، ای فیض، و با خود این مکاشفه را بیاور

که دلیل برای آن نقاب عبرانی چه بوده.

درست است که محبت اینک می باید واسطه باشد

زیرا بدون محبت، شنونده درکی ندارد. ۲۰

منظور از نقاب موسی

نقاب بر چهره موسی سمبول این است که:

بر کلمات نبوت نقاب کشیده شده.

خداوند چهره موسی را به این دلیل پوشانید،

که نمونه ای برای نبوت باشد، که آن نیز مستور است.

پدر پسر را در نهان نگاه داشت، بدون این که کسی بداند ۲۵

- و او می‌خواست تا این موضوع را به صورت سمبول به جهان نشان دهد
 ۲۸۵ او مایل بود از طریق نبوت درباره محبوب خود صحبت کند
 بنابراین موسی را پوشانید
 تا او را چهره‌ای برای نبوت سازد،
 تا، هرگاه یک پیامبر بر روی زمین برخاست تا صحبت کند،
 این چهره شناخته شود
 ۳۰ که سخنان او از کسانی که آنها را می‌شنیدند پوشیده بودند،
 که در موضوعی که درباره آن صحبت می‌کرد چیزی پنهان بود،
 و برای این که سخنانش درک کرده شوند، آگاهی از آنچه که
 آنها سمبول آن بودند لازم بود.
 بنابراین او در پیامبر فریاد برمی‌آورد، «من رازی دارم، من رازی دارم»،
 تا دنیا آگاه شود که نبوت شامل رازهایی به زبان سمبولیک است:
 ۳۵ کلمات و اعمال نبوت پوشیده هستند
 نبوت مفهوم خود را در مثلها مخفی می‌کند تا شناخته نشود.
 اشکالی درست می‌کند و حیرت آن را، گرچه در پنهان، ادا می‌کند
 تا دنیا نتواند آشکارا از پسر خدا آگاه شود.
 اگر امتها بتها را تکثیر کردند و جهان را با انواع خدایان مملو ساختند
 ۴۰ بدون این که آگاه باشند که خدا پسری دارد،
 چقدر بیشتر این کار را می‌کردند اگر از پسر پنهان شده آگاهی می‌داشتند.
 این بهانه‌ای برای آنها بود تا بتها را بر روی زمین کثیر سازند!
 بدین جهت پدر هیچ بهانه‌ای برای تکثیر بتها بر روی زمین فراهم نکرد،
 بلکه برعکس فریاد برآورد «خداوند یکی است، خداوند یکی است».
 ۴۵ درحالی که پسرش در نبوت پیشگویی شده،
 و در مثلها و تصاویر از او صحبت شده بود.
- روح القدس از طریق پیامبران صحبت می‌کند
 از طریق روح القدس، به طرز پنهان و به طور سمبولیک،
 ۲۸۶ پیامبران به تمام جهان درباره پسر در نهان خبرها آوردند.
 و نقابی که بر چهره موسی بود گسترده شد
 ۵۰ بر سخنان آنها هرگاه که درباره تنها- مولود سخن گفتند.

- درخشش موسی در حقیقت مسیح بود که در او می درخشید،
و او از عبرانیان پنهان بود تا آنها او را نبینند،
زیرا پدر می دانست که قوم
برای دیدن پسر آماده نیستند، بنابراین او را با نقاب از آنان پوشانید.
۵۵ پیامبران دوستان خدا بودند و در رازهای او سهیم
و بنابراین او در مثلها راجع به آن محبوب خود به آنها اشاره کرد:
او موسی را پوشانید تا دنیا در آن نقاب بتواند
راه و روشی را که نبوت نیز پنهان شده، تشخیص دهد.
تمام عهدعتیق به روش موسی پوشیده شده
در او تمام کتب انبیاء نشان داده شده: ۶۰
درون آن نقاب که بر کتب مقدسه قرار گرفته
مسیح در جلال به عنوان داور نشسته است.
تمام انبیاء هرگونه اشاره به او را در کتابهای خود پوشانیدند
تا از او در برابر بیگانگان صحبتی نشود.
۶۵ موسی نقاب داشت، پس کدام پیامبر چهره او را خواهد گشود؟
آنها بر او نگریستند، و سخنان خود را مستور نمودند:
آنها اشارات خود را به او مخفی کردند، که بر روی نقاب هنگامی که آنها
صحبت می کردند پخش شده بود،
تا از نمونه موسی بزرگ به انحراف نرویم.

عیسی، نور در کتب مقدسه

- ۲۸۷ عیسی نوری درخشان در کتب مقدسه است و بنابراین
۷۰ نقابی بر او افکنده شده تا از دید تماشاگران پنهان بماند.
آن نقاب موسی که آشکارا به تمام جهان فریاد برمی آورد
که کلمات کتاب مقدس به همین گونه مستور می باشد:
موسی مدلی است برای آنچه که در نبوت ادا شده،
نمونه ای برای شخصیت مخفی در عهدعتیق.
۷۵ آن نقاب فقط به وسیله خداوند ما برداشته شد
که در او تمام رازها برای کل جهان توضیح داده شده.
پسر خدا آمد و چهره موسی را آشکار ساخت

۸۰ که پنهان شده بود، و کسی نمی دانست که او چه می گوید.
 عهدجدید وارد شد و به عهدعتیق روشنایی بخشید،
 و تمام دنیا از کلمات آن در شکل آشکار شده اشان آگاهی یافت.
 خداوند ما همچون آفتاب در جهان درخشید، و همه نور دریافت کردند:
 سمبولها، و اشکال، و مثلها همگی توضیح یافتند.
 آن نقابی که بر چهره کتب مقدسه قرار داشت برداشته شد
 و دنیا اینک به وضوح پسر خدا را می بیند.

عروس و داماد

- ۸۵ پدر پنهان عروس را برای تنها- مولودش نامزد کرد،
 بعد از این که او را توسط نبوت به شیوه ای سمبولیک تعلیم داد.
 در محبتش کاخی عظیم برای عروس نور بنا نهاد
 و داماد را به روشهای گوناگون در آن کاخ سلطنتی مجسم نمود.
- ۲۸۸ موسی داخل شد و، همانند هنرمندی ماهر،
 ۹۰ داماد و عروس را ترسیم کرد، و سپس آن نقاشی عالی را با پرده ای پوشانید.
 او در نوشته هایش گفت که «مرد باید پدر و مادرش را ترک کند
 و به همسرش بپیوندد تا آن دو کاملاً یکی شوند».
 موسی پیامبر این شرح از مرد و همسرش را آورد
 چون که توسط آنان از عیسی و کلیسای او سخن می گفت.
- ۹۵ موسی با چشمی برافراشته با نبوت عیسی را دید،
 و این که چگونه او و کلیسایش در آبهای تعمید یکی خواهند بود،
 موسی او را دید که در بطن باکره او (کلیسا) را می پوشد
 و کلیسا را که او را در آب تعمید می پوشد:
 داماد و عروس در روح واحداً به کمال می رسند.
- ۱۰۰ و در این باره بود که موسی نوشت «آن دو یکی خواهند بود»
 اما او اندیشید که امت یهود قادر به درک این راز عظیم نبودند،
 بنابراین او درباره یک مرد و همسر او گفت که «آن دو یکی خواهند بود».
 موسی پوشیده با نقاب، عیسی را دید و او را «مرد» خطاب کرد،
 او کلیسا را نیز دید و او را «زن» نامید:
- ۱۰۵ برای اجتناب از صحبت آشکار درباره موضوع در حضور عبرانیان

- او سخنان خود را به روشهای مختلف پوشانید، و از بیگانگان پنهان ساخت.
و بدین گونه او در درون حجله داماد سلطنتی تصویری رسم نمود.
او آنها را «مرد و زن» نامید، باوجودی که حقیقت را می دانست،
که آن یکی مسیح است و آن دیگری کلیسا، هر دو در نقاب پوشیده شده،
۱۱۰ و او به سادگی آنها را «مرد و همسرش» معرفی کرد.
و چون آن نقاب گسترش یافته بود
هیچ کس ندانست که آن نقاشی عظیم چه بود یا چه کسی را نشان می داد.
بعد از جشن عروسی، پولس وارد شد و دید
که نقاب آن جا افتاده، آن را برداشت و از آن زوج زیبا دور کرد
۱۱۵ بدین جهت او مسیح و کلیسایش را برای تمام جهان آشکار نمود
کسی را که موسی پیامبر در نبوتش ترسیم کرده بود.
رسول لرزید و فریاد برآورد « این راز چقدر عظیم است»،
و نشان داد که آن نقاشی پوشیده شده چیست:
در آنهایی که در نوشته های نبوتی «مرد و زن» خوانده شده اند
۱۲۰ من مسیح و کلیسایش را تشخیص می دهم، آن دو که یکی هستند.
نقاب چهره موسی اینک برداشته شده،
بگذار همه ببینند و زیباییها را که هرگز پژمرده نمی شوند ببینند.
آن راز عظیم که پوشیده بود اینک آشکار شده.
بگذار میهمانان عروسی در داماد و عروس بسیار زیبا شادی کنند.
۱۲۵ او خود را به عروس داد و از یک دختر بینوا متولد شد.
او (دختر) را مال خود ساخت و اینک به او متصل است و در او شادی
می کند.
او به اعماق فرود آمد و آن خدمتگزار کوچک را با خود به بالا برد،
زیرا آنها یکی هستند، و هر جا که او هست، دختر نیز با اوست.
پولس بزرگ، آن که میان رسولان قدرت ادراک عظیمی داشت،
۱۳۰ رازی را که اینک به وضوح از آن صحبت می شود، توضیح داد.
آن زیبایی عظیم که در پرده بود اینک آشکار شده است.
و تمام امتهای جهان درخشش آن را می بینند.
آن نامزد شده، دختر روز را به یک بطن جدید فرستاد،
و آبهای تعمید در رحمت بودند تا او را از نو تولد دهند:
۱۳۵ او در آب آرمید و او (دختر) را دعوت کرد: او فرو رفت،

- خود را با او (مسیح) ملبس ساخت و بالا آمد.
 در مراسم راز نان و جام او (دختر) او را دریافت کرد، و بدین ترتیب سخنان
 موسی، که آن دو یکی خواهند بود، بنیاد نهاده شد.
 پاکدامنی و اتحاد مقدس مابین داماد و عروس، که در تعمیم متحد شده اند،
 از آب می آید.
 زنان به شوهران خود
- ۱۴۰ بدان گونه که کلیسا به پسر خدا ملحق می شود، نمی پیوندند.
 کدامین داماد به جز خداوند ما برای عروستش مرده؟
 کدام عروس مردی کشته شده را به عنوان شوهرش جستجو نموده؟
 چه کسی از ابتدای جهان، هرگز خون را به عنوان بهای عروس داده؟
 به جز آن مصلوب شده، که ازدواج را با زخمهایش مهر کرد؟
- ۱۴۵ چه کسی تا به حال جسدی را در میان جشن عروسی دیده،
 که عروس آن را در آغوش گرفته، و انتظار تسلی یافتن از آن دارد؟
 در کدامین عروسی، به جز این، آنها جسم داماد را
 برای میهمانان به جای غذا شکستند؟
 زنان از شوهران خود توسط مرگ جدا می شوند
- ۱۵۰ اما این عروس توسط مرگ به محبوب خود پیوسته است!
 ۲۹۱ او بر روی صلیب مُرد و جسم خود را به عروس جلال یافته داد،
 و او آن را شکسته و هر روزه بر سر سفره خود می خورد.
 او پهلوی خود را گشود و جام خود را با خون مقدس مخلوط کرد.
 به او (عروس) داد تا بنوشد تا شاید بتهای فراوانش را فراموش کند.
- ۱۵۵ او (عروس) او را با روغن تدهین کرد، او (عروس) او را در آب در بر کرد،
 او را در نان مصرف نمود،
 او را در شراب نوشید، تا جهان متوجه شود که آن دو یکی هستند.
 او بر روی صلیب مُرد، اما او (عروس) او را با دیگری معاوضه نکرد.
 عروس پر از محبت برای مرگ اوست، چون می داند که از آن حیات دارد.
 مرد و زن اساس این راز بودند،
- ۱۶۰ آنها به عنوان تصویر و نمونه و تجسمی برای واقعیت عمل کردند.
 به وسیله آنها موسی این راز عظیم را بیان کرد،
 آنها را پنهان نموده در زیر پرده ای حفظ کرد تا عریان نباشند.

رسول بزرگ زیبایی آن را آشکارا به جهان نشان داد،
و بدین جهت سخنان موسی که «آن دو یکی خواهند بود» درخشان بر جا ماند.

بره عید گذر، نمونه مسیح

- ۱۶۵ موسی از پسر خدا به شیوه های مختلف سخن گفت،
اما چون پنهان بود، هیچ کس ندانست او چه می گوید.
او، او (پسر خدا) را به صورت بره ای نشان داد که مصمم است به عنوان نمونه
پسر خدا که امتهای در روز داوری عظیم او را احاطه خواهند نمود، خدمت کند.
موسی بره را قربانی کرد و خون او را بر درهای آنان پاشید
تا فرشته مرگ داخل نشود و نخست زاده آنان را نبرد،
او یک ترکه زوفا را در خون بره فرو برد و به درها پاشید،
اما هیچ کس به جز او نمی دانست که او چه می کند.
۲۹۲ او آن خون را به طرزی سمبولیک به تیر سر در و چهارچوب درها پاشید،
به اطراف و بالا و پایین آن، بسیار آشکار
۱۷۵ صلیب روی درها، مانع ورود مرگ به درون شد،
در همان حال راز را مخفی کرد تا قوم آگاه نشوند.
این واضح است، و یک مرد نابینا فقط با لمس کردن خواهد شناخت،
زیرا خون بره نمی تواند مرگ را دفع کند:
آیا اگر کشنده نخست زادگان در آن جا نقش پسر خدا را ندیده بود
از برابر درهای آنان عبور نمی کرد؟
۱۸۰ این خون مسیح است که از آن در خون بره صحبت می شود.
در این موضوع کوچک رازی عظیم بیان شده است:
موسی، با آن خون بره ای که بر درها پاشید به شما یاد داد
که لبهای خود را هر روزه با خون پسر تر کنید.
۱۸۵ زیرا دهان دروازه انسان است که ادا می کند
هم سرودها و کلام، هم ستایش و دشنام، به انواع مختلف.
و داود درخواست کرد که پاسداری بر آن قرار داده شود.
چه کسی برای محافظت بر او خواهد ایستاد، چه کسی
به جز آن مصلوب شده می تواند سؤال کند؟
داود درخواست کرد «خداوندا، محافظی بر دهان من بگذار»،

- ۱۹۰ این صلیب است [یا آن مصلوب شده] که از دروازه دهان من در برابر شیطان محافظت می کند.
- صلیب بر سر در خانه های اسرائیلیان قرار گرفت و آنها را از کشنده نخست زادگان بر روی زمین محافظت کرد. آیا تو اینک نیز خون پسر خدا را برمی داری و با نوک انگشت علامت صلیب را بر لبانت رسم می کنی؟
- ۱۹۵ آن را حافظ دهان خود بساز، و از تأثیر آن مطمئن باش. آنگاه نابود کننده، با دیدن آن، به نزد تو نخواهد آمد. اگر سمبول او (مسیح) بر در باشد و آن را حفاظت کند، چقدر بیشتر خود او شخصی را که او را می جوید حفاظت خواهد کرد؟ خون را از جام الهی بر روی لبانت دریافت کن و این دربان مطمئنی برای تو خواهد شد.
- ۲۰۰ درهای قوم با خون بره مهر شدند، تو خود را با خونی که از پهلوی پسر خدا جاری است مهر کن. زبان، لبها و ذهن خود را نیز در خون خداوند خود رنگین کن، و او تو را از آسیب حفظ خواهد کرد.
- ۲۰۵ هر روزه به دنبال این حافظ دهان و لبهایت جستجو کن او را با اشکها به دست آور، و او تو را بی وقفه حفاظت خواهد کرد. خون مسیح کشته شده بر دهان انسان پاشیده شده: موسی این را دید و در خون بره نقش نمود.

عبور از دریای سرخ و مسافرت در بیابان

- کاتبان در نوشته های موسی درباره اعمال او خواندند، و هیچ کس در میان آنها قادر نبود این سمبولها را توضیح دهد: آنها را در زیر نقاب از دید تماشاگران مخفی داشتند، تا این که آنها تا تجلی تنها - مولود در جسم، شناخته نشوند.
- موسی دریا را با عصای خود زد، و آن را برای آن قوم عظیم منشق ساخت، و با آن گذر معجزه آسا صلیب را مجسم نمود.
- ۲۱۵ چه کسی تا به حال توانسته با یک عصا دریا را به دو بخش تقسیم کند، به جز موسی که سمبل پسر خدا را حمل می کرد؟

- ۲۹۴ او دریا را شکافت و بدین گونه نشان داد که چگونه پسر خدا
هاویه را خواهد شکافت تا گذری برای مردگان که حیات را دریافت کرده‌اند
فراهم سازد.
- ۲۲۰ عبرانیان از آن گذر کردند، و تصویر آن گذر عظیم نقاشی شد
که آن پسر، انسان را به سوی تولید کننده خود هدایت می‌کند.
مصریها غرق شدند و آنها نمونه‌ای بودند برای اهریمنان ناپاک
که پسر خدا در اعماق غرق خواهد کرد.
او فرعون را سخت شده نشان داد همانند لایویها
و او را مدلی ساخت از شیطان که با صلیب خود خورد کرد
او از دریا بالا رفت، گوسفندان را هدایت کرد، با گرگ مرده،
۲۲۵ بنابراین نشانگر شبانی است که گوسفندان خود را از اسارت آورده.
موسی سپس به طرزی با شکوه عروس نور را نشان داد
که سرود ستایش می‌خواند، هنگامی که از تعاقب کنندگان رهایی یافت:
دسته‌های دختران جوان که با دفهایشان می‌خواندند
۲۳۰ بنابراین تصویری را برای گردهم آییهای جشن و سرورهای
شادمانه آنها ترسیم کردند.
او به مارا آمد، و رازی او را از نوشیدن
آب بد بازداشت، قبل از این که این آب با مصلوب شدن شیرین شود:
خداوند به او چوبی را نشان داد و او آن را در آب بد انداخت
که بلافاصله شیرین شد، و نمونه‌ای از پسر خدا فراهم کرد
۲۳۵ صلیب آنهایی را که تلخ کام بودند شیرین کرد:
به صورت خمیرمایه، با آنها مخلوط شده، عمل کرد و آنها را از نو بنا نمود.
- ۲۹۵ موسی در هر مرحله از راه که عبور کرد
در تمام طول سفر خود تصویری از پسر خدا را نشان داد.
در هفتاد درخت نخل و دوازده چشمه
۲۴۰ او تعداد رسولان و شاگردان را نشان داد.
او از ابرها نان عالی بر کنیسه فرو ریخت،
پیش تصویری از آن غذای زندگی که بر دنیا نازل خواهد شد.
او صخره را کوبید، و چشمه‌های خروشان جاری گشت،
نشانگر مسیح که موجب جاری شدن حیات در تمام جهان گردید-

۲۴۵ زیرا آن صخره مسیح بود، همان گونه که نوشته شده،
و از طریق او و سمبول او عبرانیان، همگی ناخودآگاه حیات را دریافت
کردند.

او صخره ای است که با دستها تراشیده نشده،
و صخره ای که به امتی از پای درآمده آب داد.
او صخره ای است که معماران رد کردند و حاضر به پذیرش آن نشدند.
۲۵۰ او صخره ای است که بسیاری از بتهای زمین را خورد کرد.
موسی با صخره سخت صحبت کرد و آن صخره آب داد،
نشانگر مسیح صخره که به زمین آمد.

مار برنزی و سایر نمونه ها

او تصویری از مصلوب شدنش در مار برنزی که ساخته بود بر پا داشت،
که با آن هر که را که به آن نظر افکند شفا داد،
۲۵۵ تمام آنهایی از امت او که توسط مارها گزیده شده بودند
را از مار گزیدگی التیام بخشید.
او مار برنزی را ساخت و آن را بر فراز اردوگاه برافراشت،
و هر کسی که گزیده شده بود با نگریستن بر آن شفا یافت. ۲۹۶
او جلجتا را با صلیب پسر خدا ترسیم نمود،
۲۶۰ نشان داد که چگونه جسم او بدنهای مجروح را شفا می دهد.
بگذار همه کسانی که توسط ماری که آدم را کشت گزیده شدند،
بر صلیب بنگرند، و بدون دارو شفا خواهند یافت.
چه کسی می دانست موسی در حال انجام چه کاری است
توسط این عمل نبوت خویش، پنهان از دید تماشاگران؟
۲۶۵ او پسر را بیشتر با تقدیمها و قربانیهای کامل وی نشان داد،
با تمام قربانیهای سوختنی که او بر پا داشت،
با دو گنجشک که یکی از آنها را او کشت و دیگری را گذاشت تا پرواز کند،
و باز هم با گوساله ای که برای تطهیر ذبح کرد،
با گاوان نر و گوسفندان، با کبوتران و قمریها،
۲۷۰ با نان حضور که هرگز سفره را ترک نکرد،
با البسه کهنانت و کمربندی که او حمل می کرد،
با تاج تقدیس شده و جامه رسمی و سنگهای گرانبها،

- با کمر بند و زنگوله های طلایی در اطراف آن،
 با آتش و بخور، و بخوردان که کاهن تقدیم کرد،
 ۲۷۵ با سنگهای «کامل و درخشان» بر روی شانه های کاهن اعظم
 که در قدس الاقداس می بایستی دیده شوند،
 با تدهین کاهن اعظم، که در تقدیس او
 آنها دست، پا و لاله های گوش او را به خون آغشتند.
 ۲۹۷ در تمام قربانیهای مختلف که موسی تقدیم کرد
 او خون را برای خطاهای قوم خود پاشید ۲۸۰
 تا نشان دهد که او توسط این خون برای عبرانیها کفاره خواهد کرد،
 تا جهان دریابد که خداوند نیز کفاره خواهد کرد، برای زمین با خون خود.
 او با سمبلها سخن گفت، ولی تفسیر آنها را نداد،
 زیرا او با زبان الکن خویش نمی توانست به وضوح صحبت کند.
 ۲۸۵ لکنت زبان او باقی مانده بود،
 تا هر آنچه او می گوید بدون تفسیر بماند.
 خداوند ما آمد و زبان الکن موسی را روان ساخت،
 اینک تمام سخنان او به وضوح درک می شود.
 لکنت زبان از زبان موسی برداشته شد،
 ۲۹۰ و تمام سخنان او همانند روز روشن گردید.
 تا زمان خداوند ما، سخنان او از تفسیر دور نگاه داشته شد،
 و تمام مسایلی که او مطرح کرد مبهم باقی ماند:
 به وسیله این دو چیز، لکنت زبان و نقاب، راز مخفی شده
 حفظ گردید
 زیرا زمان ادای آن فرا نرسیده بود.

درخشش چهره موسی

- ۲۹۵ موسی درخواست کرد پدر را ببیند، چون او دریافته بود
 که پس از مدتی پسر او خود را به جهان آشکار خواهد ساخت.
 پدر به او پشت چهره خود را نمایاند، تا به او یاد دهد
 که پسر به شکل انسان ظاهر خواهد شد
 آن موجود ابدی خود را یک پیش و یک پس ساخت

- ۳۰۰ که موسی بدانند که زمین تنها - مولودش را با اجزاء
جسم انسانی خواهد یافت.
- ۲۹۸ پدر پستی بر خود گرفت و بعد از مدتی پسر جسمی را برداشت،
تا جهان اطمینان یابد که آخرین، فرزند آن اولین است.
موسی بر او خیره شد، و پوست چهره او درخشید،
زیرا درخشش پسر بر تجسم نبوت قرار گرفت.
- ۳۰۵ بدین دلیل به نقاب نیاز بود،
تا پسر خدا از دید تماشاگران مخفی بماند.
این او بود که از طریق دهان موسی سخن می گفت،
زیرا او «کلمه» است که هر کلام نبوت را فراهم می کند:
بدون او کلامی وجود ندارد، و نه هیچ مکاشفه ای
در انبیا، زیرا او ذخائر گنج نبوت است.
- ۳۱۰ درخشش پدر بر چهره آن لایق قرار گرفته،
اما مردم لایق دیدن آن نبودند:
با نقابی لبریز از سمبولها آن را پوشانیدند
از دید عبرانیها آن نفرت کنندگان از سمبولهای نبوت.
۳۱۵ نبوت تصویر پسر را بر چهره خود داشت،
اما برای حفظ عزت او، خود را از ناراضیان مخفی نمود.
هنگامی که صلیب، داماد نبوت، فرا رسید،
چهره او را آشکار ساخت، تا صدای او در کنیسه بلند شود.
پسر باکره نقاب را از عبرانیها برداشت
- ۳۲۰ و اینک موسی آشکار شده، واضح و روان به صحبت ایستاده.
طیب آمده تا زبان الکن را روان کند،
کلمات موسی، که قبلاً با تأنی بود، اینک اصلاح شده.
- ۲۹۹ زبان الکن اینک شفا یافته، همان گونه که اشعیا نبوت کرد،
کلمات او رساست، و همه می توانند بفهمند که او چه می گوید.
- ۳۲۵ زبان او روان است و چهره او گشوده شده.
رازی که در زیر آن نقاب مخفی گشته بود اینک آشکار شده.
کلمات نبوت تماماً همانند دخترهای نامزد شده
توسط نقاب از دید تماشاگران پنهان گشته.

اما اینک داماد آمده، چهره های ایشان را گشوده و آنها رادرخشان ساخته.
 ۳۳۰ دیگر آن نامزد شده احتیاج به نقاب ندارد.

پهلوی سوراخ شده داماد: بر انداختن هاویه

عروسی صورت می گیرد، و عروس وارد حجله می شود:
 دیگر نیاز به پرده ای میان او و داماد نیست.

پهلوی داماد سوراخ شده و از آن عروس بیرون آمده است،
 به کمال رساننده نمونه ای که توسط آدم و حوا فراهم شده،

۳۳۵ زیرا از ابتدا می دانست و نشان داد

آدم و حوا را در شباهت تصویر تنها-مولودش:

او بر روی صلیب خوابید، همان گونه که آدم در خواب عمیقش خوابید،
 پهلوی او شکافته شد و از آن دختر نور بیرون آمد-

آب و خون به عنوان تصویری از فرزندان الهی

۳۴۰ تا وارثین پدر باشند که تنها- مولودش را دوست دارد.

حوا در نبوت مادر تمام زندگان است،

و چه چیز، به جز تعمید، مادر حیات است؟

همسر آدم جسمهای بشری زایید که تا ابد زنده اند،

اما این باکره موجودات الهی می زاید که برای همیشه زنده هستند.

۳۴۵ پهلوی آدم به زنی تولد داد که به فناپذیران تولد می دهد

درحالی که خداوند ما به کلیسا که به فناپذیران تولد می دهد، تولد داد.

در مصلوب شدن، او نمونه ها را که نشان داده شده بود به کمال رسانید،

و در راز مخفی که پنهان شده بود خود را آشکار کرد،

آنها او را در تپه ای بلند مصلوب کردند تا امتهای جهان

او را ببینند

۳۵۰ و توسط او از گزشهای اهریمنان ناپاک شفا یابند.

آنها او را همانند آن مار که موسی بر بلندی برافراشته بود برپا داشتند،

و سمبول مار، که پنهان مانده بود، توضیح داده شد.

پادشاه ما در هاویه- با دیواری بلند، فریاد برآورد

که به لرزه افتاد و فرو ریخت، همانند اریحا پیش روی عبرانیان.

۳۵۵ جهان آموخت که چرا آن موسی نبود بلکه یوشع

که آنها را به سرزمین آموریان آورد تا آن را به ارث ببرند.
این نام یوشع\عیسی بود که دیوارها را فرو ریخت،
و مثلی بود برای نشان دادن
این که صدای «عیسی» هاویه را سرنگون ساخت وقتی که او در آن جا ندا سر داد.
تمام این را که مخفی شده بود او
بر روی صلیب آشکار ساخت و زمین، که در ظلمت فرو رفته بود، روشن شد. ۳۶۰

نبوت و شادی باکره

آن طفل مخفی شده که مهر بکارت را در تولدش باز نکرد
پرده نبوت را در مصلوب شدنش گشود.
به نبوت و هم بکارت شادی قلبی عطا کرد
زیرا هر دوی آنها در تولد و در صلیبش درخشیدند:
چون که بکارت را دست نخورده حفظ کرد، تا او عریان نشود، ۳۶۵
درحالی که چهره نبوت را گشود، تا او دیگر پنهان نباشد.
از آن جا که تولد او آن نقاب بکارت را پاره نکرد، ۳۰۱
او بر روی صلیبش آن پرده نبوت را پاره کرد.
او جوانی را در صفوف بکارت حفظ کرد.
درحالی که یوغی را که کهولت حمل می نمود سبک کرد. ۳۷۰
مریم جوان به بکارت خود ادامه داد،
در حالی که موسی پیر پرده ای را که سنگین بود دور انداخت.
باکره شادی کرد که او بکارت را حفظ نموده بود،
پیامبر نیز شادی کرد که او از وی نقاب را برداشته.
او زیبایی بکارت را حفظ کرد و دست نخورده باقی گذاشت، ۳۷۵
او زیبایی نبوت را که مخفی شده بود آشکار نمود.
موسی از خوشحالی از جا جست زیرا زیبایی او که
در نقاب بود آشکار شده بود.
مریم برای بکارتش که آسیب ندیده است به وجد می آید.
دختر و آن مرد پیر هر دو زیبایی واقعی خود را به دست آوردند
از طریق پسر خدا که خود زیبایی تمام چیزهای زیباست. ۳۸۰
پیامبر بزرگ او را بر چهره خود زیر نقاب حمل کرد.

مریم او را در دروازه های بکارتش حمل کرد.
 او در تولدش مهر را شکسته نشده باقی گذاشت،
 در صلیبش نقابها را از پیامبران برداشت.
 ۳۸۵ او سخنان آنان را آشکار ساخت و زمین با مکاشفه آنها منور شد.
 سمبولهای آنان درخشیدند و همه اینک توضیح آنها را دارند.

چراغ غیر ضروری در نیمه روز

امت عبرانی که عهدعتیق را در روز سبت می خواند
 هنوز هم آگاه نیست که نقاب برداشته شده:
 ۳۰۲ تا به امروز هنوز هم نقاب بر چهره آنها است
 ۳۹۰ و زیبایی نبوت از آنها پنهان می باشد.
 آنها موسی را می خوانند، اما موسی از عبرانیان مخفی است،
 و، بدون صلیب، این پرده برداشته نخواهد شد.
 تا زمانی که آنها برای پسر که بر جلجتا
 به صلیب کشیده شد احساس نفرت می کنند،
 آنها به درستی در زیر نقاب موسی نابینا نگاه داشته شده اند.
 ۳۹۵ قلب آنها تیره گشته، با آن نقاب پوشیده شده.
 و آنها برای سمبولها و معانی آنها چنگ می اندازند، گویی که شب بود.
 زیرا قلب آنها با خورشید عدالت منور نیست،
 آنها نمی دانند که چگونه پیامبران را به وضوح مطالعه کنند.
 آنها تصویر پسر را که در کتب مقدسه یافت می شود امتحان نمی کنند.
 ۴۰۰ آنها او را نمی بینند چون او با یک نقاب از آنان پنهان است.
 آنها بره گذر را قربانی می کنند، زیرا که این نقاب را دارد.
 آن بیچاره ها فکر می کنند که بره آنها را از مصریها رها نیده.
 آنها صلیب خون را آشکارا بر درهای خود رسم می کنند،
 باوجود این بر چشمان آنان نقاب است و نمی توانند
 ببینند چه کسی را نشان می دهند.
 ۴۰۵ آنها گوساله را به عنوان وسیله ای برای تطهیر قوم خود می سوزانند،
 اما نمی توانند رنگهای صلیب را در آن ببینند.
 ای یهودی، نقاب را از ذهن خود کنار بزن،

- و بر موسی بنگر، که در چهره او مسیح نقش بسته است.
چشمان روح شما عمداً بسته است،
۴۱۰ و شما نمی توانید زیباییها را به طریق روحانی ببینید.
برای شما شب است و شما درک نمی کنید
که خورشید از جلجتا طلوع کرده و به همه خلقت نور می دهد.
تا قبل از صلیب، تمامی جهان گویی در شب بود،
باوجودی که شریعت همانند مشعلی بود در تاریکی
۴۱۵ و تمام زمین نور آن سرزمین را جستجو می کرد،
همانند چشم که چراغی را در تاریکی می جوید.
در روز به مشعل و به چراغ نیازی نیست
زیرا خورشیدی هست که همه را منور می سازد.
عبرانیها به مردی شبیه هستند که در خود را می بندد،
۴۲۰ و با چراغ روشن خود، متوجه نیست که خورشید طلوع کرده،
او در خود را باز نمی کند تا ببیند که خلقت با نور پر شده است
و به همراه دیگران توسط خورشید منور شود، بدون این که
نیازی به چراغ باشد.
دریچه های روح او برای درک بسته هستند
و بدین جهت او در نیمه روز چراغی کوچک را جستجو می کند.
۴۲۵ ای یهودی، خورشید به بلندیا طلوع کرده است،
و زمین، دریا، جهان و هوا را فرا گرفته است.
در را باز کن و از روز روشنایی بیاب
و چراغ خود را به کناری بگذار زیرا که فقط برای شب به آن نیاز هست.
چرا خود را در جهان که پر از نور است مورد تمسخر قرار داده ای،
۴۳۰ با دور بودن از نور روز، و حقیر شمردن وجود آن.
زمان برای چراغها و مشعلها به پایان رسیده،
۳۰۴ زیرا طلوع خورشید همه آنها را کنار گذاشته.
خداوند موسی در شکل جسمانی به جهان آمده،
و، به جای موسی، جهان را آگاه می کند.
۴۳۵ درحالی که شب بود پیامبران مشعلی بر زمین قرار دادند
تا راه را نشان دهند، راهی که از طریق آن دنیا بتواند به روشنایی روز برسد.

- اما وقتی خورشید عظیم عدالت فرا رسید
 آنها را از خدمتی که دیگر برای آن مناسب نبودند دور ساخت.
 او آنها را نه برای روز بلکه برای شب برقرار کرده
 ۴۴۰ و با به پایان رسیدن شب آنها را در جای مناسب خودشان گرمی داشت.
 خورشید برای روز لازم است، با نور قوی
 تا تاریکی از هر گوشه ای رانده شود.
 موسی اینک برای خدمتش مورد احترام است.
 زیرا پسر خدا حوله را برداشت، آماده خدمت.
 ۴۴۵ ای عبرانی، چراغ خود را که به تو نور می دهد کنار بگذار،
 زیرا در تجلی عظیم او روشنایی روز بر کوهستانها گسترده شده.
 تمام زمین با نور آن خورشید عظیم پرگشته.
 درهای خود را باز کن، بگذار او داخل شود، و به تو نور و شادی عطا کند.
 آن نقاب موسی برداشته شده است:
 ۴۵۰ به او خیره شو، و ببین که چگونه می ایستد،
 بدون پوشش، همانند شخصی نورانی،
 مرد و اعمالش پسر خدا را مجسم می کنند.
 چرا تو این زیبایی را که همانند روز روشن است نمی بینی؟
 آن نقاب را که بر قلب تو قرار داده شده کنار بزن
 ۳۰۵ و تو زیباییهای متعال نبوت را خواهی دید.
 ۴۵۵ فکر کن که چرا آن نقاب لازم بود:
 موسی آن نقاب را بر چهره زد تا سمبولهای درون آن را بیوشاند.
 او که درمی یابد که نبوت مخفی است
 همچنین درمی یابد که آن در پسر خدا آشکار شده-
 راز نهران که خود را در جسم به جهان آشکار ساخت.
 ۴۶۰ متبارک باد آن که آمد و انبیا را که در
 نقاب پنهان بودند آشکار ساخت!

یادداشت‌هایی درباره موعظه

در یادداشت‌های ذیل شماره های ذکر شده مربوط به سطوری هستند که در موعظه آمده.

۳۳. اش ۱۶:۲۴

تث ۴:۶	۴۴
تصویر عروسی در میان سنت نیایشی سریانی بسیار شاخص است.	۸۵
موضوع «کاخ» و «عروس نور» احتمالاً توسط یعقوب از کتاب اعمال توماس برداشته شده.	۸۷
پید ۲۴:۲	۹۱
برای اشارات گوناگون به تعمید در این و یا سایر موعظه‌ها می‌توانید به کتاب «موضوعات تعمید در نوشته‌های یعقوب سروق» نوشته این جانب و برای زمینه‌گسترده‌تر در سریانی به کتاب «روح القدس در آیین تعمید، طبق سنت سریانی» رجوع کنید.	۹۶
افس ۳۱:۵-۳۲	۱۱۷
«آزمایش» بر مبنای کتاب داوران ۷:۱-۷ است. «اندرزهایی برای کاندیداهای سوگند رهبانیت در تعمید در کلیسای باستانی سریانی».	۱۳۴
«چیدن» تجسمی است از چیدن میوه در بهشت.	۱۵۲
یو ۳۴:۱۹. این آیه اهمیت مرکزی دارد (در کنار تعمید مسیح) برای درک یعقوب از تعمید مسیحی، همچنین به عنوان نقطه تمرکز برای بسیاری از تفسیرهای مذهبی نمونه‌ای سریانی اولیه اهمیت دارد.	۱۵۳
خروج ۳:۱۲	۱۶۷
مز ۳:۱۴۱	۱۸۷
برای «نابودکننده» به خروج ۲۳:۱۲ رجوع شود.	۱۹۶
مز ۴:۱۲۱	۲۰۶
خروج ۱۶:۱۴، ۲۱	۲۱۳
خروج ۲۰:۱۵	۲۲۹
خروج ۲۳:۱۵	۲۳۱
خروج ۲۷:۱۵	۲۳۹
خروج ۱۴:۱۶	۲۴۱
خروج ۵:۱۷	۲۴۳
۱- قرن ۴:۱۰	۲۴۵
دان ۳۴:۲	۲۴۷
مر ۱۰:۱۲؛ اع ۱۱:۴	۲۴۹
اعد ۱:۲۵-۵	۲۵۰

اعداد ۸:۲۱؛ یو ۳:۱۴	۲۵۳
لاو ۷-۲:۱۴	۲۶۷
لاو ۱	۲۶۸
خروج ۳۰:۲۵	۲۷۰
خروج ۲۸	۲۷۱
خروج ۳۰:۲۸	۲۷۵
خروج ۲۰:۲۹	۲۷۸
خروج ۱۰:۴	۲۸۴
خروج ۱۸:۳۳	۲۹۵
اش ۶:۳۵	۳۲۳
یو ۱۹:۳۴؛ پید ۲۱:۲	۴-۳۳۳
پید ۲۱:۲	۳۳۷
پید ۲۰:۳	۳۴۱
یوشع ۶	۳۵۴
در سریانی (همانند یونانی) برای هر دو یک اسم است.	۳۵۷
مت ۲:۴	۳۹۷
یو ۴:۱۳	۴۴۴

* * *

۹- سرودهای محاوره‌ای در کلیساهای سریانی

یک نمایش کلیسایی

W. A. Wigram یکی از اعضای مبلغین دایره اسقفی اعظم کانتربری توصیفی جالب توجه از نمایشی کلیسایی که در دوشنبه روزه شاهد آن بوده به کلیسای شرق می‌دهد: (...) پسری که اجرای «نقش دزد توبه کار» به او محول شده بود قدرتمندانه و مسلح (*Vi et armis*)، به طرف قدس هجوم می‌آورد، و بارها و بارها به عقب رانده می‌شود توسط مشعلهای سوزان که مشایخ در دست دارند، مشایخی که نشانگر کروبیانی هستند که با شمشیرهای سوزان از بهشت مواظبت می‌نمایند. دزد توبه کار بالاخره صلیبی را که همیشه روی میزی در کنار در ورودی به قدس قرار دارد - که همیشه عبادت کنندگان هنگام ورود به کلیسا آن را می‌بوسند - به دست می‌آورد و به جلو می‌آید و آن مجوز عبور به خوشی و سعادت را به اهتزاز درمی‌آورد. سپس مشایخ - فرشته‌ها او را می‌پذیرند و با توجه به این که ارواح همیشه توسط فرشتگان به بهشت حمل می‌شوند، و این که هیچ انسان دستگذاری نشده نمی‌تواند به درون قدس پا گذارد، پسر را بر شانه خود نهاده به درون «محوطه محراب» می‌برند. متن این نمایش (و هنوز هم در بعضی از کلیساهای در روستاهای عراق اجرا می‌شود) سرودی است حاوی محاوره‌ای طولانی مابین کروبی و دزد توبه کار درحالی که دزد بر حسب قول مسیح به او (لو ۲۳:۴۳) به دروازه بهشت رسیده و درخواست ورود دارد، ولی کروبی محافظ با شمشیر آتش، (پید ۳:۲۴). می‌گوید: که دستور دارد به هیچ کس اجازه ورود ندهد (آیه ۲۰).

دور شو، ای مرد و دیگر دلیل نیاور، زیرا به من دستور داده شده:

با شمشیر از درخت حیات که در این جاست در برابر نژاد تو محافظت کنم.

دزد نهایتاً طی بحث پرتلهایی کروبی را قانع می‌سازد که به او اجازه عبور دهد، بعد از این که علامت صلیب را به او نشان می‌دهد (آیات ۴۰-۴۴).

کروبی: چه کسی تو را به این جا آورده، ای ریزنده خون؟ کی تو را فرستاده، ای قاتل؟ شمشیر تیز است، و اگر تو به گستاخی ادامه دهی تیغه آن بر علیه تو خواهد چرخید.

دزد: مزاحمت ایجاد نکن، ای سرباز پادشاه، مسؤولیت تو به پایان رسیده، این اراده

خداوند توست.

من صلیب را به عنوان نشانه برای تو آورده‌ام: نگاه کن و ببین که حقیقت است، و دیگر عصبانی مباش.
کروبی: جرأت نگاه کردن به آن صلیب پسر که تو برایم آورده‌ای ندارم.
 آن حقیقی و وحشتناک است، تو از ورود به عدن منع نخواهی شد، زیرا که خواست او چنین است.

این قطعه مسلماً سرودی است با قدمت زیاد زیرا منظم‌اً در طی هفته مقدس در هر سه کلیسای سریانی خوانده می‌شود (در ارتدکس، مارونیت و نیز در کلیسای شرق)، به احتمال زیاد قدمت آن قبل از انشقاقهایی است که به دنبال جر و بحثهای مسیحی قرن پنجم به کلیسا وارد شد. این سروده همچنین به گروهی خاص از سرودها تعلق دارد که مشخصه ساختار آنها تکرار مکرر علائم خاصی است: پس از چند آیه معرفی قسمت اعظم سرود تشکیل شده از یک محاوره، معمولاً به صورت بحث و دلیل مابین دو شخصیت انجیلی: در انتها بحث به پایان می‌رسد و آیه آخر به طور معمول نوعی ستایش و حمد است. جملات، کوتاه و در اغلب مواقع دربرگیرنده آخر شعر به صورت الفبایی است.

محاوره به صورت اشعار شهادت دهنده

در برخی از محاوره‌ها مابین شخصیت‌های انجیلی (و در تعداد بیشتری که شرکت کنندگان تجسم شخصیتها هستند) بحثی که به صورت اختلاف یا شهادت از قبل مطرح بوده در برابر یک قاضی شکل می‌گیرد. سرود دو دزدی که همراه با مسیح مصلوب شدند بدین گونه آغاز می‌شود:

صدای مشاجره آن دو دزد در جلجتا به گوش من رسید:

برادران من، بیایید گوش دهیم که آنها هنگامی که در این دادگاه حیرت‌آور عدالت ایستاده اند چه می‌گویند.

صلیب خداوند ما به عنوان داور مابین آنها قرار دارد که نمی‌تواند به جنبش درآورده شود:

همانند ترازوی حقیقت، گفته‌های آنها را به هنگام مطرح کردن مورد، توزین می‌کند. وجود شهادت‌های منظومی از این نوع ثابت شده که دارای سابقه تاریخی طولانی در بین النهرین باستان هستند. در سرودهای ماراپرم، یکی از اولین نویسندگان سریانی، چندین نمونه همانند آنچه که در ذیل آمده وجود دارد:
 شنیدم که مرگ و شیطان با هم مشاجره می‌کردند

که کدام یک در برابر بشریت قدرت بیشتری دارد [...] **مرگ:** ... فقط آن کسی که مایل است به تو گوش می کند، ای شریر، اما همه آنها خواه ناخواه نزد من می آیند. **شیطان:** تو فقط قدرت سرکوب گرانه را اعمال می کنی، ای مرگ، اما من با زیرکی تله گذاشته و به دام می اندازم.

ماراپرم به سادگی از طرحی پیروی می کند که در ادبیات اولیه بین النهرین نمونه خوبی بوده است، جایی که مشاجرات مشابه مابین دو طرف (معمولاً دو شخصیت مجسم شده) سابقه قبلی داشته و در ادبیات ایرانیان قرون وسطی، آکادیان و سومریان برجای مانده. در این جا ما آشکارا با نوعی آشنا از ادبیات سر و کار داریم که به اوایل با سواد شدن مردم در خاورمیانه به عقب باز می گردد. و در ادبیات سریانی نیز شهرت آن هرگز کم رنگ نشده، و به طور مثال تا آغاز قرن حاضر نیز یافت می شود. یکی از این نمونه ها مشاجره آرامی است مابین یک دیگچه و دو نوجوان که به زبان سریانی جدید نوشته شده.

هیچ شعری از این نوع، شهرت پایدار این نوع شعر را بهتر از مشاجره مابین ماهها نشان نمی دهد، با آن سنت قابل توجه نگارش. در اواخر قرن گذشته، Mark Lidzarski خاورشناس نوع مدرن سریانی آن را به چاپ رسانید، اصل کلاسیک سریانی آن در همین اواخر یافت شد که در دو جلد متفاوت از نظر زمان و منشأ به دست آمده بود. اولین جلد متعلق به قرن هشتم یا نهم از مجموعه سرودهای سریانی غربی است، که اینک در کتابخانه بریتانیا (British Library) نگهداری می شود، درحالی که دیگری سرودهای سریانی شرقی است که احتمالاً در قرون پنجم یا ششم سروده شده و هزار سال بعد یعنی در سال ۱۸۸۲ کپی برداری گردیده و اکنون نیز در کمبریج می باشد. گرچه سرودی قدیمی تر از این و درباره همین موضوع برای ماراپرم در قرن چهارم شناخته شده بوده. اصولاً ویژگی عامه پسند این سرود (که در روز جمعه نیکو خوانده می شده، برطبق دستور نماز در نسخه قدیمی) را می توان از ابیات آغازین آن دریافت.

ماههای سال دور هم جمع می شوند تا زیبایی محصولاتشان را ارائه دهند:
سال به عنوان خانم خانه می نشیند تا به دعوی میان آنها گوش کند.
بندگردان: بیا و گوش کن که ماهها چه می گویند و چگونه خالق خود را ستایش می کنند.

نیسان (Nisan) وارد می شود و با صدایی بلند اعلام می دارد:
« ای ماهها، سال آن طوری که درباره من افتخار می کند درباره شماها نمی کند.»
به دنبال نیسان (آوریل) سایر ماههای سال می آیند، و هنگامی که ماههای زمستانی،

دسامبر و ژانویه فرا می‌رسند، شروع به اهانت کردن به آنها می‌کنند (ابیات ۱۹ و ۲۰):
 «ماههای خشک و بی حاصل، شما چه دارید که عرضه کنید؟»
 اما آنها جواب می‌دهند:

«بیاید، گوش فرا داده بشنوید: در ما فرزند مریم ظاهر شد،

در یکی از ما او مولود یافت، و در دیگری تعمید داده شد [...].

بدین ترتیب اتفاقاً آنها دلیلی ارائه می‌دهند که این نمی‌تواند همان مشاجره ماهها باشد که در سومین سرود ماراپرم درباره رستاخیز به آنها اشاره شده، چون در روزگار او هنوز جشن ولادت مسیح و تعمید او به عنوان یک جشن واحد برگزار می‌گردید.

در نوشته‌های نیایشی سریانی سرودی مشهور از این نوع بسیار به ندرت یافت می‌شود و در درون جریان اصلی سنت نیایشی سریانی مشاجرات (جایی که یک طرف همیشه سعی به پیروزی بر طرف دیگر دارد) به نحوی تغییر یافته و به بحث تبدیل گردید. تا آشتی مابین دو طرف جایگزین پیروزی طرفی بر طرف مقابل گردد. بنابراین در یکی از چهار سرود محاوره‌ای به جای مانده درباره جسم و روح، هر طرف دیگری را متهم به تحریک برای شروع اعمال گناه‌آلود می‌کند (آیات ۳ و ۴).

نفس می‌گوید: «من هرگز گناه نکرده و به سوی اعمال شیطانی برنگشته‌ام: ای داور، جسم را تنبیه کن، نه مرا، زیرا که من هیچ خلاfi مرتکب نشده‌ام».

جسم می‌گوید: اگر عدالت بر ما داوری کند تو نیز مانند من تنبیه خواهی شد، زیرا بدون تو من کار خلاfi مرتکب نمی‌شدم. چرا باید من شلاق بخورم و تو از بودن در بهشت لذت ببری؟»

نهایتاً داور (خدا) آن دو را برای مشاجره‌اشان سرزنش می‌نماید و به آنها پیشنهاد می‌کند تا با یکدیگر مصالحه نمایند (بیت ۴۶):

اینک هر دوی شما، با هم عمل کرده‌اید و یک داوری واحد برای شما محفوظ است. به هم ببینید و دیگر جدا از هم نباشید، زیرا بین شما جدایی وجود ندارد.

جایگاه آیین نیایشی

نزدیک به چهل سرود از نوع محاوره‌ای (در سریانی *Soghyatha*، مفرد *Soghitha*) در رساله‌های نیایشی، که من تا به حال مطالعه کرده‌ام، به جای مانده. هفت عدد از آنها را در هر دو روایات سریانی شرقی و غربی می‌توان یافت (و بدین دلیل آنها احتمالاً قدیمی‌ترین هستند)، درحالی که بقیه آنها از یکی از این دو سنت به دست ما رسیده است. گروه مهمی از این نوع سروده به نیایشهای هفته مقدس تعلق دارند و در نماز شبانه

خوانده می شوند. بدین دلیل در سنت ارتدکس سریانی (و مارونیت) ما سرودهای
محاوره ای مانند ذیل را داریم:

یکشنبه نخل: کلیسا و صهیون، کلیسا و کنیسه

دوشنبه هفته مقدس: هابیل و قابیل

سه شنبه هفته مقدس: ابراهیم و اسحاق

پنج شنبه هفته مقدس: زن گناهکار و شیطان (لو ۷: ۳۶-۵۰)

جمعه هفته مقدس: (ساعت نهم): دو دزد

شنبه هفته مقدس: کروب و دزد توبه کار، مرگ و شیطان.

در سنتهای سریانی غربی (ارتدکس سریانی و مارونیت) این سرودها جزئی از
سرودهای بسیاری هستند که برحسب سال نیایشی ترتیب داده شده و به عنوان *Fenqitho*
(سرودنامه مخصوص اعیاد) شناخته می شوند- واژه ای که کلمه یونانی *pinakidion*
«مجلد کوچک» منشق گردیده. متن کامل را اغلب می توان در نسخه های اولیه (مربوط به
قرون نهم و دهم)، یافت زیرا نویسندگان بعدی تمایل بسیار داشته اند که ابیاتی را به
صورت کاملاً اتفاقی حذف کنند، و به همین دلیل است که بعضی قطعات محاوره ای
بسیار عجیب به نظر می رسند. خطر دیگری نیز در این واقعیت وجود دارد و آن این که از
قرن یازدهم به بعد چنین معمول شد که آیات سروده ها را یک در میان کپی کنند، چون
این سرودها را دو نیم دسته گر به صورت خطاب به همدیگر می خواندند. اگر دو نسخه
مکمل یکدیگر در کنار هم حفظ می شد اشکالی پیش نمی آمد. اما هنگامی که این دو
نسخه جدا می شدند، در کپی برداری می توانست انواع سر در گمی ها به وجود آید، و
نتیجه آن سرودهای محاوره ای می شد همانند سرودهایی که درباره ایوب و همسرش، و یا
مریم مجدلیه و باغبان وجود دارد، که فقط نیمی از محاوره باقی مانده و حفظ شده.
مخصوصاً غم انگیز است که این وضعیت در تعداد محدودی از این گونه سروده ها که
شامل سرودهای نسخه های چاپ شده *Fenqitho* نیز می باشد، تثبیت گردیده. بدین
جهت در نسخه های چاپ شده در پامپاکودا (Pampakuda) در کرالا (Kerala) (۳-
۱۹۶۲) سرود محاوره ای در مورد کلیسا و کنیسه، که در روز یکشنبه نخل خوانده
می شد، فقط ابیاتی را ارائه می دهد که گفته های کلیساست. از این بدتر سرنوشت
سرودی بسیار زیبا درباره ایپفانی است، که در آن شرکت کنندگان مسیح و یحیی تعمید
دهنده هستند، زیرا در این جا ما با آیه هایی که سخنان خود مسیح هستند شروع می کنیم، و
سپس ناگهان در آخر ابیات متوجه می شویم که با آیه های یحیی تعمید دهنده روبرو
می باشیم. نتیجه این وضعیت تأثرآور این است که تمام متن، نامزدی کلیسا با مسیح داماد

در تعمیم در آب رود اردن، در *Fenqitho* به طرزی مبهم به چاپ رسیده.

برخی مترادفهای یونانی

زمان دیگر در سال نیایشی، در کنار هفته مقدس، جایی که سرودهای محاوره‌ای چندی وجود دارند، فصل ظهور مسیح است (در سنت سریانی «اعلام بشارت» نامیده می‌شود). در این جا نیز محاوراتی مابین زکریا و فرشته، مریم و فرشته، مریم و یوسف، مریم و مجوسیان یافت می‌شوند. از این سرودها دومین و چهارمین مسلماً دارای قدمت زیادی هستند، و در سنتهای سریانی شرقی و غربی مشترک می‌باشند، درحالی که دو سرود دیگر منحصر به سنت سریانی غربی و احتمالاً قدری جدیدتر است. سرودها درباره محاوره مریم و فرشته و مریم و یوسف مخصوصاً مورد علاقه هستند، زیرا به خاطر این دو موضوع است که محاوراتی مشابه به زبان یونانی باقی مانده. درباره هر دو موضوع محاوراتی نامنظم و به شکلی ملحق شده به دو موعظه یونانی یافت می‌شوند. موعظه ششم در مورد باکره مقدس منسوب به پروکلوس (Proklos) اهل قسطنطنیه (وفات ۴۴۶)، و دیگری در مورد اعلام بشارت منسوب به ژرمانوس (Germanos) اهل قسطنطنیه (وفات ۷۳۰). با وجود شباهت بسیار هیچ شکی وجود ندارد که نسخه یونانی ترجمه‌ای از سریانی است، و یا برعکس. ساختار متون یونانی و سریانی به هر حال، به قدری شبیه هستند که به سختی می‌توان فهمید که ایده چنین محاوره زیبایی همزمان در هر دو زبان و جدا از هم ظاهر شده باشد. اگر موعظه منسوب به پروکلوس اصیل باشد، پس متن یونانی قدیمی‌تر است، اما با وجودی که آخرین ویراستار موعظه‌های پروکلوس در واقع این موعظه خاص را متعلق به اوایل قرن پنجم می‌داند، محققین دیگر دلائلی ارائه می‌دهند که این موعظه متعلق به زمانی بعد از پروکلوس است، و چنین تعیین سنی به طور مسلم از نقطه نظر تقدم و تأخر زمانی به محاوره سریانی مابین مریم و فرشته تقدم می‌دهد. این که محاورات یونانی در واقع از مدلهای سریانی الهام گرفته نیز احتمالاً یک ملاحظه کلی است: این سبک نگارش گرچه در سرود سرایی یونانی متروک گردیده، ولی در ادبیات سریانی قرن چهارم، در زمان ماراپرم دیده شده است.

در اواخر دوران باستان سوریه مرکز خلاقیت در زمینه‌های مختلف بود- در هنر، معماری، آیین نیایش و نیز در سرایش سرود. واقعیتی شاخص این است که اکثر نویسندگان اولیه سرودهای بیزانس، که رومانوس (Romanos of Homs) بزرگترین آنهاست، از سوریه یا فلسطین می‌آمدند. بسیاری از اینها به دو زبان سریانی و یونانی صحبت می‌کردند و بدین سبب، بدون نیاز به ترجمه، از غنای سروده‌های سریانی کاملاً

آگاه بوده‌اند. میزان کامل دین این نویسندگان یونانی منجمله رومانوس نسبت به سرودهای ماراپرم، و سرود سرایی سریانی می‌باید به طور شایسته مورد بررسی قرار گیرد. اما از هم اکنون به اندازه کافی درباره منابع الهامات رومانوس می‌دانیم که بتوانیم مطمئن باشیم که اینها چندین اثر سریانی را شامل می‌شوند.

سرودها به عنوان وسائل نقلیه برای الهیات

سرودهای محاوره‌ای سریانی گرچه به ظاهر جاذبه‌ای برای سلیقه معمول و رایج دارد اما غالباً آن بحران و بی‌تکلیفی را که توسط تضاد در پیام مسیحیت به وجود آمده بود به ما تداعی می‌کنند. زکریا، در رویارویی با اعلام بشارت فرشته که همسر او در پیری فرزندی برای او خواهد آورد، می‌داند که چنین امری به این دلیل که برخلاف عقل و دانسته‌های علمی است: زنان کهنسال نمی‌توانند فرزند داشته باشند، محال می‌باشد و همسر او به هر حال نازا بوده است. او در آیه ۱۶ پاسخ می‌دهد که «بسیار عجیب خواهد بود اگر بخواهم حرف تو را باور کنم». «درباره این داستان تو به من گفته‌ای: درختی که خشک شده به هیچ عنوان نمی‌تواند میوه آورد». و فرشته به او می‌گوید که به داستان ابراهیم و سارا بنگرد: در آن جا شرایط خاصی حکمفرما بود که در مورد زکریا صادق نیست. این نادرستی از سوی او خواهد بود اگر بگوید که پیام فرشته را می‌پذیرد زیرا: «خداوند آن چه را که پنهان است می‌داند. و تمام افکار در برابر او مکشوف است: حتی اگر بخواهم سخنان تو را با لبهایم باور کنم، قلبم هنوز آمادگی ندارد که به تو گوش کند» (آیه ۲۸). و دو آیه بعد او ادامه می‌دهد «هر چقدر بیشتر بگویی تا مرا ترغیب نمایی، سخنان تو خرد مرا لمس نخواهد کرد». نزدیکترین موضوعی که زکریا می‌تواند به آن برسد این است که «آیا، عقل من رضایت داده و تردید من نیز ریشه کن شده: زیرا، گرچه برایم روشن است که خداوند قادر است، باز هم مشکل خواهد بود که بتوانم به سخنان تو اعتماد کنم». (آیه ۲) آن دزدی که توبه نکرد نیز به همین گونه منطق خود را بر پایه دلایل آشکار و بر آنچه که به طور طبیعی می‌توان از آنها نتیجه گرفت قرار می‌دهد: او به دزد توبه کار می‌گوید «عجیب است که تو نمی‌توانی آثار تازیانه را بر پشت او ببینی، و با وجود این شکوه و جلال وی را اعلام می‌کنی. چه کسی گفته‌های تو را باور خواهد کرد؟» (آیه ۱۲)

مریم خود نیز اجتناب می‌ورزد از این که برخلاف منطق باشد. او به فرشته می‌گوید (آیه ۲۲): «این ملاقات با تو و حضور تو در این جا بسیار عالی است، اگر نظم طبیعی مسایل مرا وانمی‌داشت که شک کنم به این که چگونه می‌تواند در باکره میوه باشد». او با وجودی که با اعجاب و حیرت از پیام فرشته پر شده، اقرار می‌نماید که (آیه ۲۴) «من

به سختی آن را باور می‌کنم، زیرا طبیعت مرا متقاعد می‌سازد که دختران باکره تولد نمی‌دهند». فقط موقعی که فرشته به روح القدس اشاره می‌کند مریم نهایتاً قبول می‌کند که «در این صورت، ای فرشته، من مخالفتی ندارم: اگر روح القدس بر من خواهد آمد، من کنیز او خواهم بود و او اختیار دارد. بگذار بر من باشد: «ای آقا، بر طبق سخنان تو» (آیه ۳۶) روح القدس در این جا منبع ایمان است که برای رفتن به ورای منطق انسانی لازم می‌باشد. دزد توبه کار نیز به همین گونه قادر است به ورای شواهد ظاهری بنگرد، به این دلیل که او «قدرت پنهانی» در مردی که در کنار او به صلیب کشیده شده را درک می‌کند. در مورد زن گناهکار این ایمان زاییدهٔ محبت است که به او اجازه می‌دهد تا تمام دلایل منطقی را که بر علیه ملاقات او از عیسی در منزل شمعون می‌باشند به کناری بزند. این دلایل را شیطان که نقش یکی از عشاق سابق او را ایفا می‌کند به او داده «اگر تو به نصیحت من گوش کنی، مزاحم آن آقا نخواهی شد: او با افراد شایسته می‌نشیند، و اگر تو را ببیند تند خو خواهد شد» (آیه ۱۳): «تو مورد تمسخر دنیا قرار خواهی گرفت: او تو را آن گونه که تصور می‌کنی استقبال نخواهد کرد: او تو را برای تمام اعمالی که انجام داده‌ای در سکوت نفرت خواهد داشت. تو هنگامی که برگردی مسخره همه خواهی بود» (آیه ۱۷).

این که آیا این سرودهای محاوره‌ای حاصل چیزی هستند که یک محقق آن را اصول سامی قانون دوگانگی (*Zweiheitsgesetz*) می‌خواند یا نه، در یک نظریهٔ مخالف متبلور می‌شود که توسط سبک نگارش حالت برخورد به وجود می‌آورد، شعر محاوره‌ای به طرز ایده‌آل، به فرم رایج و توسط یک سری حوادث ضمنی، برای نشان دادن حالتی متأثر از شکاف ایجاد گردیده میان خدا و دنیای مخلوق مناسب است. و به همین نسبت نیز برای نشان دادن تجزیه و تحلیل آن حالت برخوردی که به علت نزول الوهیت به درون خلقت به وجود آمده مناسب می‌باشد، نزولی که توسط محبتی غیر منتظره، به وجود آمده است. او که گناهان را می‌بخشاید به زمین نزول کرد و جسم (انسانی) از دختر داود را در بر نمود: شفقت، او را ترغیب کرد و محبت، او را مجبور ساخت تا این که خداوند همه، او آمد تا متولد شود.

به این دلیل که این محبت الهی خود در ورای منطق انسانی است احتیاج دارد تا به نوبهٔ خود، با یک محبت و ایمانی روبه‌رو شود که به همین گونه در ورای منطق معمول است. این تازگی کامل، این تحلیل حالت اختلال مابین خدا و خلقت است که قبول فرمی را که آن تحلیل بر خود گرفته مشکل می‌سازد. هنگامی که یوسف با ادعای نامزد حاملهٔ خود روبه‌رو شد که می‌گفت «مردی از آتش بر من فرود آمد: او به من درود گفت- و این

اتفاق افتاد». او در مورد پیشینه چنین داستان غیر محتملی سؤال می‌کند: «آیا کسی را می‌شناسی که مانند تو باشد، که در آنچه که ادعا می‌کنی شبیه تو باشد؟ نه، این فقط برای تو اتفاق افتاده زیرا به سادگی حقیقت ندارد». تنها جوابی که مریم می‌تواند بدهد این است که «لازم نیست که من مانند کسی دیگر باشم، زیرا پسر من همتایی ندارد: او منحصر به فرد است، و بنابراین ممکن نیست که باروری دیگری شبیه باروری من روی داده باشد». یوسف پاسخ می‌دهد «پس تو این گونه ادعا می‌کنی که چیزی کاملاً جدید در دنیا با تو شروع شده. تو هیچ دلیلی نداری، و هیچ توضیحی برای گفته‌های تو وجود ندارد». مخاطراتی که در این ایمان به ظاهر کور مریم وجود دارد توسط سخنان خود او قدری دیرتر نشان داده می‌شود: «جنجال بزرگی به خاطر من بر پا خواهد شد ... مرا یک زناکار خطاب خواهند کرد، و اگر پسر من مواظب من نباشد مرا تکه تکه خواهند کرد».

از مباحثه تا استدلال

انتقال از شعر مباحثه‌ای به گفتگوی استدلالی می‌تواند در واقع به مفهومی مشخص به عنوان مسیحی کردن آگاهانه طبقه‌ای دیده شود. در فرم صحیح بحث در بین النهرین باستان هر گروه لاف شایستگی‌های خود را می‌زند و در عین حال، به کمبودهای رقیب خود اشاره می‌کند. پیروزی از آن کسی می‌شود که در این مبارزه تن به تن موفقیت بیشتری به دست آورد. در نوع سریانی تغییراتی با تأثیرات مختلف می‌توان یافت که می‌تواند به این صورت باشد که ۱- مباحثه حفظ شده، اما هیچ کدام از طرفین پیروز نیستند، و هر دو طرف دستور دارند یا با هم آشتی کنند (همان‌گونه که در محاوره مابین آسمان و زمین، جسم و روح دیده می‌شود)، یا هر دو شکست بخورند (همانند مرگ و شیطان)، یا ۲- مباحثه شناخته شده است، نتیجه آن از قبل ذکر گردیده (با وجودی که می‌باید گفته شود که شخصیت‌های بد اجازه دارند که موارد کاملاً مستدلی را به بحث بگذارند). جزو این دسته سرودهای محاوره‌ای هستند مابین هابیل و قابیل، دو دزد، کلیسا و کنیسه - صهیون، نسطوریوس و سیریل (این آخری تصنیف شده سریانی شرقی است، البته این نسطوریوس است که پیروز می‌شود). در بعضی از این سرودها هر طرف به جای خودستایی از فضایل خود، در واقع با ناامیدی می‌کوشد طرف دیگر را به بینش خود جلب کند. و نهایتاً مرحله دیگری از این وضعیت، ۳- ایده مباحثه کاملاً از بین می‌رود و با استدلالی جایگزین می‌شود که در آن یک طرف نهایتاً جذب طرف مقابل می‌گردد. این حالت به طور خاص در مورد سرودهای محاوره‌ای مربوط به فرشته و مریم، مریم و یوسف، یحیی و مسیح می‌باشد. آنچه در این جا مورد توجه است این است که پیش شرط برای این «تبدیل و

تغییر»، تسلیم شدن به استدلال است که توسط ایمان شخص مقابل و برخلاف تمام ظواهر و شواهد خارجی حفظ می‌گردد. فقط بعد از این که درک در برابر ادعاهای غیرمحمتمل ایمان جا باز کرد تأیید ظاهری به دست می‌آید به این شرط که ایمان در واقع ریشه در واقعیت داشته باشد. بنابراین یوسف نهایتاً تا حدودی اقرار می‌کند که شاید چیزی در تأکید حیرت‌آور مریم در مورد منشأ حاملگی او وجود دارد.

مطلبی که تو درباره آن صحبت می‌کنی سنگین است و من از آنچه که تو می‌گویی می‌ترسم.

هرچه بیشتر صحبت می‌کنی، بیشتر می‌خواهم از تو بگریزم، بسیار پریشان.

سپس شب بعد برای یوسف تأیید می‌آید:

یوسف خوابید، فرشته وارد شد و بروی آشکار ساخت که چگونه این راز به وقوع پیوسته بود.

یوسف صبح زود برخاست، پر از اعجاب و با حالت پرستش در برابر مریم که دروغ نگفته بود زانو زد.

نویسندگان ناشناخته این سرودهای محاوره‌ای سریانی با تقبل و تطبیق با یک سبک ادبی که جاذبه مورد پسند و ماندگار دارد وسیله‌ای بی‌نهایت موفق در تعلیم و تربیت مسیحی در اختیار دارند.

* * *

۱۰- اسحاق قدیس نینوایی و روحانیت سریانی

نویسندگان مطالب روحانی در مسیحیت شرقی چیزی از قانون نسبت به خودشان هستند. آنها اغلب با مسؤولین امور دچار دردسر می شدند و برای عبور از مرزهای معمولی مربوط به کلیسا شیوه ای لذت بخش و در عین حال مشوش کننده داشتند. و در این امر آنها، و شاید بیشتر از همه اسحاق قدیس نینوایی (که گاه اسحاق قدیس سریانی نیز خوانده می شود)، واقعاً به چهره های جهانی تبدیل شدند.

اسحاق قدیس نماینده عالیقدر گروهی از نویسندگان سبک استعاره ای و رمزی است که در کلیسای نسطوری در طی قرون اولیه اسلام به شیوه ای عالی پیشرفت کرده اند. این نویسندگان وارثین سنتی بسیار غنی از نوشته های روحانی در زبانهای یونانی و سریانی بودند، ارثیه ای که آنها به شیوه خاص خود تغییر شکل داده و به دیگران واگذار نمودند، از یک طرف به صوفیها و از طرف دیگر بعدها، از طریق ترجمه های یونانی نوشته های اسحاق قدیس، به نویسندگان مسایل روحانی بیزانس.

بسیاری از این صوفیان نسطوری متهم به بدعتگذاری بوده و بعضی حتی توسط مسؤولین کلیساها به طور علنی محکوم شدند. باوجودی که جزئیات موضوع مبهم هستند، به نظر می رسد که دو ویژگی که بیش از هر چیز موجب تشویش مقامات شده بود اندیشه هایی بودند که در رابطه با نام اوريجن و نیز تمایلات مسالین (Mesallian) مطرح بوده. این طور اتفاق افتاد که این دو عنصر مسالینها و پیروان اوريجن (origenist) به طرز شیوا به دو سنت اصلی روحانیت که اسحاق قدیس و همکاران نویسنده او درهم ادغام نموده بودند اشاره می کردند.

این دو سنت چه هستند؟ سنت اوريجنیست منشأ یونانی دارد و نحوه طرح آن در اصل فکورانه تر و تحلیل کننده تر است. این سنت توسط ترجمه های دو نویسنده به طور خاص به دست خوانندگان سریانی رسید: یکی اوآگریوس اهل پنطس (اوایل قرن پنجم) و دیگری دیونسیوس کاذب (اوایل قرن ششم) و این بار به شیوه نئوفلاطونی (افلاطونی جدید). اوآگریوس در واقع در شورای پنجم توسط کلیسای یونانی زبان در سال ۵۵۳ محکوم شد و در نتیجه آن بیشتر نوشته های او فقط به زبانهای سریانی و ارمنی باقی مانده، باوجودی که، تعدادی نیز به دلیل انتساب غلط به نیلیوس قدیس هنوز هم دارای تأثیری

قابل توجه بر نویسندگان مطالب روحانی بعدی همانند ماکسیموس معترف (Maximus the Confessor) قدیس در بیزانس بوده. نویسنده دیگر دیونیسوس آریوپاگی مرموز است که تأثیری عظیم بر تمامی جریانهای روحانیت مسیحی هم در شرق و هم (حتی بیشتر) در غرب نهاده است.

سنت دوم که اسحاق قدیس به ارث برد، یعنی مسالیان، خصوصیت کاملاً متفاوتی داشت: این در اصل روحانیتی تجربی بود و امروزه در فرمهای مختلف خود شباهتهای بسیاری با سنت پنطیکاستی دارد. همانند مشابه جدیدش، بعضی وقتها مستعد و تا سرحد افراط آماده بود، و بدین دلیل تحت نام مسالیانیسم محکوم شد (مسالیان به معنی «مردم نیایش کننده» است، که به یونانی Euchite خوانده می شود). اما این سنت تجربی در بهترین حالت آن چیزی واقعاً عالی بود. به عنوان نمایندگان اصلی این منشأ می توان از آثاری به زبان سریانی از ماراپرم (قرن چهارم)، یک اثر گمنام از قرن پنجم به نام کتاب *گامها (Liber Graduum)* به زبان سریانی و «موعظه های ماکاریان»، احتمالاً یک اثر سریانی از همان قرن اما نوشته شده به زبان یونانی (که کتاب محبوب Charles Wesley بوده) نام برد.

اسحاق قدیس به هر دو نفر اوآگریوس و ماکاریوس اشاره نموده و در یک مرحله از هر دو در کنار هم یاد می کند، شاید عمداً با این هدف که تمام وزنه سنت را با ذکر سران آن دو طریق یادآوری کرده باشد، روشنفکر و تجربی. این در هر حال، سمبول ادغام هر دو جریان روحانیت است که مشخصه نوشته های اسحاق می باشد.

در آنچه که در ذیل می آید من سعی نموده ام بر عناصری در نوشته های اسحاق تمرکز نمایم که متعلق به سنت ماکاریان می باشد. زیرا آنها به دلیل شباهت با ادبیات امروزی تولید شده توسط احیای موهبت الهی به طور خاص جالب توجه و مهم هستند.

اما قبلاً باید درباره خود اسحاق و نوشته هایش سخنی گفته شود. درباره شخص او اطلاعات محدودی در دست است، زندگی او در نیمه دوم قرن هفتم بود، او در ناحیه Qa-tar (قطر) در خلیج فارس متولد شد. او در یکی از صومعه های شمال عراق، زندگی رهبانی را پیش گرفت و مابین سالهای ۶۶۰ تا ۶۸۰ به عنوان اسقف نینوا (موصل امروزی) تقدیس شد، منصبی که فقط پنج ماه عهده دار آن بود. او سپس به عنوان زاهد به کوههای خوزستان (جنوب غرب ایران) رفت و بقیه عمر خود را در آن جا به سر برد.

کارهای ادبی اسحاق قابل توجه بود، و بخشی از آن هنوز هم به چاپ نرسیده است. متن سریانی تعدادی از رساله های کوتاه و متنوع توسط Paul Bedjan، پدر لازاریست، در سال ۱۹۰۹ تحت عنوان De perfectione Religiosa منتشر شد. و همین اثر است که به

عنوان اساسی برای ترجمه مشهور توسط A. J. Wensinck که در سال ۱۹۲۳ به چاپ رسید مورد استفاده قرار گرفت.

نوشته های اسحاق باوجود منشأ نسطوری، در قرن نهم در صومعه سبای قدیس (St. Saba) در فلسطین به زبان یونانی ترجمه شدند. در این جا طنزی وجود دارد که قابل ذکر است: صومعه سبای قدیس سنگر محکم مخالفین راهبان پیرو اوريجن در قرن ششم بوده، و حالا، توسط ترجمه آثار اسحاق، همان صومعه ناخواسته موجب ورود مجدد سنت اوريجنی به روحانیت یونانی به نمایندگی او اگریوس - کسی که اسحاق نسطوری به تحسین وی می پرداخت و اغلب از او به عنوان «بزرگترین استاد روحانیت» نام می برد - شده است. اسحاق شخصاً از این طنز لذت می برد، زیرا او در یک مرحله این چنین دفاع می کند که «در مورد مطالعه کتبی که موضوع آنها بر تفاوت های مابین اعترافات تکیه دارد، که با هدف ایجاد شکاف و نیز به منظور ایجاد اسلحه ای قوی برای روحیه تهمت و افترا بر علیه روح انجام می گردد، محتاط باش».

توسط ترجمه یونانی که اولین بار در سال ۱۷۷۰ در آتن به چاپ رسیده، است که چکیده هایی از نوشته های اسحاق قدیس به فیلوکالیا (Philocalia) رسید و افراد زیادی با فصلی طولانی از نوشته های اسحاق که در کتاب «پدران اولیه از فیلوکالیا» (The Ear-ly Fathers from the Philocalia) تنظیم گردیده و از نسخه روسی این اثر ترجمه شده بود آشنا گردیدند. بنابراین در این جا نویسنده ای وجود دارد که از تمام مرزهای مربوط به کلیسا در مسیحیت شرق عبور نموده: یک نسطوری که آثار او توسط کلدانی های یونانی و سریانی های غیر کلدانی همانند بقیه سنت های ارتدکس مطالعه گردیده و مورد قدردانی قرار گرفته است.

به اندازه کافی در معرفی اسحاق قدیس گفته شد و اینک وقت آن رسیده که اجازه دهیم او خود سخن بگوید.

اسحاق فردی گوشه نشین بود، که برای گوشه نشینان می نوشت (او اشارات قابل استفاده ای دارد در این باره که چگونه می توان از شر میهمانان ناخواسته راحت شد). تأکید او بر انزوا و جدایی از دنیا ممکن است در ابتدا موجب شود که شخص فکر کند او چیز قابل توجهی برای عرضه به مسیحیان امروزی که «در دنیا» زندگی می کنند ندارد. در سنت سریانی به هر حال، گوشه نشین به معنی فردی «ساده دل و بی تزویر» می باشد که ذهن خود را فقط متوجه مسیح کرده است. چنین فردی را می توان همان قدر در شهر پیدا کرد که در صحرا. علاوه بر این، منظور اسحاق از زندگی دنیوی زندگی غیر صومعه ای نیست بلکه «رفتار جسمانی و افکار نفسانی» منظور نظر وی است یا به عبارت دیگر

زندگی غیرروحانی. جدایی از دنیا و «بیگانه شدن» آن گونه که اسحاق می‌گوید، بازتاب یک «تغییر کامل در رفتار» و طرز فکر است، که آگاهی از آن باید در هر لحظه از بیست و چهار ساعت روز زنده نگاه داشته شود. اگر از زاویه دیگری بنگریم، این به معنی یادآوری دائمی خداست که همیشه در برابر چهره او نشسته ایم، درباره او می‌اندیشیم و از او در قلبمان یاد می‌کنیم.

این آگاهی مداوم از حضور خدا، «یادآوری» اعمال عظیم و توجه بی‌نهایت وی، چیزی است که احساس اعتماد کامل به خدا را موجب می‌شود، موضوعی که درباره آن اسحاق چیزهای زیادی برای گفتن دارد. اعتماد کامل شامل «مجبور کردن خود به معطوف داشتن تمام توجهات به خدا در ایمان» است یعنی تعویض توجه خود با توجه خدا، و این به معنی تا کوچکترین جزئیات زندگی یک شخص است. اسحاق مثالهای زیادی ارائه می‌دهد که توجه خدا در عمل چگونه رفتار می‌کند، گاهی به طرز کاملاً مخفی. او تأکید دارد که این توجه الهی «همه انسانها را در تمام اوقات احاطه کرده»، اما دیده نمی‌شود مگر توسط کسانی که خود را از گناه پاک کرده و مدام در فکر خدا باشند. برای چنین افرادی توجه او کاملاً آشکار می‌شود. اسحاق در جای دیگر تأکید می‌کند که این توجه الهی شدیداً شخصی است و به «اعمال الهی با طبیعت جهانی» محدود نمی‌شود.

در نتیجه این توجه الهی، دیگر نمی‌تواند «رویدادهای اتفاقی یا شانسی» وجود داشته باشد و هیچ چیز صرفاً ماحصل شانس نیست، زیرا هیچ چیز اتفاقاً برای انسان رخ نمی‌دهد، چه خوب و چه بد. حکمرانی وجود دارد که بر همه چیزهای این جهان حکومت می‌کند، حافظی برای هر کدام از ما، که از نظر او هیچ چیز پنهان نیست و توجه او هرگز قطع نمی‌شود. مضافاً، نیایش - نیایشی که از عمیق ترین اعماق قلب می‌جوشد - قادر است این تبدیل را در آنهایی که توسط یک رویداد خاص متأثر شده اند به وجود آورد. همان گونه که اسحاق در انتهای این پاراگراف اشاره می‌کند، شخصی که از این راز اعتماد کامل به خدا آگاه است و برحسب آن عمل می‌کند، در نظر دنیا اجباراً همانند یک احمق کامل ظاهر خواهد شد.

آگاهی اسحاق بر نیاز بر دوباره به دست آوردن آن خصوصیت طفل گونه که معمولاً در حین روند رشد فراموش می‌شود در رابطه نزدیک با این تأکید بر اعتماد کامل است، او می‌گوید «به خدا با ذهنی همانند کودک نزدیک شو و در برابر او بخرام»، زیرا الهام الهی فقط با کسانی که «خدا را همانند کودکان می‌شناسند» می‌تواند به آزادی عمل کند.

اسحاق تأکید فراوان و به حق دارد که دانش روحانی چیزی کاملاً متفاوت از دانش هوشمندانه است. او در بخشی با عنوان هیجان انگیز «این فصل (باب) پر از حیات

است» می گوید «هرگز تصور مکن که دانش روحانی را می توان با همان طرقتی به دست آورد که دانش هوشمندانه را. آنهایی که این طریق را امتحان می کنند از همان ابتدا محکوم به شکست هستند. این مسلماً تکذیب ارزش عقل و خرد نیست، به شرطی که در راه صحیحی از آن استفاده شود. منظور اسحاق این نیست که شخص هوشمند نمی تواند به دانش روحی دست یابد بلکه او می گوید برای چنین شخصی انجام این کار بسیار مشکل است، زیرا شخص قبل از رسیدن به دانش روحی، می باید عقل و خرد خود را با تمام پیچیدگیهای آن به کناری بگذارد یا «نفی» کند و «روحیه کودکی» خود را باز یابد.

جدایی از دنیا، «دنیایی» که با ادراک اسحاق در بالا توصیف شده، هادی «جرقه های درک مستقیم» است و در نتیجه آن روح می تواند تا خدا برافراشته شود («و در شادی و وجد بماند») - حالتی از منور شدن که اسحاق از آن به عنوان «حالت طبیعی» روح صحبت می کند. اسحاق در رابطه با حالات مختلف وجد و شادی مطالب نسبتاً زیادی برای گفتن دارد. و با وجودی که به ندرت به صورت شخص اول شرح می دهد اما کاملاً آشکار است که او از تجربه شخصی خود صحبت کرده.

اولین دلیل بر این که روح به چنین وضعیتی نزدیک می شود هدیه اشکهاست، گشوده شدن چشمها، توسط عملکرد فیض. به گونه ای که آنها توسط نگاه الزامی (در مقابل فیزیکی) شروع به درک چیزها بنمایند. اشکها (شادمانی و هم ندامت) در بسیاری از آثار نویسندگان مسیحی شرقی بخش مهمی را تشکیل می دهند. اسحاق نیز به این موضوع چندین بار رجوع می کند. از آن جا که انواع «علائم فیض» با چنین حالتی همراه است ارزش دارد که در این جا چند جمله روشن کننده مطلب را شرح دهیم.

انسان گاهی در هنگام نیایش زانو می زند، دستهای خود را به اطراف یا به سوی آسمان می گشاید، با چهره ای خیره بر صلیب. و تمام احساسات و ذهن او به سوی خدا، در التماس و تضرع، کشیده می شود، و در حالی که غرق در این استغاثه و دردهاست ناگهان چشمه ای از شادی از قلب او جاری خواهد شد، اعضای بدنش به استراحت در خواهند آمد، چشمان او تاریک خواهند شد، چهره اش به سوی پایین خم شده و تعمق وی آشفته می گردد به گونه ای که حتی زانوانش نیز دیگر قادر به تکیه زدن بر زمین نخواهند بود، از خوشی عظیم آن نشانه فیضی که بر تمام وجودش مستولی گشته.

یا،

آنگاه به دلیل اشتیاق درونی، که توسط حیرت از درک بخششهای خدا تحریک گشته، او ناگهان صدای خود را بلند کرده و بدون خستگی ستایش خواهد نمود، درحالی که

حرارت درونی جای خود را به شکرگزاری زبانی خواهد داد. و بدین ترتیب او احساسات خود را با ندایی طولانی و عالی تقدیم خواهد نمود. او، آن کسی که این چیزها را به وضوح تجربه کرده ... هنگامی که من می گویم که این بدون تغییر روی می دهد درک خواهد نمود، زیرا این به دفعات تجربه شده.

و باز هم،

چهره یکباره برافروخته و پر از شادی می شود، جسم گرما می گیرد، ترس و خجالت به دور انداخته شده و تبدیل می شوند، گویی که یاغی شده باشند، قدرت تمرکز می گریزد و تهور و اغتشاش حکمفرما می شود.

و در قطعه ای دیگر می یابیم:

کسانی که در نیایش می کوشند، تمام ساعات طولانی شب را در شب زنده داری به سر می برند به طوری که روح آنها به وجد آمده و لباس جسم را که از علائق به هم بافته شده و با آن پوشانیده شده اند فراموش می کنند، از چنین حالات خاصی شادی می یابند. و بر حسب شادی و خوشی قلب در آنها، خواب را فراموش می کنند، زیرا خودشان را مجسم می نمایند که جسم را کنار نهاده و از هم اکنون در حالتی قرار دارند که بعد از رستاخیز می آید.

در بسیاری مواقع اسحاق این حالت وجد و شادی را با عبارت «مستی روحانی» توصیف می کند:

حرارتی سوزنده در قلب آنها ایجاد می شود و شادی غیرقابل بیانی در روح آنها به وجود می آید. اشکهای شیرین بیشتری گونه های آنها را خیس می کند، شادی روحانی موجب مستی ذهن می گردد، روح تسلی وصف ناپذیر می یابد، امیدواری قلب را یاری و تقویت می نماید، و آنگاه دیگر به او بستگی دارد که در آسمان ساکن است.

اسحاق نیز همانند همه کسانی که چنین حالتی را تجربه کرده اند، از ناکافی بودن کلمات برای توصیف آنها شکایت دارد. درحالی که این چیزها فقط شروع دانش روحانی را معرفی می کند، و اسحاق در تلاش خود برای توصیف حالات حتی بیشتر وجدآور، که در هر حال، او تأکید دارد که فوق العاده نادر هستند و توسط «شاید فقط یک نفر در طول یک نسل» تجربه می شوند چندان محتاط نیست. این حالات اشتیاق زیاد و شادی به هر حال، همان گونه که در بالا توصیف شده ظاهراً پدیده ای است مکرر و قابل دستیابی برای همه آنانی که به دنبالش هستند.

«جستجو» به هر صورت الزامی است، چنین هدایایی به سادگی از آسمان نمی افتند. اسحاق صراحتاً می گوید «اگر شما جستجو نکنید، نخواهید یافت»، و پیش شرط برای

چنین جستجویی آزادی از توجه دنیوی است، که فقط توسط اعتماد کامل به دست می آید، تا حد کوچکترین جزئیات زندگی در توجه خدا بودن. همچنین رهایی از آنچه به نظر احتیاط می آید تا حدودی لازم است. اسحاق از مسیحیانی صحبت می کند که در هنگام مرگ هنوز هم در ابتدای راه هستند، و اظهار می دارد که این افراد «دائماً به احتیاط کاری تمایل دارند» و در نتیجه هرگز واقعاً شروع نمی کنند. ایمان به این که خدا عمل خواهد کرد نیز الزامی است: «همان گونه که شما باور کردید، به همین قسم به شما رفتار خواهد شد». پیش شرط دیگر «سادگی قلب» است، زیرا چنین تجربیاتی «فقط برای کسانی روی می دهد که قلب ساده داشته و مشتاقانه امیدوارند». سادگی به معنی دوری گزیدن از چیزی است که اسحاق (در این جا به پیروی از ماراپرم) آن را «تحقیق کردن» یا «کنجکاو کردن» می نامد، یعنی تلاش برای تجزیه و تحلیل تجربه شخصی از خدا با واژه های کاملاً هوشمندانه.

این نشانه های فیض در زمانهای گوناگون داده شده است. اسحاق نمونه برادر خاصی را توصیف می کند که تحت غلبه اشتیاق زیاد ناگهان خدمت خود را نیمه کاره رها می کرد و به روی بر خاک می افتاد، سپس از جای برخاسته صلیب را می بوسید، و این کار را به دفعات بی شمار تکرار می کرد.

این گونه «علائم فیض» حتی می تواند در خواب بیاید. در قطعه ذیل اسحاق به صورت شخص سوم تجربه ای را توصیف می کند که خود او داشته است:

حال من شخصی را می شناسم که حتی در هنگام خواب توسط تعمق در مطلبی که به هنگام شب مطالعه کرده بود از وجد در خدا مغلوب می شد. و در حالی که روحش در این جلسه تعمق در عجب بود، دریافت که برای مدت زیادی در خواب نیایش و تعمق کرده و این رؤیای وجدآور را بررسی نموده. این در عمق شب بود، و ناگهان او از خواب بیدار شد، در حالی که اشکهایش مانند آب بر روی سینه اش می ریخت: و دهان او از حمد و ثنا و قلبش در جلسه تعمق برای مدتی طولانی پر بود، با شادی که هنوز به پایان نرسیده بود. و از طریق اشکهای بسیاری که ریخته شد، و توسط گیجی و حیرت روح خود که با آن تمام اعضای بدنش آرامش یافته بودند، و قلب او که همان لذت و شادی در آن برانگیخته شده بود، او قادر نبود حتی نماز شبانه معمولش را به انجام رساند، مگر چند مزمور به هنگام طلوع فجر، زیرا او شدیداً تحت تأثیر آن اشکها که همانند چشمه ای از چشمان او جاری بودند و نیز سایر چیزهای روحانی دیگر قرار گرفته بود.

اما این عمدتاً در هنگام نیایش است که چنین هدایایی بخشیده می شود، زمانی که

تمام وجود انسان آگاهانه بر خدا متمرکز است. اسحاق چنین لحظاتی را با شدت انتظار جماعت ایماندار در نیایش استغاثه به روح القدس در مراسم شام خداوند مقایسه می‌کند: هنگامی که شخص دنیای خود را کاملاً ترک گفته و تمام احساس و ذهن او با بهره‌گیری از تمام تلاش وی بر خدا متمرکز گشته، هنگامی که تمام افکار او مجذوب بحث و محاوره با خداست و قلب او مملو از خدا- در چنین زمانی روح القدس به نیایش او از «بینشی به دست نیامدنی» بهره می‌دهد، در نتیجه ذهن در شادی و وجد بلعیده می‌گردد و «حرکت» نیایشی واقعاً متوقف می‌شود، همان‌گونه که روح همان تقدسی را که نان و شراب در طلب نزول روح القدس دارند دریافت می‌کند.

این درواقع مسئله ضد و نقیضی را لمس می‌کند که مدت‌ها خوانندگان آثار اسحاق را به تعجب واداشته: در اوج نیایش، نیایش دیگر موجودیت ندارد. این به هر حال، موضوعی نیست که ما بتوانیم بر آن در این جا تأمل کنیم، و در هر حال این حالتی است که «در هر ده هزار نفر فقط یک نفر لایق آن یافت می‌شود». آنچه که ارزش لحظه‌ای تأمل دارد تأکید اسحاق بر «تلاش» جهت تمرکز است- بازگشت آگاهانه انسان به سوی خدا، جسم و همین‌طور روح. در یک مرحله اسحاق می‌گوید که «هر نیایشی که در آن جسم شرکت نکند و توسط آن قلب متأثر نگردد، می‌باید آن را همانند یک جنین سقط شده بدون روح شمرد.

به عقیده اسحاق هدف نیایش این است که «محبت خدا را به دست آوریم». این محبت چیزی نیست به جز درخت حیات، که آدم در سقوطش از دست داد. و نیایش بدین جهت یک تلاش مداوم است در جهت کسب مجدد بهشت، درحالی که درخت حیات درواقع خود مسیح است. در قطعه بسیار زیبای ذیل اسحاق قدیس یافتن این محبت را به عنوان راز مداوم نان و جام توصیف می‌نماید:

هرگاه، ما به هر حال محبت را یافتیم، نان آسمانی را می‌خوریم و بدون زحمت و خستگی نگاه داشته می‌شویم. نان آسمانی آن است که از آسمان نزول کرده و به دنیا حیات می‌دهد، این غذای فرشتگان است. کسی که محبت را یافته مسیح را در تمام اوقات می‌خورد و از آن به بعد جاودانی می‌شود. زیرا هر که از این نان می‌خورد ذائقه مرگ را تا به ابد نخواهد چشید. متبارک است او که از این نان محبت که مسیح است خورده. هر کسی که با محبت تغذیه شده با مسیح تغذیه شده، که خدای حاکم بر همه چیز است. یوحنا شاهد است که می‌گوید: خدا محبت است (۱- یو ۱۶:۴). بنابراین کسی که با محبت زندگی می‌کند در این خلقت زندگی را از خدا استشمام می‌نماید. او در این جا هوای رستاخیز را تنفس می‌کند. در این هوا عادلان در

رستاخیز شادی خواهند کرد. محبت ملکوتی است که خداوند ما به طور سمبولیک از آن سخن گفت، او به شاگردان وعده داد که آنها در ملکوت او خواهند خورد: شما در ملکوت من بر خوان من خواهید خورد و خواهید نوشید (لو ۲۲: ۳۰). آنها چه باید بخورند، به جز محبت؟ محبت کافی است تا انسان را به جای غذا و نوشابه تغذیه کند. این شرابی است که به قلب انسان شادی می آورد. متبارک است آن که از این شراب نوشیده. این شرابی است که گمراهان از آن نوشیده و پاکدامن گردیده اند، گناهکاران نوشیده و راههای لغزش را از یاد برده اند، مستان نوشیده و روزه دار گردیده اند، شرابی است که ثروتمندان را مشتاق فقر نموده، فقیران را غنی در امید ساخته، و مریضان را قدرت دوباره داده، شرابی است که احمقان را خردمند نموده.

یکی از مهمترین محصولات محبت تواضع است - «فروتنی شاخص از ذهن درونی برمی خیزد». تواضع «ردای الهی» است، ردای الوهیت تن گرفته. متواضع واقعی همه انسانها را محترم خواهد داشت و تفاوتی مابین فقیر و غنی، گناهکار و عادل قائل نخواهد شد. از این فروتنی شفقتی سوزان به تمام خلقت گسترش می یابد - به انسانها، پرندگان، حیوانات، شیاطین، و در واقع به هر چیزی که هستی دارد. قطعه ذیل بسیار مشهور است: قلبی که این چنین شعله ور است تمام خلقت را در آغوش می گیرد - انسانها، پرندگان، حیوانات و حتی شیاطین. در یادآوری آنها، و در رؤیت آنها چشمان چنین مردی از شفقت عظیمی که به قلب او فشار می آورد مملو از اشک می گردد. قلب لطیف شده و تحمل شنیدن یا نگریستن بر جراحتی یا کوچکترین درد و رنجی که بر هر چیزی در خلقت وارد شده باشد ندارد. به این دلیل چنین انسانی بدون انقطاع با اشکها حتی برای حیوانات بی عقل، برای دشمنان حقیقت و برای همه کسانی که به آن صدمه می زنند، نیایش می کند، تا باشد که آنها حفاظت و تقویت شوند.

موضوع دیگری که در مورد آن اسحاق قدیس نکته های زیاد و قابل استفاده دارد خواندن کتب مقدسه است. کتب مقدسه منبع بی پایان از «وجد غیر قابل درک در خدا» هستند برای روحی که مدام درباره آنها تفکر می کند. پس حیرت آور نیست که اسحاق تأکید دارد که مهمتر است یک مزمور را از قلب و از حفظ بخوانیم تا این که تعداد زیادی از مزامیر را در حجره دیر بخوانیم بدون این که اجازه دهیم معنی آن در ما فرو رود. او در مورد چگونگی خواندن مزمور می گوید:

آیا مایلی مزامیر را در ضمن نماز با لذت از حفظ بخوانی، و کلمات روحانی را که از حفظ می خوانی دریافت کنی؟ پس این ایده گفتن مقدار مشخصی از مزامیر یا تعیین هدفی برای خودت را رها کن. کلمات مزمور را آن چنان ادا کن که گویی نیایش

می‌کنی. اگر مزمور تاریخی است، بگذار روح تو آن را به صورت یادآوری بعضی از اعمال اراده خدا برای تو منظور دارد، تا این که روح در حیرت از توجه خدا بیدار شده و برای نیایش برانگیخته شود. آن جملات نیایش را طوری ادا کن که گویی از آن تو هستند... به هر قیمت از خواندن مزامیر به صورتی که گویی در حال نقل کلمات یک بیگانه هستی اجتناب نما... نباید تصور کنی که تو با جدیت و تلاش مشغول پیش بردن کار رسولان هستی، اگر از شفقت و شادی که متعلق به این کلمات است کاملاً تهی باشی... بلکه بیشتر باید مزامیر را با التماس حقیقی بخوانی، گویی که آنها سخنان خود تو می‌باشند.

به گفته اسحاق حقیر شمردن مطالعه کتب مقدسه به سادگی به این دلیل است که ذهن منحرف می‌شود. اسحاق به خوبی آگاه است که اجتناب از این انحراف ذهن همیشه آسان نیست، و در قطعه‌ای دیگر درباره این نکته اندرز می‌دهد:

اگر تو وسوسه می‌شوی که شروع نمایی و سریعاً پیش روی تا آن را به اتمام برسانی، به شروع برگرد و در هر آیه‌ای که با تو سخن می‌گوید علامت صلیب بر خود رسم کن، و آن را دوباره و دوباره تکرار نما. اگر نمی‌توانی تمرکز یابی پس دست از خواندن بردار، زانو زده در نیایش بگو: من نمی‌خواهم فرسنگ شمار باشم، بلکه می‌خواهم وارد حجله عروسی شوم، و در هر راهی که مرا به آن جا ببرد طی طریق خواهم کرد. در باره موضوع گسترده تر وسوسه و چگونگی مقابله با آن، اسحاق قدیس اندرزهای بسیار خردمندانه و سودمند دارد، اما ما نمی‌توانیم یک چنین موضوعی را در این جا داخل کنیم. امیدوارم به اندازه کافی گفته باشم تا خوانندگان را وسوسه کنم که بیشتر به اکتشاف «خوان روحانی» که اسحاق قدیس برای استفاده ما گسترده پردازند (با استفاده از گفته خود او).

در آغاز گفته شد که نوع روحانیتی که توسط اسحاق قدیس توصیف گردیده شباهتهای مشخصی با آن تازگی موهبت الهی دارد. این را می‌توان در انتظار او از نوع خاصی از تجربه (که به هر حال برای خاطر خودشان نباید هرگز آنها را جستجو کرد)، در تأکید او بر اعتماد کامل به توجه خدا - توجهی که نگران حتی کوچکترین اعمال روزمره زندگی است - و همین طور در تأکید او بر وجد در خواندن کتب مقدسه و بر سپاسگزاری مداوم. تمام اینها بینشهایی هستند که، در حالی که امروزه به هیچ وجه محدود به تازگی موهبت الهی نیستند، توسط افراد بسیاری که در آن درگیر شده‌اند مجدداً کشف می‌شوند. در این نوع مباحثه است که زاهد قرن هفتم ما از عراق هنوز هم می‌تواند چیزهای زیادی به ما تعلیم دهد.

* * *

۱۱- اسحاق قدیس نینوایی: بعضی

آثار تازه کشف شده

در میان پدران سریانی فقط دو نویسنده در خارج از گروه‌های متخصص شهرت بسیار دارند: یکی شاعر-الهی‌دان ماراپرم از قرن چهارم و دیگری راهب و نویسنده بانفوذ، اسحاق قدیس نینوایی از قرن هفتم. آثار اسحاق قدیس به دو صورت در دسترس خوانندگان امروزی قرار دارد. اول ترجمه انگلیسی نسبتاً با آب و تاب A. J. Wensinck به نام «رساله‌های اسرارآمیز اسحاق نینوایی» (*Mystic Treatises of Isaac of Nineveh*) (۱۹۲۳ چاپ مجدد ۱۹۶۹). Wensinck کار خود را از اصل سریانی که توسط Paul Bedjan در سال ۱۹۰۹ ویراستاری شده بود شروع کرد. و دوم یک ترجمه جدید و عالی به نام «موعظه‌های زاهدانه اسحاق قدیس سریانی» (*The Ascetical Homilies of Saint Isaac the Syrian*) که در سال ۱۹۸۴ در بروکلین به چاپ رسیده است. این ترجمه از متن یونانی آن به عمل آمده که خود از متن سریانی، در قرون هشتم یا نهم، در دیر سبای قدیس در فلسطین ترجمه شده.

جدا از نظم متفاوت فصلها و اضافه شدن بعضی رساله‌های بیگانه توسط دو نویسنده دیگر سریانی، متن یونانی مفصلاً با متن سریانی ترجمه شده توسط Wensinck مطابقت دارد. عنوان این مجموعه «نیمه اول آثار اسحاق قدیس» است. Bedjan به چاپ قسمتهایی دیگر از نسخه‌ای ادامه داد که در ارومیه (شمال غربی ایران) یافته بود و حاوی «نیمه دوم» بود. او علاوه بر این متوجه شد که نسخه موجود در پاریس، که ابتدا و انتهای آن مفقود گشته نیز حاوی قسمتهایی از همان متون است. متأسفانه نسخه ارومیه که آشکارا کامل بود دیگر هرگز دیده نشد و باید به عنوان مفقود شده تلقی گردد. این فقدان بدون شک در طی اتفاقات ناگوار سال ۱۹۱۸، هنگامی که جامعه مسیحیان ارومیه می‌باید از این ناحیه می‌گریختند، روی داده است. به هر حال این فقدان خوشبختانه دیگر غیرقابل جبران نیست، زیرا من با خوش شانس می‌توانستم نسخه دیگری از این «نیمه دوم» آثار اسحاق قدیس را بیابم. در واقع این در دسترس من، در کتابخانه Bodleian در آکسفورد قرار داشت. جالب این که این نسخه از تاریخ ۱۸۹۸، و در واقع یازده سال قبل

از نسخه *Bedjan*، در آن جا قرار داشته است. عالیجناب Yaroo M. Neesan که خود از ناحیه ارومیه بوده این را به کتابخانه Bodleian هدیه کرده بوده. نسخه آکسفورد احتمالاً متعلق به قرن دهم یا یازدهم و تقریباً کامل و فقط نامه افتتاحیه در بعضی نقاط آسیب دیده است. این نسخه شامل چهل و دو متن جداگانه است که دو عدد از آنها با کمال تعجب از «نیمه اول» تکرار شده. چهار عدد از طولانی ترین متون شامل «قرنها» یا مجموعه هایی از صد گفته تحت عنوان *Headings [Rishe] on knowl-* edge می باشد که با *Kephalaia Gnostica* (عنوان اثری از اوآگریوس) یونانی مترادف است. مؤلفی که این آثار اسحاق قدیس را جمع آوری کرد، پیشگفتار این *Kephalaia* را به صورت ذیل نوشته است:

بار دیگر توسط همان اسحاق قدیس، اسقف و گوشه نشین، سرفصلهای جداگانه درباره دانش، حاوی معانی والای روحانی و دانش کامل، بینش فراوان و عالی، و رازهای بزرگ، مناسب برای وجد و شادی روح و برای رشد آن در چیزهای روحانی. متون باقیمانده، چنان که از عناوین فصول (بعضی وقتها به صورت خلاصه) بر می آید، درباره موضوعات متنوعی می باشند، همچنان که از قطعه منتخب زیر:

نامه در انواع مختلف سکوت، درباره نیایش مخفی، تولد ادراک روحانی در روح، معنی روحانی رازهای صلیب، نیایش خالص و منحرف نشده، حفظ بیداری پنهان در روح، از کجا گریه دائم زاییده می شود، فروتنی درونی، استراحتی که شفقت خدا به آنهاست که به خاطر خدا در بیداری هستند می دهد، شکرگزاری به هنگام سختیها، و درباره درک روحانی موضوع *Gehenna* تا جایی که برای فیض ممکن باشد یا به طبیعت انسان برای تشکیل عقاید درباره رازها اجازه دهد.

در این متون چندین نیایش چشمگیر نیز گنجانیده شده و یکی از این فصل ها در واقع از مجموعه ای از سی نیایش تشکیل گردیده.

برنامه ها برای تدوین و ترجمه متون جدید

در ذیل چکیده های کوتاهی به منظور دادن ایده ای درباره ویژگیهای متن در «نیمه دوم» جدیداً یافت شده از آثار اسحاق قدیس، انتخاب شده اند. رفرانسها به شماره برگها در نسخه آکسفورد است.

۱- از نامه آغازین

اگر دنبال چیزی می گردی اما نمی توانی آن را فوراً بیابی، مواظب باش ایمانت را از دست ندهی، و گرنه چیزی را که در جستجویش نیستی و از آن آگاهی نداری در درون تو

زاییده خواهد شد و برای فقدان ایمان تنبیه خواهی شد. نگو «من این مدت دراز رنج برده‌ام، ولی نتوانستم بیابم» یا این که «واقعیت این مسئله با شدت توصیف آن مطابقت ندارد». از این گونه افکار بر حذر باش، زیرا تنبیه برای چنین بی‌ایمانی نزدیک است، و قلبی که ایمانی ندارد محکوم می‌گردد. این تنبیه شامل چه چیزی است؟ تو در نتیجه احساس رهاشدگی که توسط فقدان ایمان در تو به وجود می‌آید در ناامیدی خواهی افتاد، و از دست دادن امید تو را تسلیم افسردگی خواهد نمود، درحالی که افسردگی نیز تو را به سستی خواهد سپرد و سستی هم تو را از هدف امیدت دور نگاه خواهد داشت. هیچ مصیبتی بزرگتر از این نمی‌تواند برای تو پیش آید.

۲- از ادامه نامه آغازین.

هنگامی که نیایش می‌کنی، مطالب ذیل را به نیایش خود بیفزای:

ای خدا، مرا لایق گردان تا از آن امیدی که برای عادلان در رجعت تو حفظ شده، هنگامی که تو به جسم ما می‌آیی تا شکوه خود را به دنیا اعلام کنی آگاه شوم. ای خدا، که محبتت را به این جهان آوردی هنگامی که تو را نمی‌شناخت، محبتی که به شیوه‌های گوناگون در تمام نسلها توسط نگاهی کوتاه به مکاشفه تو به عادلان آشکار شد، مردگی حواس مرا احیا کن تا بتوانم متوجه تو شوم و در سفر به سوی تو شتاب ورزم، نه تعلل، تا ساعتی که مرگ در لنگرگاه سکوت محدودیتی را بر سفر من تحمیل کند.

ای مسیح، لنگرگاه شفقت، که خودت را بر نسلی گناهکار آشکار کردی، عادلان در نسل خود برای تو منتظر ماندند، که برای شادی تمام خلقت آشکار شدی، به من چشمان دیگری عطا کن، گوشهای دیگری ببخش، قلبی دیگر، تا باشد که به جای دنیا تو را ببینم، تو را بشنوم و چیزهایی را که تو برای نژاد مسیحیان در مکاشفه جلال خود نگاه داشته‌ای درک کنم، زیرا آنها از نوع دیگری از ادراک بهره می‌برند.

۳- از «قرن» چهارم

کسی که حقیقت را چشیده برای حقیقت مبارزه نمی‌کند. کسی که در میان مردان به عنوان غیور برای حقیقت تصور می‌شود، هنوز در نیافته است که حقیقت واقعاً چیست. هنگامی که واقعاً آن را فرا گیرد، از غیرت درباره آن دست برمی‌دارد.

اگر غیرت برای اصلاح بشریت مناسب می‌بود، چرا خدا کلمه خود را ملبس به جسم ساخت تا بتواند با استفاده از ملامت و فروتنی دنیا را به سوی پدر خود باز آورد؟ و چرا او خود را به روی صلیب به خاطر گناهکاران پهن کرد و جسم قدوسش را به خاطر این جهان به درد و رنج سپرد؟ من خود می‌گویم که خدا این کار را فقط به این دلیل انجام داد، تا به دنیا بفهماند که محبت او و هدفی که او برای ما دارد این است که ما، به عنوان

نتیجهٔ محبت زیادی که از آگاهی از این برمی خیزد، در محبت او به دام بیفتیم و (یا درون محبت او) نگاه داشته شویم هنگامی که او فرصت تجلی قدرت مهیب ملکوت آسمانی خود را به ما می دهد - که از محبت شامل شده - توسط مرگ پسر خود.

هدف از مرگ خداوند ما رهایی (یا بخشش) ما از گناهانمان نبود، و یا هر دلیل دیگر، بلکه فقط برای این که دنیا از محبتی که خدا برای خلقت دارد آگاه شود. انجام این کار عجیب، فقط به خاطر بخشایش گناهان ما الزامی نبود زیرا او می توانست ما را به شیوه های دیگری مورد آموزش قرار دهد. چه اعتراضی وجود می داشت اگر او کاری را که انجام داد به وسیلهٔ مرگ معمولی انجام می داد؟ اما او به هیچ وجه مرگ خود را یک عمل معمولی نساخت - تا ما بتوانیم به حقیقت راز او پی ببریم. بلکه مرگ را در درد و رنجی بی رحمانه بر روی صلیب تحمل کرد. چه نیازی به اعمال وقیحانه و آب دهان انداختن بر وی بود؟ فقط مرگ برای آموزش ما کافی می بود - خصوصاً مرگ او، بدون هیچ یک از اتفاقات دیگری که رخ داد.

چه عظیم است حکمت خدا! و چقدر با حیات مملو است! حال تو می توانی درک کنی که چرا آمدن خداوند ما اتفاق افتاد، و ماجراهایی را که به دنبال آن اتفاق افتاد بفهمی. حتی تا آن حد که او هدف خود را کاملاً آشکارا و از دهان قدوس خود گفت: «و خدا جهان را آن قدر محبت نمود که تنها پسر مولودش را داد» - که اشاره به جسم پوشی و تازگی حیات است که او برای ما آورد.

دلایل آمدن به هستی جهان و آمدن مسیح یکی هستند: اشاره به جهان دربارهٔ محبت عظیم خداست که هر دو واقعه را به وجود آورد.

۴- از بخشی دربارهٔ «وظیفه سنگین ما، تشکیل شده در سکوت»

جدا از روشنایی که در نتیجهٔ آنها در روح به وجود می آید، چه سودی در قوانین و شریعت وجود دارد جز این که هرگاه شخصی در ظلمت به بیراهه می رود، به وسیلهٔ آنها بتوان او را به راه خود باز آورد، یعنی توسط زمانهای تعیین شده برای نیایش و نماز ثابت. انسان می تواند آن را با مورد شخصی مقایسه کند که راه خود را گم کرده به جای اول برگشته بود: او دوباره شروع می کند، و به جایی که می خواسته می رسد. قوانین و شریعت نیز به همین شکل شخصی را که به گمراهی و ظلمت رفته اصلاح می کنند، چنین شخصی چنانچه نزد آنها برود، آنها او را به راهی که از آن به بیراهه رفته برمی گردانند.

۵- از فصلی تحت عنوان «دربارهٔ اعتماد به خدا که از شناخت راستی و ایمان واقعی زاییده می شود».

شخصی که از گناه می ترسد از شیطان نخواهد ترسید. هر کس که برای عطیهٔ خدا

اشتیاق دارد نباید از سختیها بترسد. آن کس که ایمان دارد که قدرت الهی تمام خلقت را کنترل می کند از هیچ چیز وحشت نخواهد کرد.

۶- از فصلی با عنوان «موضوعاتی درباره نیایش و حالت ظاهری در طی آن»

این متناسب با احترامی است که هر کس در هنگام نیایش در شخص خود نسبت به خدا نشان می دهد، هم با جسم و هم با ذهن، که در کمک به رویش باز شده، و به پاکی انگیزه ها و منور شدن نیایش منجر می گردد.

کسی که در هنگام نیایش حالت محترمانه ای نشان می دهد، با گشودن دستها به سوی آسمان هنگامی که با حالت اطاعت می ایستد، یا به روی صورت خود بر خاک می افتد، به دلیل این اعمال متواضعانه لایق شمرده خواهد شد برای فیض بسیار از بالا.

* * *

۱۲- اسحاق قدیس نینوایی

(اسحاق قدیس سریانی)

اسحاق قدیس سریانی برای خوانندگان ارتدکس در حله اول از قطعات برگزیده از آثار او در نسخه روسی *Philocalia* و ترجمه آن به انگلیسی در کتاب *پدران اولیه سریانی* در *Philocalia* (لندن ۱۹۵۴)، چهره‌ای شناخته شده است. در این اواخر به هر حال یک ترجمه جدید و عالی توسط Dana Miller از یونانی (که خود ترجمه ای قدیمی از اصل سریانی بوده) صورت گرفته که تحت عنوان «موعظه‌های زاهدانه اسحاق قدیس سریانی» منتشر گردیده.

اسحاق قدیس، معاصر جوان تر کوثبرت (Cuthbert) قدیس اهل لیندیسفاران (Lindisfarne) (وفات ۶۸۷)، و متعلق به سوی دیگر دنیای مسیحیت در آن زمان است، زیرا او در قطر (که اینک یکی از کشورهای خلیج فارس است) به دنیا آمد. در زمان تولد او (که تاریخ دقیق آن مشخص نیست) قطر هنوز هم جزئی از امپراتوری پارس، یا ساسانیان، و موطن کلیسای شرق بود. تا اواسط قرن هفتم امپراتوری پارس، همراه با ایالات شرقی امپراتوری بیزانس به دست اعراب افتادند. بدین جهت می توان گفت اسحاق قدیس در زمانهای خطیری می زیسته، گرچه در جزئیات اندکی که درباره زندگی او می دانیم و یا در هیچ کدام از آثار باقیمانده از او هیچ اشاره ای به این موضوع دیده نمی شود.

دو زندگی نامه مختصر از اسحاق وجود دارد که بر دانش عمیق او از انجیل و نوشته های پدران کلیسا تأکید می نماید، و این در واقع زاینده نوشته های برجای مانده اوست که دلایلی دال بر مطالعات فراوان او به ما می دهد.

احتمالاً او قبل از این که به عنوان اسقف نینوا (واقع در ساحل شرقی فرات، مقابل موصل امروزی در شمال عراق) دستگذاری شود در مدرسه علوم دینی قطر تدریس می کرده. مراسم دستگذاری وی توسط پاتریارک ژرژ اول (۶۸۰-۶۶۱) انجام شد. اسحاق فقط مدت کوتاهی اسقف نینوا باقی ماند، زیرا بعد از پنج ماه از نظرها پنهان گشت «به دلایلی که فقط خدا می داند». به نوشته یکی از نویسندگان او بقیه عمر خود را

به عنوان زاهد گوشه نشین به کوههای Beth Huzaye (خوزستان امروزی) رفت و در سن پیری در حالی که نابینا بود در صومعه Rabban Shabur درگذشت.

نوشته های فراوان سریانی اسحاق قدیس که درباره حیات روحانی تألیف نموده به نظر می رسد که حاصل دوران پیری او باشد. این آثار در دو قسمت به دست ما رسیده، قسمت اول آثاری که به لطف ترجمه قدیمی به زبان یونانی در سطحی بسیار وسیع تر از قسمت دوم منتشر شده بود (که جدیداً در نسخه ای در کتابخانه Bodleian در آکسفورد کشف شد). قسمت اول حاوی ۸۲ فصل است که بیشتر اینها در صومعه سیای قدیس در فلسطین به زبان یونانی ترجمه شده، در زمانی مابین اواخر قرن هشتم یا اوایل قرن نهم. این قسمت از آثار او ابتدا به زبان یونانی ترجمه شد، و سپس ترجمه های دیگری نیز به سایر زبانها منجمله، اسلاونیک، لاتین (و پس از آن در اواخر قرن پانزدهم به زبانهای اسپانیایی، پرتغالی، کاتولونی، فرانسه و ایتالیایی)، رومانی، روسی و یونانی جدید، و حتی در این اواخر (آغاز این قرن) به ژاپنی، به دنبال آمد. نوشته های این راهب بزرگ کلیسای شرق، به طرز موفقی از بسیاری از مرزبندیهای کلیسای عبور نموده و به نظر می رسد که امروزه آنها در کلیسای ارتدکس و سایر کلیساهای غربی، و در کلیسای قبطی ارتدکس و کلیسای خود او در شرق دارای نفوذی بسیار بیشتر از آن زمان باشند.

قسمت دوم نوشته های اسحاق قدیس در اوایل قرن حاضر بر تدوین کننده متن سریانی قسمت اول آثار او، پدر Paul Bedjan، معلوم بوده، که چند قطعه منتخب از آن را در آخر تدوین خود جای داده بود. به نظر می رسد که نسخه ای که او از آن استفاده کرده در طی جنگ اول جهانی از بین رفته باشد. و تصور می شد که دیگر هیچ نسخه کاملی از آن به جای نمانده است اما خوشبختانه نسخه ای دیگر حاوی این قسمت دوم که، در سال ۱۸۹۸، یازده سال قبل از گردآوری قسمت اول توسط Bodleian در کتابخانه Bodleian در آکسفورد قرار داده شده بود. اما چون به این نسخه در هیچ کاتالوگی اشاره نشده مورد توجه قرار نگرفته بوده- تا این که من تصادفاً در سال ۱۹۸۳ با آن برخورد کردم. قسمت دوم شامل حدود چهل متن است، که طولانی ترین آنها یک سری چهارتایی به نام «قرنها» درباره دانش روحانی است. که توسط پائولو بتیولو (Paolo Bettiolo) به زبان ایتالیایی ترجمه شده اند. اما در حال حاضر فقط دو مقاله از این قسمت دوم به زبان انگلیسی در دسترس است که در کتاب «پدران سریانی درباره نیایش و زندگی روحانی» تألیف این جانب (۱۹۸۷) یافت می شود. در فصل دوازدهم چند خلاصه از این متون را همراه با مطالب ذیل خواهید یافت.

اسحاق قدیس نینوایی به هیچ وجه پدیده ای منزوی شده در کلیسای شرق نیست.

درواقع، قرون ششم تا نهم در این کلیسا شاهد شکوفایی روحانیت رهبانی خاصی بوده و نوشته‌های بسیار عالی و زیادی از آن به ما رسیده که برخی از آنها در ترجمه‌های انگلیسی و فرانسه موجود می‌باشند. این نویسندگان از منابع یونانی و سریانی بهره می‌بردند، در میان آثاری که در تدوین آنها از منابع یونانی استفاده شده نوشته‌های اوآگریوس اهل پنطس، مرقس زاهد، تئودور اهل موپوسوتیا ابا اشعیاء، و نیز موعظه‌های ماکاریان و سخنان پدران صحرا به طور خاص مهم می‌باشند، درحالی که در میان نویسندگان اولیه سریانی می‌توان از آفرهات و اپرم از قرن چهارم و نیز (مخصوصاً) یوحنا آپامئا، که نویسنده‌ای با نفوذ از اوایل قرن پنجم می‌باشد، نام برد.

قبل از پرداختن به چند قسمت منتخب، شاید این اخطار ضروری باشد که: برداشت اسحاق قدیس از زندگی مسیحی به قدری بنیادی است که بعضیها در واقع از تعلیمات او زده شده‌اند. به طور مثال در این جا واکنش محقق بزرگ انگلیسی در زبان سریانی به هنگام بیان نظر خود در مورد ترجمه کامل قسمت اول از آثار اسحاق قدیس سریانی توسط A. J. Wensinck با عنوان (رساله‌های اسرارآمیز توسط اسحاق نینوایی، آمستردام ۱۹۲۳) ذکر گردیده:

من اقرار می‌کنم که اسحاق نینوایی را الهام بخش نمی‌دانم. او نماینده دنیای کاملاً متروکی است، که خاورمیانه را تسلیم اسلام، وحشیگری و رکود نمود. ما هنگامی که دلایل او را برای ترک دنیا مطالعه می‌کنیم، چیزی جز خودخواهی بر پایه خرافات نمی‌بینیم. در نوشته‌های اسحاق مطالب بسیار اندکی از حکمت عملی بندیکت قدیس (St. Benedict)، یا گرمی و حرارت فرانسیس قدیس (St. Francis) به چشم می‌خورد. ... نقائص روبه زهد و گوشه نشینی در زمان اسحاق نیز به گوش غربیها رسیده بود، رهبری و نفوذ شخصی بندیکت قدیس کارهای زیادی را موجب شده بود که صومعه‌گرایی را به خاکریز تمدن تبدیل می‌کرد. اسحاق یک قرن بعد زندگی می‌کرد، اما او همانند شرقیها از بندیکت قدیس و اصلاحات او کاملاً به دور مانده بود، و ما در او سنگ مایلی را می‌بینیم در جاده مالخولیا، درحالی که مشرق زمین از مسیحیت دور شده و به سرعت به سوی وحشیگری بدون نوآوری و رشد می‌رود، که در آن حتی فلسفه هم دیگر شکوفایی ندارد.

در قطعات منتخب ذیل که از نوشته‌های قسمت دوم اسحاق قدیس برداشت شده مرکز توجه بر تعلیمات او در زمینه نیایش است- اما نه درباره مراحل عالی نیایش، در ورای «نیایش پاک» یا «نیایش روحانی» جایی که «نیایش قطع می‌شود» و نیایش کننده به درون حالتی از اعجاب فرو می‌رود، بلکه بیشتر درباره جنبه‌های مربوط به

زندگی دنیوی آن.

در آغاز باید توجه کنیم که در تمام آثار اسحاق قدیس سه موضوع مرتباً پدیدار می شوند. مرکزیت محبت، تأکید بر محبت بی پایان خدا برای خلقتش، و نیاز به جوابگویی به این محبت: نیاز برای فروتنی شاخص. بنابراین تعجب آور نخواهد بود که بیابیم که تمام هدف نیایش برای اسحاق به دست آوردن محبت خداست:

هدف نیایش برای ما کسب محبت خداست، زیرا ما در نیایش قادر به کشف همه گونه دلیل برای خدای محبت کننده هستیم، محبت خدا از گفتگو با او آغاز می شود، این گفتگوی نیایشی از طریق سکوت حاصل می گردد، و سکوت از راندن منیت خود. اسحاق همچنین اعلام می دارد که « برای مسیح تشنه باش تا او بتواند تو را با محبتش مست کند».

بنابراین نیایش یک روند تجلی رشد در درون محبت خداست: ما توسط کشف وسعت بی کران محبت او برای ما می آموزیم که چگونه با محبت شروع به واکنش نماییم. ما نمی توانیم خود را به محبت خدا تحمیل کنیم: این فقط از طریق باز بودن در برابر او، و با همکاری با او در نیایش حاصل می شود. اسحاق با تأکید بر این که محبت خدا از طریق تلاش انسانی به دست نمی آید، می گوید:

اگر کسی بخواهد فکر کند یا تعلیم دهد که با اطاعت هوشیارانه از شریعت خدا یا توسط تلاش و کوشش شخصی، می تواند موجب شود که محبت خدا در روح حک شود، این شخص نمی داند که دارد درباره چه چیزی صحبت می کند. انسان حتی از طریق شریعتی که خدا داد، در مورد محبت (اولین فرمان)، نمی تواند خدا را دوست بدارد زیرا از شریعت ترس می آید و نه دلبستگی. شخص تا هنگامی که روح مکاشفه را دریافت نکند ... و در درون خود صفات عالی خدا را درک ننماید، نمی تواند به طعم عالی محبت نزدیک شود. همان گونه که کسی که شراب ننوشیده نمی تواند با شنیدن سخنان گفته شده درباره شراب مست شود، شخصی که لایق شمرده نشده تا در روح خود چیزهای عالی از خدا دریافت کند نیز نمی تواند با محبت او مست شود.

پیش شرط الزامی برای «مکالمه نیایش» حالت احترامی است که شخص برحسب اکرام در حضور خدا نشان می دهد. این نه فقط شامل ذهن و فکر، بلکه شامل جسم نیز هست زیرا که حالت شخص به هنگام نیایش مهم است.

متناسب با احترامی که شخص در طی زمان نیایش در وجود خود به خدا نشان می دهد، با جسم یا با ذهن، درب کمک برای او باز می گردد و او به پاکی انگیزه ها و روشنایی در نیایش رهبری خواهد شد. کسی که حالت محترمانه ای در طی نیایش نشان می دهد، با دراز کردن دستها به طرف آسمان درحالی که با فروتنی ایستاده، یا با چهره بر

خاک نهادن، لایق شمرده خواهد شد تا در نتیجه این اعمال فروتنانه از بالا فیض دریافت نماید.

کسی که دائماً نیایش خود را با حالات می‌آراید به سرعت و سهولت برای فعالیت روح القدس لایق شمرده خواهد شد زیرا خداوند را در نظر خویش بزرگ شمرده، به شکرانه احترامی که در هنگام تقدیم قربانیهای خود به حضور خداوند، در زمانهایی که توسط قانون اراده آزاد برای او تخصیص یافته، ابراز می‌دارد.

برادران من، شما باید متوجه باشید که در تمام مراسم ما خداوند حالات بیرونی را هم بسیار زیاد می‌خواهد، نوع خاصی از احترام، فرمهای دیدنی از نیایش - نه برای خاطر خود، بلکه برای منفعت ما. او شخصاً از چنین چیزهایی بهره نمی‌برد و با فقدان آنها نیز چیزی از دست نمی‌دهد. بلکه اینها برای خاطر طبیعت ضعیف ما لازم هستند. اگر چنین اعمالی مورد نیاز نبودند، او چنین حالتی را در طی تجسم خود به صورت انسان بر خود نمی‌گرفت - تا بدین جهت با ما در کتب مقدسه صحبت کند.

او را با هیچ چیز نمی‌توان بی‌حرمت کرد، با توجه به این که حرمت توسط طبیعت خود او به او تعلق دارد. اما ما، در نتیجه لایبالی‌گری و صفات دیگر ظاهری که در آن احترامی نیست، طرز فکری کسب کرده‌ایم که به او بی‌حرمتی می‌کنیم.

اسحاق تعلیم می‌دهد که ما برای نیایش نیز باید قوانین خوب داشته باشیم و هرگز اجازه ندهیم که کیفیت این قوانین تنزل یابد. قوانین خوب انعطاف پذیر هستند، درحالی که قوانین بد خشک می‌باشند:

قانون آزادی در رعایت خستگی ناپذیر هفت وظیفه دینی بنا شده، که برای طریق عقیف زندگی ما توسط کلیسای مقدس به دستهای پدرانی که توسط روح القدس گرد هم آمدند (در گردهم‌آیی جهانی اسقفان شورای نیقیه) ترتیب داده شده... این بدان معنی نیست که انسان برای هر نماز باید همان تعداد مشخص و ثابت از مزامیر را بخواند، و نیز نباید تعداد مشخصی از نیایشها را در فاصله میان این نمازها ادا نماید، در طی روز یا شب. همچنین انسان نباید حدود زمانی برای این نیایشها تعیین کند و یا در مورد کلمات بخصوصی که می‌خواهد استفاده کند تصمیم بگیرد بلکه باید در هر نیایش تا آن جا که فیض به او اجازه می‌دهد وقت صرف کند و درباره هر چیز که ضرورت آن لحظه ایجاب می‌کند تقاضا نماید، با استفاده از هر نیایشی که تحریک به انجام آن می‌شود. با توجه به لذتی که این نوع نیایش دارد چنین شخصی بدون حواس پرتی بر نیایش متمرکز می‌شود.

نیایش نیاز به دربرگیری نیایش «عمومی» و هم نیایش خصوصی دارد: اسحاق قدیس، با وجودی که به عنوان یک زاهد گوشه نشین نماز را به تنهایی ادا می‌کرده،

می دانسته که این به هر حال همانند شراکت جستن در یک نیایش جمعی در کلیساست و او تأکید دارد که عدم توجه به این نیایش «عمومی» در نماز، مخصوصاً در مورد یک زاهد گوشه نشین، موجب غرور خواهد شد:

قلب در سخن گفتن با خدا در طی نیایش (خصوصی) آزادی بزرگتری به دست می آورد تا هنگام نماز کلیسایی. اما غفلت کامل در نماز کلیسایی نیز موجب غرور می شود، و از این غرور است که انسان از خدا دور می افتد. ببینید، این واقعیت که شخص خودش را مجبور می کند که مطیع قانونی باشد - درحالی که در نحوه زندگی خود کاملاً آزاد است - موجب نگاهداری روح در فروتنی می شود و به دیو غرور فرصت نمی دهد تا بعضی افکار شریرانه را در برابر او به نمایش در آورد. توسط دائماً خود را بی اهمیت و ناتوان برای آزادی در نظر گرفتن، او خود را فروتن کرده و تمام افکار متکبرانه را به زیر می کشد. هیچ مهاری مؤثرتر از این برای نهادن بر دهان ذهنی که به خود جلال می دهد وجود ندارد.

تا جایی که به از حفظ خواندن نماز مربوط است، قانون بد قانونی است که روش بدون انعطافی را تحمیل کند: من باید مزامیر زیادی بخوانم، من باید به جملات دقیق نماز پای بند باشم، و غیره. یک قانون خوب در مقایسه، اجازه آزادی می دهد زیرا در نیایش، همانند سایر چیزها، کیفیت مطرح است و نه کمیت. بنابراین قانون خوب اجازه می دهد که نیایش در هر مرحله که بخواهد «اوج بگیرد» (همچنان که خواهیم دید اسحاق قدیس بعضی مواقع از «پریشانیهای خوب» صحبت می کند). به طور مثال اسحاق قدیس روشهای خوب و بد ادا نمودن نیایش خداوند را با هم مقایسه می کند:

اگر کسی بگوید که ما باید نیایشی را که نجات دهنده ما ادا کرده در تمام نیایشهایمان با همان کلمات از حفظ بگوییم و همان نظم کلمات را حفظ کنیم، به جای این که به مفهوم آنها توجه نماییم، چنین شخصی در درک خود از هدف نجات دهنده در ادای این نیایش بسیار قاصر است، و همین طور هم هرگز به طرز فکر مفسر متبارک (تئودور اهل موپسوستیا، تفسیر نیایش خداوند) نزدیک نشده. خداوند به ما تعلیم نداد که ترتیب مشخصی از کلمات را در این جا بگوییم، بلکه آموزشی که او در این نیایش به ما می دهد این است که به ما نشان دهد که در طول این زندگی افکار خود را بر چه چیز تمرکز دهیم. این مفهوم بود که او به ما داد و نه ترتیب دقیق کلماتی که باید توسط لبهای ما از حفظ ادا شود. بنابراین هرگاه این نیایش را به عنوان چیزی که هدف ماست در برابر ذهن خود قرار می دهیم باید از مفهوم آن پیروی کنیم و طریق پیشرفت نیایش خود را با تطبیق به آن هدایت نماییم، همان گونه که

آمدن ملکوت و عدالت را درخواست می‌کنیم (مت ۶: ۳۳) یا همان‌گونه که بارها و بارها برای فرار از وسوسه‌ها و یا در زمانهایی که ممکن است برای نیازهای طبیعت بشریمان نیایش می‌کنیم، یعنی برای معاش روزمره و به همین شکل برای تمام چیزهای دیگر، بر طبق اهدافی که او برای ما فراهم کرده و به ما می‌گوید که برای چه باید نیایش کنیم. بنابراین نیایش ما باید از معنی آن الهام گرفته باشد و ما باید دقیقاً بر طبق آن رفتار کرده و همان‌گونه که خداوند ما به ما تعلیم داده نیایش کنیم. در درخواستهایمان از خدا در نیایشهای شخصی الزامی است که خردمندانه درخواست کنیم آن طوری که اسحاق قدیس می‌گوید، نه فقط به خاطر شخص خودمان بلکه از روی احترام برای خدا:

در درخواستهایی که به خدا می‌کنی احمقانه رفتار مکن، و گرنه در نتیجه بی‌توجهی خود به خدا توهین می‌کنی. در نیایش با خردمندی رفتار کن تا لایق چیزهای باشکوه‌گردی. چیزهایی را درخواست کن که شرافتمندانه هستند و او آنها را از تو دریغ نخواهد کرد، تا در نتیجه انتخاب عاقلانه‌ای که اراده‌آزاد تو انجام داده است بتوانی از او عزت دریافت داری (اسحاق در این جا به نقل قول و آوردن مثالی از سلیمان و الیشع در کتاب ۱- پاد ۳: ۹-۱۴؛ ۲- پاد ۲: ۹ می‌پردازد و سپس ادامه می‌دهد). از سوی دیگر عزت یک پادشاه توسط شخصی که از او درخواستهای پست و حقیر بکند کم سو می‌شود... وقتی کسی از یک پادشاه انسانی یک بار پهن درخواست کند نه تنها او در نتیجه این درخواست محقرانه حقیر شمرده خواهد شد- با توجه به این که خود را به وسیله جهالت خود متهم کرده- بلکه با درخواست احمقانه‌ای که کرده توهینی هم به پادشاه روا داشته. دقیقاً همین حالت در مورد کسی است که در نیایش از خدا تقاضاهایی جسمانی می‌کند.

اسحاق قدیس برای تعمق بیشتر در نیایش اندرز عملی ذیل را ارائه می‌دهد: تو نباید منتظر بمانی تا از افکار سرگردان پاک شوی و سپس نیایش کنی: چنین حواس پرتیها از ذهن بیرون نمی‌رود مگر با نیایش مداوم، که زحمت زیادی دربر دارد. اگر تو فقط موقعی شروع به نیایش کنی که بینی ذهن تو کامل شده و بالاتر از تمام خاطره‌های دنیوی است، در آن صورت هرگز نیایش نخواهی کرد. در جایی دیگر او توضیح می‌دهد که حواس پرتی یا «سرگردانی» چگونه می‌تواند در بعضی مواقع خوب باشد، به جای این که همیشه بد باشد.

سرگردانی خوب است هنگامی که فکر در ادامه نیایش شخصی، به سوی خدا پرسه زند. سرگردانی در شکوه و جلال او، که ریشه آن یادآوری کتب مقدسه است، از

درکی از ندای الهی و کلمات مقدس روح. در کسی که تلاش می کند تا افکارش را از سرگردانی در مورد چنین چیزها، یا ذهن خود را از سرگردانی، برحسب میل خود، در هنگام نیایش سرکوب کند اگر فکر می کند که این نوع سرگردانی بیگانه با نیایش پاک و دور از محدوده این نیایش است احمقی بیش نیست.

«سرگردانی خوب» حالتی از اعجاب و ستایش را القا می کند - و ستایش خدا به کمال رساندن هدف اصلی خلقت ماست، با توجه به این که ستایش به طبیعت ما تعلق دارد. یا بنا به گفته ای، به حالت قبل از سقوط ما:

روح که به طور دائم درگیر ستایش الهی است در حالت طبیعی آفرینش خود استوار ایستاده است، برای خاطر این حالت بود (یعنی ستایش) که خدا جهان مخلوق را به هستی آورد، تا روح بتواند او را بشناسد و جلال دهد... و بدین گونه به خوشی در شکوه ابدی خود برافراشته شود. زیرا شکوه طبیعت الهی توسط ستایش مداوم خدا به روح آشکار می شود.

در این جا جالب است توجه شود که افکار اسحاق قدیس تا چه حد به افکار ماراپرم نزدیک است:

بگذار تا زمانی که زنده ام ستایش کنم، و آن گونه نباشم که گویی هستی ندارم. باشد که در تمام عمر خود ستایش کنم و همانند مرده ای در میان زندگان نباشم: زیرا آن که بی کاره می ایستد (از ستایش) به طور مضاعف مرده است. زمینی که محصولی به بار نمی آورد، شخم زنده را می فریبد.

توسط نیایش مداوم است که برای ما ممکن می شود خلقت را همان گونه ببینیم که از طریق چشم خدا:

پاکی قلب، که پدران با جدیت ترغیب می کردند، مربوط به کسی نیست که کاملاً بدون تفکر، تعمق یا حرکت باشد بلکه بیشتر قلبی را شامل می شود که از تمام شرارتها در حال پاک شدن است و با نظر مساعد بر هر چیز می نگرد و آنها را از دید خدا مورد مطالعه قرار می دهد

علاوه بر این، محبت خدا محبت دیگران را ایجاب می نماید:

شخصی که همسایه خود را دوست ندارد، و می گوید که خدا را دوست دارد، ناآگاهانه به بیراهه رفته است.

«گناهکاران را دوست بدار اما اعمال آنها را رد کن»، به یاد بیاور که تو نیز در تعفن آدم شریک هستی و به مرض او ملبس می باشی. اسحاق در ادامه درباره چگونگی رفتار با دیگران دستور می دهد:

به هنگام ملاقات با همسایه‌ات، خود را مجبور کن تا به او احترامی بیشتر از آنچه استحقاق دارد نشان دهی، دست و پای او را ببوس، قلب خود را با محبتی مقدس برای او شعله‌ور ساز، دستهای او را بارها و بارها بگیر، آنها را روی چشمانت بگذار و با احترام زیاد نوازش کن. همه‌گونه فضایل را به او نسبت بده، حتی اگر درباره او صدق نکنند. و وقتی که او غایب است از او به چیزهای خوب و عالی تعریف کن. او را با لحنی محترمانه مورد خطاب قرار ده. با این شیوه، نه تنها او را وادار می‌کنی که آرزومند چنین فضایی شود (چون از اعتبار بیش از حدی که تو به او نسبت داده‌ای شرمند خواهد شد) و بذراعمال نیک را در او می‌کاری، بلکه همچنین درخواهی یافت که با عادت دادن خود بدین شیوه، در خود رفتاری ملایم و فروتن به وجود آورده‌ای، و تو از تلاشهای خسته‌کننده زیادی که دیگران باید برای حفاظت خود در برابر آنها مرتباً زحمت بکشند آزاد خواهی بود. دیدگاه تو در نظر هر کس باید این چنین باشد. اما هرگاه با کسی عصبانی شوی، و به دلیل غیرت ایمان و یا به دلیل اعمال شیرانه‌ای که باعث تحریک تو شده او را توبیخ و ملامت کنی دقیقاً در همین لحظه باید متوجه شخص خودت باشی: ما همه داوری عادل در آسمان داریم. اگر از روی شفقت مشتاق هستی آن شخص را به طرف حقیقت ببری، پس باید به خاطر او رنج بکشی. تو فقط یک یا دو کلمه در اشکها و محبت با او صحبت خواهی کرد، بر او خشمگین نخواهی شد، بلکه هرگونه نشانه دشمنی را از رفتار خود دور خواهی نمود. محبت نمی‌داند که چگونه باید عصبانی یا رنجیده شود، و به شیوه‌ای صدمه آور توبیخ نمی‌کند. نشانه حضور محبت واقعی تواضعی شاخص است که از درون ذهن صادر می‌شود.

آنچه اسحاق در این جا در ذهن دارد این است که انسان باید همه چیز و همه کس را برای قابلیت‌های آنها ببیند. افراد بشر، به شباهت خدا آفریده شده‌اند و می‌باید با محبت خود خدا برای آنها دیده شوند. هر چقدر هم که این محبت، به علت گاهی خدشه دار بودن آن شباهت، دردآور باشد. این بدان معنی است که انسان نباید دیگران را عمدتاً به عنوان خوب یا بد ببیند، بلکه همیشه باید به آنان از این دیدگاه «تواضع شاخص» بنگرد، یعنی بدون داوری. چنین نظریه‌ای برای اسحاق قدیس دو نتیجه عملی دارد: اولاً شخص دیگران، حتی گناهکاران بزرگ، را به صورت از خودش بهتر می‌بیند، و ثانیاً شخص با غیرت نابه‌جا برای خدا مملو نیست که بر گناهکاران نشانه رفته باشد. توانایی دیدن خلقت از چشمان خدا آرامش درونی را طلب می‌کند، که چیزی است غیرقابل تطبیق با غیرت:

برای دیگران اصلاح‌کننده یا توبیخ‌کننده مباش، و همین‌طور غیور و دروناً

آشفته. کسی که ذهن او دائماً با غیرت تحریک می شود نمی تواند لایق آن آرامش روحی باشد که در آن می توان درکی برای نیکویی خدا یافت. زیرا غیرت در کسی به ظهور می رسد که ذهن او برای گردش در میان اعمال دیگران آزاد بوده باشد، همانند یک کشتی بدون ناخدا. شخصی که در اندیشه فرو می رود و برای اعمال شریرانه دیگران به غیرت می آید نمی تواند برای دنیا مرده باشد. دو راه وجود دارد که توسط آنها شخص دائماً از غیرت نگرانی برای زندگی دیگران مملو می شود: این یا از غرور یا از نادانی نتیجه می شود... یا بدین سبب که اشتباهات او در چشم خود او کمتر از اشتباهات دیگری است- یا او حتی ممکن است فکر کند که اصلاً اشتباهی ندارد- و بدین سبب او لیاقت دارد که هر شخصی را به سوی حقیقت هدایت کند. یا این که او تصور می کند هنگامی که از گناهکاران متنفر است دوست خداست- یک ایده کاملاً احمقانه، و چیزی که حقیقتاً برای هر شناخت واقعی از خدا بیگانه است. چنین شخصی نمی داند که قدیسین هر نوع مرگی را به خاطر تبهکاران و قاتلان تحمل کرده اند تا آنها را به وسیله محبت به راه خدا بیاورند. آنهایی که فکر خدا را می دانند و حاضرند که اراده او را کاملاً بدانند، برای خاطر گناهکاران می میرند و از نمونه پسر خدا پیروی می کنند.

پذیرش طرز فکری گمراه از غیرت برای خدا، در واقع به معنی رها کردن نمونه مسیح است:

اگر غیرت برای اصلاح بشریت مناسب می بود، پس چرا خدا کلمه خود را در جسم ملیس ساخت تا بتواند دنیا را با ملاحظت و تواضع به سوی پدر باز گرداند؟ و چرا او را به خاطر گناهکاران بر صلیب کشیدند و جسم مقدس وی را برای این دنیا به درد رنج سپردند؟ من خود می گویم که خدا تمام اینها را برای هیچ دلیل دیگری به جز آشکار ساختن محبت خود به دنیا انجام نداد، و هدف او این بود که ما، در نتیجه محبتی بزرگتر که از آگاهی از این حقیقت به وجود می آید، توسط محبت او محصور شویم هنگامی که او موقعیت برای این تجلی قدرت ملکوت آسمان - که شامل محبت است - را به وسیله مرگ پسر خود فراهم نمود.

اسحاق این دیدگاه را توسعه می دهد و در طی آن درک خود را از هدف تن پوشی خدا فاش می کند- که از هرگونه تئوری «کیفری» مربوط به آن کفار به دور است. هدف از مرگ خداوند ما این نبود که ما را از گناه آزاد کند یا برای هر دلیلی دیگر، بلکه فقط برای این که دنیا را از محبتی که خدا برای خلقت دارد آگاه سازد. وقوع تمام این وقایع حیرت انگیز تنها برای بخشایش گناه لازم نمی بود زیرا خدا

می توانست ما را به شیوه ای دیگر بیامزد (ibid).

در جایی دیگر اسحاق توضیح می دهد:

روئای واقعی از عیسی مسیح، خداوند ما، شامل آگاهی ما از معنی تن گیری خدا به خاطر ما و مست شدن ما با محبت او، در نتیجه بینش در عناصر متعالی که در آن روئای وجود دارد.

توصیف اسحاق قدیس از آنچه که هنگامی که این محبت کشف می شود اتفاق می افتد نتیجه گیری مناسبی را به ما ارائه دهد:

به هر حال ما هر گاه محبت را یافتیم نان آسمانی را خواهیم خورد و بدون زحمت و خستگی باقی خواهیم ماند. نان آسمانی چیزی است که از آسمان نازل می شود و به دنیا حیات می بخشد، این غذای فرشتگان است. کسی که محبت را یافته مسیح را در هر زمان می خورد و از آن به بعد جاویدان می شود. زیرا هر که از این نان بخورد مرگ را تا به ابد نخواهد چشید. متبارک است کسی که از این نان محبت خورده، که عیسی می باشد. هر که با محبت تغذیه شده با مسیح تغذیه شده، که خدای حاکم بر همه چیز است. یوحنا شاهد است که می گوید، خدا محبت است (۱- یو ۴:۱۶). بنابراین هر کسی که با محبت در این آفرینش زندگی کرده، زندگی را از خدا استشمام می کند، در این جا هوای رستاخیز را تنفس می کند. در این هوا عادلان در رستاخیز شادی خواهند کرد. محبت ملکوتی است که خداوند ما از آن صحبت کرد هنگامی که به طور سمبولیک وعده داد که شاگردانش در ملکوت او غذا خواهند خورد. شما بر خوان من در ملکوت من خواهید خورد و خواهید نوشید (لو ۲۲:۳۰). چه چیزی باید بخورند به جز محبت؟ محبت کافی است تا بشریت را به جای غذا و نوشابه تغذیه کند. این آن شرابی است که قلب انسان را شاد می کند (مز ۱۰۴:۱۵). متبارک است آن که از این شراب نوشیده. این شرابی است که از آن گمراهان نوشیدند و پاکدامن شدند، گناهکاران نوشیدند و راههای لغزش را فراموش کردند، مستان نوشیدند و تبدیل به روزه داران گشتند، شرابی است که اغتیا را به مشتاقان فقر و فقرا را غنی در امید ساخته، شرابی است که مریضان را قدرت دوباره و ابلهان را خردمند نموده است.

* * *

مخفف اسامی کتاب مقدس

Genèse	Genesis	پیدایش	=	پید
Exode	Exodus	خروج	=	خروج
Lévitique	Leviticus	لاویان	=	لاو
Nombres	Numbers	اعداد	=	اعد
Deutéronome	Deuteronomy	تثنیه	=	تث
Josué	Joshua	یوشع	=	یوشع
Juges	Judges	داوران	=	داور
Ruth	Ruth	روت	=	روت
1 Samuel	1 Samuel	۱-سموئیل	=	۱-سمو
2 Samuel	2 Samuel	۲-سموئیل	=	۲-سمو
1 Rois	1 Kings	۱-پادشاهان	=	۱-پاد
2 Rois	2 Kings	۲-پادشاهان	=	۲-پاد
1 Chroniques	1 Chronicles	۱-تواریخ	=	۱-توا
2 Chroniques	2 Chronicles	۲-تواریخ	=	۲-توا
Esdras	Ezra	عزرا	=	عز
Néhémie	Nehemiah	نحمیا	=	نح
Tobie	Tobit	طوبیاس	=	طو
Judith	Judith	یهودیه بنت مراری	=	یهودیه
Esther	Esther	استر	=	استر
1 Maccabées	1 Maccabees	۱-مکابیان	=	۱-مک
2 Maccabées	2 Maccabees	۲-مکابیان	=	۲-مک
Job	Job	ایوب	=	ایوب
Psaumes	Psalms	مزامیر	=	مز
Proverbes	Proverbs	امثال	=	امث
Ecclésiaste	Ecclesiastes	جامعه	=	جا
Cantique des Cantiques	Song of Songs	غزل غزلها	=	غزل
Sagesse	Wisdom	حکمت	=	حک
Ecclésiastique	Ecclesiasticus	بن سیراخ	=	بنسی
Isaie	Isaiah	اشعیا	=	اش
Jérémie	Jeremiah	ارمیا	=	ار
Lamentations	Lamentations	مراثی	=	مرا
Baruch	Baruch	باروخ	=	بار
Ezéchiël	Ezekiel	حزقیال	=	حزق
Daniel	Daniel	دانیال	=	دان
Osée	Hosea	هوشع	=	هو
Joël	Joel	یوئیل	=	یول
Amos	Amos	عاموس	=	عا

Abdias	Obadiah	عوبديا	=	عو
Jonas	Jonah	يونس	=	يون
Michée	Mikah	ميكاه	=	ميك
Nahum	Nahum	ناحوم	=	نا
Habacuc	Habakkuk	حبقوق	=	حب
Sophonie	Zephaniah	صفنيا	=	صف
Aggée	Haggai	حجي	=	حجي
Zacharie	Zechariah	زكريا	=	زك
Malachie	Malachi	ملاكي	=	ملا
Matthieu	Matthew	متي	=	مت
Marc	Mark	مرقس	=	مر
Luc	Luke	لوقا	=	لو
Jean	John	يوحنا	=	يو
Actes	Acts	اعمال رسولان	=	اع
Romains	Romans	روميان	=	روم
1 Corinthiens	1 Corinthians	١-قرنتيان	=	١-قرن
2 Corinthiens	2 Corinthians	٢-قرنتيان	=	٢-قرن
Galates	Galatians	غلاطيان	=	غلا
Ephésiens	Ephesians	افسسيان	=	افس
Philippiens	Philippians	فيلپيان	=	في
Colossiens	Colossians	كولسيان	=	كول
1 Thessaloniens	1 Thessalonians	١-تسالونيكيان	=	١-تسا
2 Thessaloniens	2 Thessalonians	٢-تسالونيكيان	=	٢-تسا
1 Timothée	1 Timothy	١-تيموتاوس	=	١-تيمو
2 Timothée	2 Timothy	٢-تيموتاوس	=	٢-تيمو
Tite	Titus	تيطس	=	تيط
Philémon	Philemon	فيلمون	=	فيل
Hébreux	Hebrews	عبرانيان	=	عبر
Jacques	James	يعقوب	=	يع
1 Pierre	1 Peter	١-پطرس	=	١-پطر
2 Pierre	2 Peter	٢-پطرس	=	٢-پطر
1 Jean	1 John	١-يوحنا	=	١-يو
2 Jean	2 John	٢-يوحنا	=	٢-يو
3 Jean	3 John	٣-يوحنا	=	٣-يو
Jude	Jude	يهودا	=	يهو
Apocalypse	Revelation	مكاشفه	=	مكا